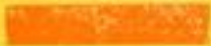


# زندون

مجله هفتگی شنبه ۱۹ عرّب ۱۳۵۳

۲۶ روز در میان

خون و آتش



Ketabton.com

رابرت گرافز شاعر

لطیف و شیرین سخن



انتسکه انتسک فوشاد



# رئیس دولت وزیر خارجه هند را

بعضو ر پذیرفتند



بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه بناغلی سوارن سنگه وزیر خارجه هند را بحضور پذیرفته اند. طاین ملاقات در بساره روابط افغانستان و هند و مسائل مورد علاقه دو کشور مذاکراتی صورت گرفت

## اعلامیه مطبوعاتی که در ختبه به مسافرت رسمی سردار سوارن سنگه وزیر امور خارجه هند با افغانستان نشر شد

بنابر دعوت حکومت دولت جمهوری افغانستان سردار سوارن سنگه وزیر امور خارجه جمهوریت هند از تاریخ ۲۹ اکتوبر الی اول نوامبر ۱۹۶۳ مطابق هفت تا دهم عقرب ۱۳۵۲ به جمهوریت افغانستان مسافرت رسمی نمودند بناغلی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان سردار سوارن سنگه را بحضور خویش پذیرفتند و همچنان سردار سوارن سنگه با بناغلی محمد زیم و دکتر محمد حسن شرق معاون سدارت عظمی ملاقات نموده و با رجال حکومت افغان مذاکراتی بعمل آورد.

در این مذاکرات از طرف افغانستان بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه بناغلی عبدالرحمن پژواک سفیر کبیر منتخب دولت جمهوری افغانستان و رهند و از جانب هند بناغلی کی ایل مہتاسفیر کبیر هند در کابل و بناغلی ایم ای رحمن معاون معین وزارت خارجه هند و بناغلی کی سری نی و اسن مدیر روابط اقتصادی وزارت امور خارجه هند شرکت نمودند این مذاکرات در یک فضای دوستانه که پیوندهای نزدیک و تاریخی بین هند

و افغانستان و آزادی متقابل را برای تحکیم همکاری در همه ساحات به نفع مردمان هر دو کشور منعکس میکرد صورت گرفت.

هر دو طرف پروگرام های موجوده همکاری هند و افغان مربوط امور اقتصادی، تخنیکي، فرهنگی و ساحات دیگر را مورد بررسی قرار دادند. همچنان پیشنهاداتی مبنی بر همکاری نزدیک در این ساحات تحت مذاکره گرفته شده و موافقه روی اقداماتی که جهت تطبیق آنها اتخاذ میشود بعمل آمد.

هر دو طرف درباره مسائل مهم بین المللی و خاصیتا در مورد انکشاف اوضاع در منطقه تبادل افکار نمودند آنها نسبت به اوربند دوشرقمیانہ اظهار رضایت نموده و برای ثبات هرچه زودتر آن ابراز امید گردید بنا بر فوریت موضوع اعاده صلح در این منطقه آنها این نظر خویش را مجددا تائید کردند که تخلیه اراضی که توسط تجاوز اسرائیل اشغال گردیده است با نیست بدون تأخیر مطابق فیصله نامه شماره ۲۴۲ سال ۱۹۶۷ ملل متحد صورت گیرد و به اعاده حقوق فلسطینی ها جهت تأمین صلح عادلانه و دوامدار

در منطقه پرداخته شود.

هر دو طرف موافقه نمودند تا به سویه های مختلف بین زعمای این دو کشور در زمینه های مختلف جهت انکشاف همکاری در کلیه ساحات و تعاطی نظریات در مورد مسائلی که به صلح و ثبات منطقه تأثیر وارد میکند به تماس های نزدیک ادامه دهند. زعمای افغانی از وزیر خارجه هند ابراز تشکر نموده اند که مسافرت موصوف و در راه تحکیم مناسبات بین هند و افغانستان قدم مهمی بوده است.

سردار سوارن سنگه از طرف رئیس جمهور و صدراعظم هند دعوتنامه دوستانه را جهت مسافرت به هند به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان تقدیم نمود. بناغلی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان این دعوتنامه را با خوشی قبول نمودند.

سردار سوارن سنگه از حکومت دولت جمهوری افغانستان نسبت به مهمان نوازی های دوستانه که از ایشان و اعضای هیات هند و رانمای مسافرت بعمل آمده است اظهار امتنان و خوشی نمودند.

### مصاحبه مطبوعاتی وزیر فواید عامه در تالار رادیو افغانستان

بناغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه نخستین کنفرانس مطبوعاتی خویش را در تالار رادیو و موسس انقلاب، ب مردم افغانستان دارند و پیرامون مهمترین موضوعات و فعالیت های آن وزارت به خبر نگاران رادیو، باختر آژانس و جراید توضیحاتی داد، که در شماره آینده مفصلا نشر خواهیم کرد.

## وزیر سرحدات در

### ولایت پکتیا

\* وزیر سرحدات با یکمده از اقوام ولایت پکتیا در گردیز دیدن نمود.

\* مشران اقوام پکتیا برای تحکیم نظام جمهوریت وعده هرگونه همکاری را دادند.

دیپلوم انجنیر پاچاگل وزیر سرحدات که جهت بازدید باره ای از امور ولایت پکتیا رفته بود ساعت سه بعد از ظهر ۹ عقرب با یکمده از اقوام ولایت پکتیا در کلوب شادوالی گردیز دیدن نمود.

در این موقع بناغلی روشن احمد شاه والی پکتیا، تورن جنرال سراج الدین قوماندان قوای عسکری دگروال عبدالغفور قوماندان فرقه ۱۲، روسای دوایر مرکزی ولایت پکتیا حاضر بودند مشران اقوام پکتیا احساسات گرم شان نسبت به میان آمدن نظام جمهوریت در افغانستان به وزیر سرحدات اظهار کردند و برای تحکیم نظام جمهوریت وعده هرگونه همکاری را دادند.

وزیر سرحدات از اتحاد، صمیمیت و همکاری ایشان در نظام جمهوریت با حکومت اظهار تشکر نمود.

بناغلی وزیر سرحدات در محضر معلمین منورین اهالی و شاگردان لیسہ عبدالرحمن گردیزی و دارالمعلمین که تعداد شان به بیش از ده هزار نفر میرسد گفت انقلاب برای سعادت و اعتلای همه مردم میان آمده و همین هدف استین را برای کار برزده ایم تا برای مردم افغانستان تزیین مصدر خدمت گردیم.

بناغلی وزیر سرحدات گفت نظر به علائقیکه بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بانی و موسس انقلاب مردم افغانستان دارند و همیشه میخواهند مردم را از نزدیک ببینند مناسبانه نظریه گرفتاری زیاد تشریف آوری شان مشکل بوره امید است بتوانند در آینده نزدیک باشما دیدن نمایند.

قراریک خیر دیگر دیپلوم انجنیر پاچاگل وزیر سرحدات تمیبات نیک بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم را دیروز به اهالی ولسوالی های چمکنی و جانی خیل منگسل و علاقه داری یعقوبی ولایت پکتیا رسانید.

وزیر سرحدات در حالیکه بناغلی روشن احمد شاه والی پکتیا هم با وی بود در یک اجتماع بیش از شانزده هزار نفر راجع به مزایای نظام جمهوری برای اعتلا و ترقی کشور و آسودگی مردم توضیحات ارائه نمود.

بقیه در صفحه ۷۰

## معدن سنگ رخام هلمند

### از ذخائر بزرگ جهان

است

لشکرگاه (ب) ۱۲ عقرب: هیات جاپانی معدن سنگ رخام هلمند را از بهترین ذخایر بزرگ رخام جهان خوانده است.

هیات جاپانی که هفته گذشته برای مطالعه معدن سنگ رخام هلمند ولایت هلمند شده بود دیروز در لشکرگاه به خبرنگار باختر گفت اگر ماشین سنگ رخام هلمند تهیه گردد از ضایعات برش و آلات برمه کاری به محل معدن سنگ جلا گیری بعمل می آید.

هیات باین عقیده است اگر در طریق استخراج رخام بهبود بعمل آید در تولیدات آن پیشرفت خوبی حاصل خواهد شد و افغانستان در بین ممالک تولید کننده رخام شهرت خوبی را حایز خواهد گردید.

معدن رخام ولایت هلمند در یکصد و بیست کیلومتری غرب لشکرگاه موقعیت دارد.

بنیاد علمی مسجد داور در رئیس دولت در پیامی بمناسبت سال تاسیس جمهوریت ترکیه فرودند:

# پیوندهای برادری و دوستی بین مردمان افغانستان

## و ترکیه ریشه عمیق دارد



پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور در حال قرائت پیام رئیس دولت و صدراعظم افغانستان بمناسبت تجلیل بیجا همین سالگرد جمهوری ترکیه.

سازت های کشور های متحابه مقیم کابل باخانم های شان اشتراك داشتند . روزنامه های مرکز در شماره های روز ۷ افغانستان و ترکیه تحکیم مزید این روابط و عقرب شان قوتوهای مؤسس جمهوریت ترکیه مرحوم کمال اناترک قیدورئیس جمهور آن کشور بناغلی فخری کوروترک وانشر نموده و ضمن سرمقاله هاومضامین از این روزملی مردم کشور دوست و برادر ترکیه استقبال نموده اند .

افغانستان برای اعتلا و پیشرفت مزید کشور برادر ترکیه ابراز مینمایم . در ضیافت شام ۸ عقرب دکتور محمدحسن شرق معاون صدارت عظمی، دکتور عبدالمجید وزیر عدلیه، بناغلی فیض محمد وزیر داخله پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور مأمورین عالیرتبه عسکری و ملکی، انضباطی انجمن دوستی افغان و ترک سفرای کبیر واعضای

پیام بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بمناسبت پنجاهمین سال تاسیس جمهوریت ترکیه، دیشمبدر دعوتی که به همین مناسبت از طرف سفارت کبری ترکیه در هوائل انترکانتی ننتل ترتیب شده بود، توسط وزیر اطلاعات و کلتور وترجمه انگلیسی آن از طرف سفیر کبیر ترکیه قرائت گردید .

**قایدملی مادورین پیام شان فرموده اند:**  
درین موقع خجسته ایکه برادران ترکی ما پنجاهمین سالگرد تاسیس نظام جمهوری خود راتجلیل مینمایند مسرت دارم بهترین تبریکات خود و همکارانم و مردم افغانستان را بحکومت و ملت باشیماست ترک ابراز نمایم .

نیم قرن قبل، مردم غیور ترکیه بر مبری راد مردم فداکار وزعم بزرگ خود اناترک فقید نظام جمهوریت راد کشور برادر بنیان گذاشت و افغانستان بحیث اولین کشور از این قیاس ملی و تاسیس جمهوریت پشتیبانی خود را ابراز و از مداخلات خارجی در امور ترکیه نگوهش نمود .

پیوندهای برادری و دوستی بین مردمان افغانستان و ترکیه در تاریخ کشور های ماریشه های عمیق و ناگسستی دارد به نیکویی ملاحظه مینمایم که این علایق طی این پنجاه سال به منفعت مردمان ما در مساحات مختلف بسط و گسترش یافته است .

تاسیس نظام جمهوریت در افغانستان وجه مشترک دیگری به علایق دو کشور میافزاید تا روابط و همکاری های متمرکی که از سالیان دراز بین ما موجود بوده و است و در آینده توسعه انکشاف مزید یابد .

با استفاده از این فرصت یکبار دیگر تبریکات صمیمانه ام راتوام با بهترین تمنیات خود و مردم

## نظام جمهوری متضمن سعادت و رفاه تمام طبقات مردم میباشد

مجلس برای تسطیح آن اظهار آمادگی نموده اند به انجنیران مربوط هدایت داده و راجع به امور عمرانی و مواصلاتی ولایت غور و باوالی آنجا مذاکره نمود .

بناغلی فایق عصر دیروز به کابل مراجعت کرد .

### کار ترمیم عمارت آرشیف ملی ونسخ خطی افتتاح گردید

کابل (ب) ۱۴ عقرب: کار ترمیم اساسی عمارت آرشیف ملی ونسخ خطی ساعت ده قبل از ظهر دیروز پس از آنکه چند آیه از قرآن عظیم الشان تلاوت شد توسط پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور افتتاح گردید .

یک منبع وزارت اطلاعات گفت: حکومت جمهوری افغانستان عمارت کورس عالی سابقه را که در سالنگوات واقع است و یکی از شکار های معماری بشمار میرود اخیرا برای نسخ خطی و آرشیف ملی تخصیص داده است . بقیه در صفحه ۷۰

وزیر فواید عامه در اس یک هیات قبل از ظهر دیروز ذریعه طیاره عازم ولایت غور شده بود .

بناغلی فایق در حالیکه والی غور و انجنیران مربوط با اوشان همراه بودند از میدان هوایی چغچران دیدن نموده و در قسمت اصلاح و اکمال کرد کار باقیمانده آن هدایت داد .

خط رنوی میدان هوایی غور قبلا طبق نقشه بطول دو هزار متر و عرض ۲۰ متر پیشبینی گردیده بود که از آنجمله ۱۶۰۰ متر آن تکمیل گردیده است .

وزیر فواید عامه گفت چون خط رنوی میدان مذکور برای پرواز طیارات نا کافی میباشد بنام چهار صد متر کار باقیمانده خط رنوی از طرف ریاست هوایی ملکی به مساعدت تختیکی وزارت فواید عامه تکمیل میگردد .

وزیر فواید عامه راجع به احداث سربک چغچران و مرآت که مردم آن محل طی یک

وزیر فواید عامه از میدان هوایی چغچران دیدن کرد .

انجنیر غوث الدین فایق وزیر فواید عامه دیروز دم اجتماع جمع غفیری از اهالی ولایت غور تمنیات نیک رئیس دولت رابه آنها رسانید . بناغلی فایق طی بیانیه نظام جمهوری را که به اثر فدا کاری اردوی جوانان بمان آمده الهام بخش سعادت و وسیله زندگی برافتخار مردم خواند .

وی افزود که نظام جمهوریت متضمن سعادت و رفاه تمام طبقات مردم با لخصوص طبقات محروم میباشد .

مقابلتا چند نفر از اهالی ولایت غور بوکالت از دیگران نظام جمهوری را از آرزوهای دیرینه مردم خواننده پشتیبانی خویش را از نظام جمهوریت جوان ابراز نمودند .

آنها وعده هرگونه همکاری شانرا زیر لوای جمهوریت تحت قیادت ورعبری مدبرانه بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم اظهار نمودند .

# مسابقه تلاوت قرآن عظیم الشان در مالیزیا



بناغلی هاشمی هنگام تلاوت قرآن مجید عقب میکرو فون

● بناغلی هاشمی از افغانستان درین مسابقه  
 ● اشتراک کرده بود  
 ● مباحثه قاری افغانستان با علمای دینی  
 ● ممالک مختلف

کشور مالیزیا همه ساله مسابقات تلاوت قرآن عظیم الشان را برگزار میکند. این کشور اسلامی که بشکل جزیره نمایی در جنوب شرق آسیا موقعیت دارد شامل چند جزیره نیز می باشد و در انتهای جزیره نما بندر گاه عصری سنگاپور واقع است. امسال نیز مسابقه تلاوت قرآن کریم در پایتخت این کشور برگزار شد در آن قاریان ۲۳ کشور اسلامی و از جمله جمهوری افغانستان دعوت شده بودند.

بناغلی سید محمد یعقوب هاشمی سرمدرس دارالحفاظ کابل از طرف وزارت معارف تعیین گردید تا درین مسابقه شرکت کند. بناغلی هاشمی که مردی بلند قامت است و شمرده حرف میزند علاوه از مهارتی که در ادای آیات قرآن مجید دارد، حافظ قرآن کریم نیز می باشد در مسابقه مذکور که بناغلی موصوف از افغانستان نمایندگی کرد به موفقیت هایی نایل شده است.

خواستیم ضمن گفتگویی با وی خوانندگان عزیز را در جریان این مسابقه بگذاریم. بناغلی هاشمی گفت:

در آنجا اطلاع یافتیم که مسابقه قبلا آغاز شده و صرف یک شب دیگر باقیست همان بود که به محل مسابقه شتافتیم و اظهار آمادگی نمودم، بمن گفتند: آیا برای حاضر شدن در مسابقه آمادگی لازم ندارید؟ در جواب گفتم: فرقی نمیکند، من به هر حال حاضر درین مسابقه سهم بگیرم.

بتاریخ ۱۵ اکتوبر این دعوتنامه مواصلت کرد، من که موظف شده بودم تا در این مسابقه شرکت کنم وطن را بسوی مالیزیا ترک گفتم از میدان هوایی مرا به هوتلی که در نظر گرفته بودند رهنمایی کردند و

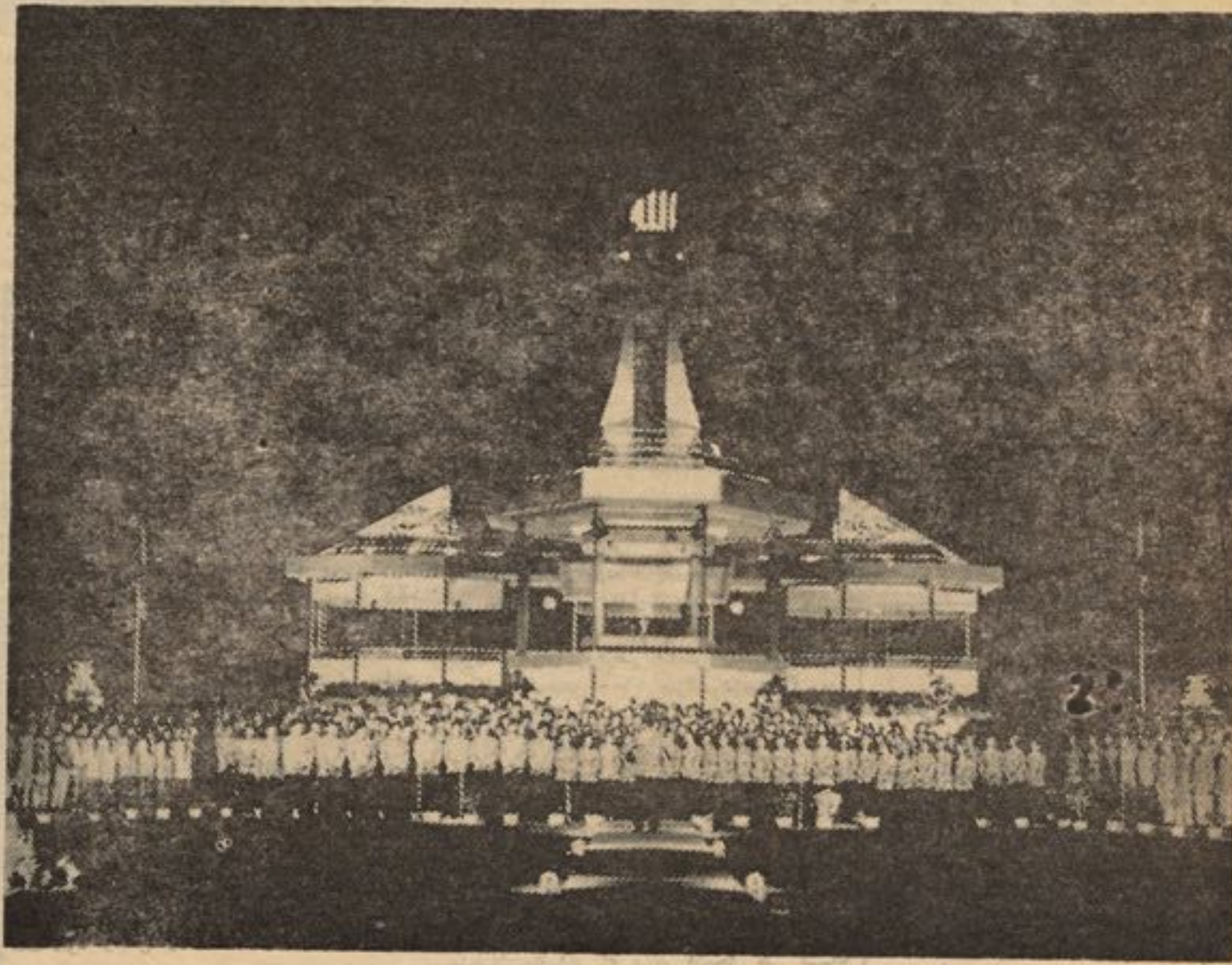
باید علاوه کنم که اشتراک کنندگان ممالک دیگر صرف قاریان قرآن کریم بودند و من علاوه بر تسلط در ادای قرآن حافظ قرآن کریم نیز هستم.

پس شما هر جایی را که می خواستید میتوانستید با فصاحت بخوا نید؟

بلی... و برای من سوره اسری از جزء پانزدهم کلام مجید را انتخاب کردند. پرسیدم:

هیات منحنه چه کسانی بودند و چند نفر بودند؟

بناغلی هاشمی پاسخ داد: هیات منحنه مرکب بود از هفت نفر که از ممالک عربستان سعودی، مصر، مالیزیا و چند مملکت دیگر



ستیج مخصوص کدر استدیوم واقع است و در اینجا قاریان به خواندن آیات مبارک قرآن مجید می پردازند و جمعیت کثیری به آن گوش میدهند.



رئیس پوهنتون اسلامی مالیز یا هنگامی که از بناغلی هاشمی استقبال

میکند.

گفت .

**شما چه مدتی در مالیزیا بودید ؟**

من مجموعاً یازده روز در مالیزیا بودم و درین مدت علاوه از اشتراک در مسابقه از نقاط مختلف آنکشور و بخصوص آثار تاریخی آن دیدن کردم ، در ضمن مصاحبه هایی با روز نامه نگاران انجام دادیم و جریان مسابقه از طریق رادیو و تلویزیون آنکشور گزارش یافت.

بناغلی هاشمی ضمن توضیحاتی در باره محل بر گذاری مسابقه عکس هایی را در اختیار ما گذاشت که درین صفحه به نظر خوانندگان عزیز میرسد .

از بناغلی هاشمی پرسیدم :  
**اشتراک کنندگان مسابقه از کجا و از چه مناطقی آمدند ؟**

بناغلی هاشمی پاسخ داد :  
همه خوب می خوانند و اشخاصی بودند دارای صدای خوب و گیرا حتی درین مسابقه چند شرکت کننده از چند مملکت رادختران جوان تشکیل میدادند ، بخصوص دختری از اندونیزیا خیلی خوب آیات قرآن کریم را ادا می نمود .  
پرسیدم :

بناغلی هاشمی شما در مباحثه از کدام لسان استفاده میکردید ؟  
پاسخ داد :

بصورت عموم لسان مالیزیا می و انگلیسی در آنجا بدرد میخورد من از لسان عربی استفاده میکردم در صورت ضرورت ترجمان کمکم میکرد تا با کسانی که عربی نمیدانستند نیز صحبت کنم .

**آیا موفق به دریافت جایزه ای شدید ؟**

اگر از جوایز پولی بگذریم با ارزش ترین جایزه را میتوانم نشان مخصوص

پوهنتون اسلامی آنجا تشخیص بدهیم در همان دعوت رئیس پوهنتون اسلامی مالیزیا نشان مخصوص پوهنتون را در حضور همه بمن اهدا کرد و از محبت و علاقه خود به مردم متدین افغانستان چیز هایی

انتخاب شده بودند هر کدام ازین هفت نفر از يك نگاه خاصی قرائت قرآن کریم را مورد توجه قرار می دادند ، مثلاً از نظر لهجه ، تجوید - ادا ، صوت و غیره .

باید بگویم که از ممالک اشتراک کننده از هر کشور دو نفر قاری آمده بودند ، تنها از افغانستان من یکنفر رفته بودم ، در مسابقه من از نگاه ادا - قرائت و علم تجوید مورد توجه قرار گرفتم بعد مباحثه جالبی در کمیته مشورتی صورت گرفت که من هم در آن سهم داشتم پرسیدم :

مباحثه در چه موردی صورت گرفت؟

اصلاً مباحثه بین من و چند نفر دیگر از هیئات منتحنه در گرفت و در مورد لهجه هنگام قرائت هر کدام نظر یاتی داشتیم ، من از لهجه بعضی ها انتقاد کردم ، زیرا من طرفدار چنان لهجه ای در هنگام قرائت بودم که از منتهای فصاحت بر خور دار بوده فهم آیات را برای شنونده آسان بسازد و در زیبایی آهنگ و لهجه نباید آنقدر اغراق شود که برای شنونده در فهمیدن جملات قرآن مجید مشکلاتی ایجاد

گردد برای اثبات قول و بکسر سی نشانیدن ادعای خود هر کدام می خواستیم بطریق علمی استدلال کنیم و به احادیث پیغمبر (ص) استناد ورزیم ، در نتیجه بعد از جروبخت زیاد گفته های من از طرف شیخ سعودی که بحیث حکم مجلس قرار داشت و چند نفر دیگر تأیید شد آنها مرا بحیث استاد قرائت شناخته احترام فراوانی برایم قایل شدند ، چنانچه بعد از همین مباحثه رئیس پوهنتون اسلامی مالیزیا دعوتی به افتخار من ترتیب داد ، در ضمن يك موثر خدمتی و يك نفر ترجمان در اختیارم گذاشتند .

پرسیدم :

گوشه ای از استدیوم - در اینجا مردم به تلاوت قرآن کریم گوش میدهند .





شماره ۳۳ و ۳۴ شنبه ۱۹ عقرب ۱۳۰۲ برابر با ۱۵ شوال المکرم مطابق ۱۰ نوامبر ۱۹۷۳

### سلی یو والی داغتلا یوه مجربه نسخه

موزین دنوی نظام به سیوری کبسی دخپل ولس دزرگونو دردونو د علاج او دخپل هیواد دهر اخیزو مشکلاتو اوسالو اودبیرته پاتی کیدو دعواملو موندلو اوله منځه وړلو دپاره نه ستری کیدو نکو فعالیتونو اودشپې اوورخوکارته اړیو . داسی کار اوفعالیت چه آغازی دیوه معقول علمی اوفکری منطق په اساس او انجام یی زمونږ دخلکو دژوندانه داوسنیو بدبختیوله منځه وړل اودیوه مترقی، هوسا او پرمختللی افغانستان جوړول دی .

دغه هدف اوتوروملی اهدافو ته درسیدلو دپاره مونږد فکر اوتامل یووالی ته ډیره زیاته اړتیا لرو. زمونږ اوسنی نسل په تیره بیا دجمهوری نظام د انقلاب لار نیوونکی روشنفکره او خاونه د له چه هیواددوی د فکر او متیو قدرت او انرژی ته سترگی لری دملی یووالی دپنځیدو دلاری دشمعدار انو په حیث دغواهدانو ته درسیدو دپاره له مسؤولیت نه ډکه وظیفه په غاړه لری. داځکه چه مونږ باید په دغه روڼ حقیقت ځان وپوهو وچه ملی یووالی زمونږ دتولوم مشکلاتو حل کوونکی اوزمونږ دراتلونکی ترقی دپاره یوه مجربه نسخه ده . تردی وروسته دنوی نظام په سیوری کبسی زمونږ دپاره طبقاتی امتیازات مفهوم نه لری، مونږ افغانان یواوا افغانستان دافغانستان دپاره غواړو اوهر څوک چه دطبقاتی امتیازاتو دپا رواجولو اودملی یووالی دبنسټ دتولولو دپاره کوشش کوی دافغانستان دښمنان دی او باید دغه دښمنان وپیزنو او محکوم یی کړو .

مونږ دجمهوری نظام دبنسټ په ټینګولوکی او ددغه نظام دبقا اودهغه په سیوری کی دخپلو خلکو دژوند په پټه کولو او دهیوادد ترقی دپاره درنی وظیفی په غاړه لرو. البته ددغو وظایفو په سرته رسولو کبسی درانه مشکلات هم مخ کبسی لرو، خودغه مشکلات ترهغه وخته پوری زمونږ دترقی دلاری او دظایفو دسرته رسولو مانع نشی گرځیدی چه دملی یووالی په برکت اودګډو کوششونو په مرسته دپرمختګ خواته په میرانه گام واخلو، شخصی امراض اوفردی گټی یوی خواته پریردواوداجتماعی گټواودهیواد دلورو مصالحو دخوندی ساتلو اودگران افغانستان داغتلا اوسرلوری. دپاره لستونی پورته کړو اوبه ګډه سره کاروکړو اوباوړ و لرو چه زمونږ ددغی کلکی ارادی په مقابل کبسی به هیڅ مانع زمونږ دپواندی تک په لاره کبسی پیداشی .

### تقویه د موسسات قالین بافی

مجمع عمومی سالانه اتحادیه صادر کنندگان قالین طی جلسه فیصله نموده تا برای موسسه قالین بافی ولایت بادغیس قر ضه داده شود .

برای بهبود وضع قالین از نقاط نظر مختلف وهم برای اینکه قالین بافان وموسسات انفرادی از نظر اقتصادی بیشتر تقویه گردند، کمک های مادی به همچو موسسات یک امر ضروری پنداشته میشود، چه فقط کمک های مادی است که در پهلوی رهنمایی و تشویق ، تسهیلات بیشتری را برای موسسات قالین بافی فراهم ساخته، در بلند رفتن سطح تولید وپیدا شدن زمینه کار برای مردم شمر ثمر واقع میگردد. چون قالین یکی از اقلام عمده صادراتی کشور را تشکیل میدهد گذشته از آنکه توجه به کیفیت بافت، رنگ آمیزی ودیزاین آن در خور اهمیت فراوان است از نظر کمی نیز شایان توجه میباشد .

قالین افغانی در مارکیت های خارجی با شکل دلخواه ودیزاین مرغوبیکه دارد نظر تاجران خارجی را نسبت به سایر ممالک تولید کننده قالین ، جلب کرده است واگر در آینده امکانات آن فراهم میشود تا یک تعداد از نمایندگان قالین، برای مارکیت یابی در بازار های خارجی گماشته شوند تا با تبلیغاتی که در قسمت قالین افغانی مینمایند بازار قالین وسعت بیشتر یابد، تجویزی است بسیار مهم، چه با بلند رفتن میزان فروش قالین افغانی هم زمینه کار برای قالین بافان خبره ونواموز میسر میشود وهم در تقویه بنیه اقتصادی مفید و ثمر بخش خواهد بود .

# صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خود را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

## نامه به مدیر

محترم مدیر مجله ژوندون!

در شماره سی و دوم مجله وزین ژوندون تحت عنوان نامه به مدیر از طرف شماغلی م.ع. پناه مضمونی به چاپ رسیده و نویسنده عزیز نظر به احساسات نیک و درد منوعی که دارد. راجع به سگرت ومضرات آن بخصوص که از طرف یکمده خردسالان مفلس خوشحال به صورت بیباکانه دود میگردد .

نظریات معقول ومفیدی را ارائه نموده که من هم آنرا نایب میدارم وضمانا ناکفته نیاید گذاشت که بدبختانه عموم دخانیات ومضرات دشمن صحت وبلای اقتصادیات بشری بوده ومثلاً اگر شراب است یا چرس وبنک و تریاک

ویا اینکه چلم ونسوار . گویا معتادان خویش را به امراض مختلفی از قبیل از بین بردن دندان ها امراض تنفسی، قلبی، عصبی وغیره دچار ساخته وبلاخره هم یا بمرگ آن انسان را از بین می بردویاوی را به اختلالات عصبی سوق میدهد .

پس می باید که از یکسو موسسات تبلیغاتی ونشراتی ما از نقطه نظر صحتی مضرات وخطرات آنها را یکایک ب مردم تکرار د تکرار گوشزد نمایند واز سوی دیگر پیدایش وشرايط مپا گردانیدن آنها را نیز تحت مراقبت وکنترول جدی قرار دهند تا مگر مردمان این سر زمین از استعمال همچوعادات مذموم وتباه کن نجات یابند .

م. ص (مینه ودر)

### ژوندون مجله خا نوا ده ها

### ژوندون هر هفته با مطالب

### نو و خواندنی راپور تاژ ها

### ومضامین علمی و هنری

### منتشر میشود .

### با خواندن ژوندون هر

### هفته بر دانش خود د.

### بیفزائید .

### اشتراک ژوندون در شش

### ماه دوم سال بنفع شما

### است.



سخن‌آورد فایز

# اسلام او ژوند

په هغه سويه زيار نه باسي لکه چه مور او بلاربي دخيل اولاد دژوندانه دتامين له پاره کالي نو دفاamil تشکيلول يولازم او معقول کار او دانسان له طبيعي حقوق څخه بلبل کيزي او ددي اساس وړانول په حقيقت کې دميني او انساني ټينگو وړابطو دله منځه وړلو سترعامل او داجتماعي تنظيم دکمزورتيا لوي سبب دي .

له همدې امله حضرت رسول الله (ص) دازدواج په هکله فرمايي (نکاح زما سنت او طريقه ده هر څوک چه لمدې مسنونې لاري خان گوښه کوي نو هغه زما له ډلي څخه نه دي.) داسلامي قوانينو له نظره نکاح دشرابطو دايجا باتو په اساس کله فرض کله واجب کله سنت اوکله مکروه وي. داموضوع ډير تفصيلات لري مگر فکر کوم چه دمجلسي دمحدوديت له امله به همدو مره تشریح پس وي اوپه راتلو نکو گڼو کې به دژوندانه په نورو خواؤ دبا واچوو.

هدف دتامين له پاره اسلام داسي پروگرام او مقررات طرح کړي چه دهنې قوې رابطي او اومخصوص صي ميني په اساس چه دهمدغو اسلامي مقرراتو دتعميل په وسيله دمربوطو افرادو په منځ کسي پيدا کيزي دانساني سلسلي دبقا شرايط په ډير ښه شکل راپوليزي مثلا دهر انسان له پاره دنکاح په کولو او دفاamil په تشکيلولو باندي هدايت ورکوي چه پرته له انساني رابطي څخه نورې کلکي او زياتي قوې رابطي او اپيکي لکه دپلار ولي، دمور ولي، ز ويولي، لورولي، ورورولي، خو سرولي او داسي نورې ټينگي اونه شلیدونکي رابطي چه دهمدغو رابطوپه اساس هر يو د خپل قرابت د ليريوالسي او نيزدوالي په تنا سب د مربوطو گسانو دژوندانه دوسايلو دتامين له پاره داسي عجيبه او حيرانوونکي هلې ځلې کوي چه که چيرته کوم انسان دا رابطي چه داسماني مقرراتو آثار دي له بل انسان سره ونه لري نو هڅکله دهغه دژوندانه دتامين له پاره

دنيوي گټورو نتيجو څخه چه نور مسلکونه يوازي دهمدي نکتي په اساس خپل بيرون جداو جبه ته را غواړي اخروي داسي نتيجي هم په ختگ کې لري چه مسلمانان هغه خپل نهايي او واقعي هدف بسو لي او بنايي مسلمانان دخپلو اسلامي هدا باتو دايجا باتو په اساس دهمدغو نتيجو دلاس ته راوستلو په منظور هر ډول زيار او زحمت وگالي.

له دې خبرې څخه خو انکار نه شو کولي چه که چير ته توالد او تناسل نه وي نوموجوده انسانان به ظرف دخو محدودو گلونو گڼي له منځ څخه لاړ بيا به نو دانساني طبقي سلسله مخو شي نو توالد او تناسل دانسان دبقا له پاره خورا مهم شرط دي دهمدي

انساني ژوند له يوي خوا دمادي اړخونو لرونکي دي چه بنسټ يې پرمعاملاتو، راکړه ورکړه ، پلورلو او پرودلو ايښول شويدي، اوله بلې خوا معنوي اړخ لري چه بنسټ يې پر عبادت او اخلاقي فضايلو بنا دي.

دانساني ژوندانه مادي اړخونه دا ايجا بوي چه انسان بايد خوراک ، جامه ، هستوگنځي او دژوندانه نور حياتي لوازم دخان له پاره تپيه کړي.

مگر دژوندانه معنوي او روحي اړخونه سر بيره په ډو مينيو شيانو ددي مقتضي دي چه بايد دنفسي دتهذيب او تزکي او دالهي ارشاداتو دعملې کولو په سيله هغه باطني صفايي اوسپيڅلتيا لاس ته راوستل شي چه دخيريه امورو او دفردي او اجتماعي مصالحو دايجا مولو اوله ناوړو او مضرو کارونو څخه دنفرت او کرکي اساسي عامل دي او په نتيجه کې دپاک خدای (ج) رضا او خوشالي حاصله او انسان خپل ځان دالله تعالی دخصاصي مهر باني اولطف وروگرځوي ، چه په حقيقت کې دواقعي مسلمان اصلي او مهم هدف هدا (دپاک خدای رضا او دمسلمانانو د مصالحو تپيه کول ) دي .

عائده فرمودند هرگز مانند اين مصيبت بمن عائد نشده بود فرمودند قسم به خداوند مرا روزي به آنها مظفریت نصيب کند چنان آنها را تغيير شکل دهم که احدی از عرب مانند آنرا ندیده باشد .

درين انا اين قول خداوند فرود آمد که «واگر عقوبت میکند پس عقوبت کنید بمثل آنچه که باشما معامله کرده شد و اگر صبر کنید آن بهتر است صابر آنرا صبرکن و ايستت صبر تو مگر به توفيق خدا و اندوه مخوربر ایشان و مياش در تنگدلي از آنکه بداند يشی میکنند»

همانگونه که رسول خدا «ص» از اين نظريه صرف نظر نموده صبر کردند و از مثل تغيير شکل دادن و انتقام گرفتن آنها متصرف شدند.

اين شخصيت بزرگ اسلامي در شجاعت نظيري نداشته از جنگ نمي هراسيد و سرامه اقران بود و با گرايشين به اسلام شوکت و جلالتش افزوده قلب مهربان و محبت بي مازند به منسو پيشش داشت همواره خير انديشي نموده در بي امور خير ميرفت .

حضرت حمزه «رض» در جهاد راه خدا لاييت در هنگام نااميدي شجاعت در ميدان جنگ و هجرت بخاطر اعتلاي کلمه الله نمونه پارزي بوده بحيث رهزماي بزرگ قوم وقبيله خود محسوب ميشد و تمام منسوبين واقارب ويرا بنظر قدرمي نگريستند .

ماراست تاراه چنان پيشوايان شخصيت هاي نامي اسلامي را پيش گرفته بشي آنها رفتار و کار نامه شانرا سرمشق زندگي خويش قرار دهيم

## شخصيت هاي بزرگ اسلامي را معرفي ميکند

نويسنده قاري عيني

### حضرت حمزه (رض)

نام اين شخصيت بزرگ و قهرمان نامي اسلام حمزه بن عبدالمطلب بوده در عين حال که حضرت رسول اکرم صلي الله عليه وسلم حيثيت کاکائي را دارا بوده برادر رضاعي شان نيز بوده است چه رسول خدا «ص» باري از يستان توييه مولات ابو الهب شيرنو شيد اند ويغيمبر اکرم «ص» اوشانرا به ميني االشهدا ملقب نمودند و کنيه اش ابو عماره ميشد.

روزي ابو جهل نزد کوه صفائز رسول خدا «ص» گذشت و جناب شانرا اذيت نموده دشنام نيز داد در فرستنيکه احدی جرات جواب انرا نداشت نزد کعبه پيشش بزرگان قريش در حالیکه گردهم جمع گرديده بودند رفته و آنچه که کرده بود باوشان باز گفت درين اثناحمزه «رض» از شکارها بازگشت و از کرده ابو جهل آگاه شد به مسجد درآمد و بالای سرش ايستادشده و باکما نيکه در دست داشت به سر ابو جهل کوبيد و او را زخمی کرد و بر ايش گفت آياتواو را دشنام ميدهي من به دين آن گراييدم و آنچه ميگويد ميگويم و تصديق ميکنم اگر ميتواني جوابم رادکن اين بود سبب اسلامش که در سال دوم بعثت اتفاق افتاد اسلام حمزه «رض» الوبزائي در شوکت مسلمانان وارد کرد چه وي از شجاع ترين جوانان قريش بود . مشرکين از خوف آن قهرمتياز اذيت شانرا باز گرفتند حضرت حمزه «رض» بخاطر يکه معاون

و مددگار رسول خدا (ص) بوده باشد بمدينه هجرت نمود و در آنجا از اسلام بسيار دفاع کرد تا اینکه در راه اسلام جلم شهادت نوشيد.

حضرت حمزه «رض» در جنگ بدر واحد اشتراك نموده از نخستين جنگجویان بدر محاسب مي آمد که بسياري از بزرگ سالان کفار قريش را بقتل رسانيد و از آنجمله عقبه بن ربيعه پسر هند مادر معاويه و برادرش شيبه را نام برد و از نخستين قو ماندانان اسلام بشمار مي آيد که پيغمبر اسلام «ص» در اولين پسرورزي ويسرا نظريه کثرت ا اعتماد بحسب علم بردار مسلمانان تعين کردند .

هند مادر معاويه که در جنگ احد برادرش ذريعه وي بقتل رسيده بود همواره در بي قتل او بوده پلانهائي را در باره مي سنجيد و در جنگ احد با يکيزند غلام وحشي بنام جبير بن معظم پيماني بست که اگر موفق بقتل حمزه شود او را مکافات بي حدي خواهد بخشيد همان بود که وحشي مذکور در صحن کارزار کمين گرفته با استفاده از فرصت مساعد ناگاهانه ذريعه شمشير او را زخمی نموده شکمش را مجروح ساخت هندا ز قضيه اطلاع يافت شکمش را سوراخ و قطعه اي از جگرش را قطع و آنرا بدندان گزید سپس آنطرف انداخت .

بعد از انجام پيکار رسول خدا «ص» از موضوع اطلاع حاصل کرده حمزه زوناني شد يدي براي شان

# ۱۶ روز در میان



محمد بشیر رفیق

آمد و بر طبق اخباری که شایع شد اسرائیل از تدارکات عظیم قوای مصر و سوریه از این جنگ اطلاع داشت و چنانکه نامه نگاران غربی اطلاع دارند اسرائیل حتی میدانست که عرب‌ها به حمله آغاز می‌کنند و لی باتمام این اوضاع، تاریخ دقیق حمله عرب‌ها را نمی‌دانست و از طرفی

شان کاملاً اطلاع داشت. لا جرم هر اقدامی که برای توسعه خود بعمل می‌آورد و بهر تجاوزی که دست می‌زد روی یک حساب خاص بود که طرح آن بر اساس راه‌پورهای جاسوسان اسرائیل به کمک (سی، آی، ای) و غیره سازمان‌های جاسوسی غرب تدوین می‌گردید. با آنچه گفت

بوجود آمده، پیوسته سعی کرده است دستگاه‌های جاسوسی فعالی داشته باشد و درین راه از برخی کشورهای غربی نیز یاری گرفته است طی سه جنگ گذشته دستگاه جاسوسی اسرائیل بحدی قوی بود که تقریباً از تمام فعالیت‌های عرب‌ها تعداد و میزان عساکر و قدرت نظامی

جنگ چارم عرب و اسرائیل درست در روزی اتفاق افتاد که هم اسرائیل و هم عرب‌ها میدانستند دیگر حالت نه صلح و نه جنگ در شرق میانه عربی وجود نخواهد داشت. طی نیم قرن گذشته که اسرائیل بصورت کشوری در شرق میانه



انورالسادات رئیس جمهور مصر هنگام رهبری جنگ در جبهه سینا

ژوندون



# خون و آتش



بنابر علی که هنوز بر ملا نشده اسرائیل نمی خواست در چارمین جنگ پیشقدم شود معذالک اسرائیل از دو هفته قبل از آغاز جنگ چارم که بتاريخ پنج اکتوبر آغاز گردید به نقل و انتقالات عساکر خود در جبهه های گولان،

قوای اسرائیل بر قلمرو عرب ها بکند دست نمی زد. بنا بران ناظران سیاسی و محافل خبری جهان تمرکز قوای اسرائیل را در سرحدات کشور های عربی یک نوع مانور سیاسی تلقی میکردند و هیچ یک ازین محافل تهدید سادات را در پس



جنرال سازلی لوی در ستیز جمهوری عربی مصر

روز شش اکتوبر امسال «سادات» لباس غیر نظامی خود را به دیوار آویخت خدا حافظی کرد و بسوی جنگ رفت.

در شانزدهمین روز این جنگ فرزند منشی فقیدی از مردم دلتای نیل که قسمت دوران خدمت خویش را تحت الشعاع ناصر گذرانده بود، اگر «صلاح الدین ایوبی» نشده باشد مسلما بصورت قهر مان روز برای ملت مصر درآمده است.



انور السادات

در چشم مصریان تا این ساعت پیکار ۱۹۷۳ یک پیروزی بزرگ بوده است سادات ۵۴ ساله که پوستی سبزه تیره داشته و فاقد جاذبه ناصر است مصریان را بسوی این پیروزی رهنمون گشت.

او یکبار در مورد روزگار جوانیش که

السر بود چنین نوشته است: «ما جوانانی پر آرزو بودیم همه مادر نفرت از نظام موجود وجه مشترک داشتیم مصر کشور بیمار بود.

اما آشکار است هنگامی که برای

نطق خود در برابر ملت مصر قرار گرفته مثل سابق فکر نمی کرد زیرا چنین گفت:

«نتایج حاصله از اقدامات نیرو های نظامی ما از ششم اکتوبر باین طرف با هر

معیاری که حساب کنید معجزه آسا است»

سادات که در لباس نظامی خود متمسک بنظر میرسید در برابر پارلمان سروران کشور خاطر نشان ساخت که به وعده خویش مبنی بر نجات کشور از تاریکی وفا کرده است.

برای سادات این واقعه اوج حیات سیاسی بود که بارها خصوصا در ماه های گذشته با

تهدید سقوط و گمنامی همراه شده بود. این صدای سادات بود که از کودتای ۱۹۵۲ صاحب منصبان مصر خبر میداد امابس از انقلاب بیست های کم اهمیتی رابه

عده اش گذاشته بودند. در اکتوبر ۱۹۷۰ بدنبال وفات ناصر فقید بود که بزرگترین نیروی اجرایی مصر یعنی ریاست جمهوری آن کشور بدو تفویض شد.

فعالیت های خود را برای حل بحران شرق میانه از سرگيرده در ماه های قبل از جنگ چارم سادات به فعالیت های دامنه داری جهت ایجاد یک فضای تفاهم و وحدت بین کشورهای متروقی عرب و همالک محافظه کار عربی مانند عربستان سعودی، کویت قطر، بحرین اوبی ابوظبی و غیره پرداخت چندین بار با ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی ملاقات لظفا ورق بزنید



جمال عبدالناصر فقید با سادات دیده میشود.

گرفتن سر زمین های اشغالی و احقاق حقوق فلسطین از طریق جنگ جدی تلقی نمی کردند. مخصوصا در یک ماه قبل از جنگ فعالیت های دیپلماتیک زیادی برای طرح یک فورمول جدید جهت حل بحران شرق میانه صورت میگرفت. سر منشی ملل متحد برای اولین بار از کشور ها شرق میانه دیدن کرد در واشنگتن کیسنجر وزیر خارجه جدید امریکا گفت که «اگر عرب ها از شرایطی که برای مذاکره وضع می کنند تا حدی منصرف شوند ایالات متحده امریکا سعی خواهد کرد





خانم انورالسادات هنگام عیادت یکی از سر بازان مجروح مصری قرآن کریم را در کنارش میگذارد

در آن وقت برای این کنفرانس اهمیت زیاد قایل نشدند، معذالک در کنفرانس قاهره مصر و سوریه با اردن توافق هائی بعمل آوردند و نخستین نتیجه آن استقرار روابط در آن وقت برای این کنفرانس اهمیت زیاد قایل نشدند، معذالک در کنفرانس قاهره مصر و سوریه با اردن توافق هائی بعمل آوردند و نخستین نتیجه آن استقرار روابط شده بود.

اگر چه ناظران سیاسی پیرامون کنفرانس قاهره می گفتند که هدف اصلی آن فعال ساختن جنبه شرقی یعنی جنبه اردن علیه اسرائیل است اما این جنبه نه قبل از جنگ و نه در روزهای جنگ فعال گردید.

#### روابط مصر و شوروی:

در قبال ما نورهائی که سادات طی چند ماه اخیر بعمل می آورد برخی از ناظران سیاسی اظهار نظر میکردند که سادات میخواهد خود را به غرب مخصوصاً امریکا نزدیک تر سازد تا راهی برای حل بحران شرق میانه پیدا کند، بعد از آنکه سادات متخصصان نظامی شوروی را از خاک مصر اخراج کرد روابط قاهره و مسکو بعد اعلی سردی رسید ولی وقوع این جنگ علایق نهایت دو ستانه مصر و شوروی نشان داد که شاید این سردی ها نیز وسیله برای اختفای مرام های اصلی سادات بوده باشد

ژوندون

کنفرانس بایک عده دیگر از ممالک دو ست و دول عربی ملاقات هائی بعمل آورده و لحن اعلامیه الجزیره را بصورت بی سابقه علیه اسرائیل شدید سازد. اگر چه در آغاز قرار بود درین اعلامیه از دول عضو خواش شود که همه روابط سیاسی خود را با اسرائیل قطع کنند و تذیرات اقتصادی را علیه اسرائیل عملی سازند اما تل ابیب قبل از آغاز کنفرانس به چند کشور دوست خود مراجعه کرد تا از چنین اقدامی جلوگیری شود.

#### کنفرانس قاهره!

متعاقب کنفرانس الجزایر که در آن از سیاست اسرائیل به شدت انتقاد بعمل آمده بود و بدنبال مانور های سادات کنفرانس دیگری



در قاهره بین سادات رئیس جمهوری مصر، ملک حسین پادشاه اردن و حافظ اسد رئیس جمهور سوریه دایر شد که بذات خود دارای اهمیت زیاد بود اگر چه محافل خبری جهان

کرد و روابط قاهره و ریاض را به حد اعلی گرمی رساند. بطوریکه حتی برخی از محافل غربی میگفتند یک قرار داری نظامی برای دفاع از حقوق عرب ها بین مصر و عربستان سعودی امضاء شده است.

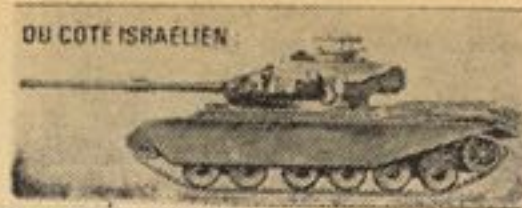


درین دوره مساله نفت و استعمال آن به حیث یک سلاح و آله فشار سیاسی بر امریکا که در سیاست خود پیرامون شرق میانه تغییری وارد نکند نیز مورد بحث بود و روزنامه های معتبر عربی مانند الاهرام و غیره همیشه ازین وسیله حرف می زدند و سادات به موازات این تفسیر ها خود را به کشورهای سعودی، کویت، قطر و دیگر دولت های نفت خیز خلیج نزدیک تر می ساخت و در عین حال سعی میکرد ازین طریق به وا شنگتن فشار وارد کند.

در حالیکه او ضاع در شرق میانه آستانه حوادث جدیدی بود کنفرانس عالی کشور های غیر منسلک در الجزیره موقعیت دیگری برای سادات فراهم ساخت تا درین



قوای اسرائیل زیر آتش سوریائی ها در ارتفاعات گولان



حافظ الا اسد رئیس جمهوری ۴۹ ساله سوریه پس از شکست ۱۹۶۷ کشورش تصمیم گرفت که تمام توجه خود را به آمادگی سوریه برای مقابله با دشمن متمرکز سازد. در سال ۱۹۶۷ اسد و زیر دلاغ سوریه و قوماندان نیروی هوایی بود و قسمت عمده ی از شکست سوریه بر عهده او گذاشته میشد اما اسد ثابت کرد که گناه به گردن حزب حاکمه وقت بوده است.



حافظ الا اسد

او گفت که حزب بدون توجه به نظریات او و دیگر قوماندانان، تصمیمات مربوط به جنگ را اتخاذ نمیکرد. کشمکش میان اسد و صلاح جدید رهبر حزب بحث سه سال پیش به اوج خود رسید در آن موقع اسد نیرو هوایی سوریه را بکمک سلاحهای جدید شوروی احیاء کرده و موقعیت خویش را در نتیجه آن بالا برده بود. در نوامبر ۱۹۷۰ صلاح جدید توانست اسد را از کار برکنار کند اما «جدید» در این مورد اشتباه کرده بود و یکسفته بعد اسد طی کودتای علیه او قیام و جدید را زندانی کرد و خودش رئیس جمهوری شد. صنایع متعددی منجمه صنایع مهم نساجی راهلی کرد.

در زمینه خارجی او روابط نزدیکی را با شوروی حفظ کرد و به قوماندانی مشترک مصر پیوست اسد ازدواج کرده و پنج فرزند

دارد تحصیلات او در سوریه بوده فرانسه تنها کشور غربی که به آنجا رفته است. البته دیدارهای کوتاهی هم از شوروی و دیگر کشورهای شرق اروپا داشته است.

اسرائیل ناگزیر می شود شرایط ما را به پذیرد. سادات در سه سال اخیر به چنان فعالیت های دست می زد که دردنیای عرب مقام خاصی برای خود کسب کرده بود و تدریجا وحدت را بین عرب ها ایجاد میکرد چنانکه این وحدت در روزهای قبل

ما چاره نئی جز جنگ برای رهایی سرزمین های اشغالی نداریم سادات میگفت ما حتما درین جنگ پیروز می شویم ولی اگر شکست های متعددی را هم ما نسنند ۱۹۶۷ متحمل شویم باز هم مقهور نخواهیم شد و زنده می مانیم و سر انجام

زیرا به مجرد آغاز جنگ، شوروی به کمک مصر و سوریه به پیما نه زیادی آغاز کرد این مساعدت ها کم و بیش تاکنون نیز جریان دارد. **علل این جنگ :** بعد از وفات ناصر و روی کار آمدن سادات تحول محسوسی در سیاست مصر در مورد شرق میانه رخ داد



اولین دسته افراد مربوط به قوای ملل متحد که برای نظارت اوربند به شرق میانه پیاده شده اند

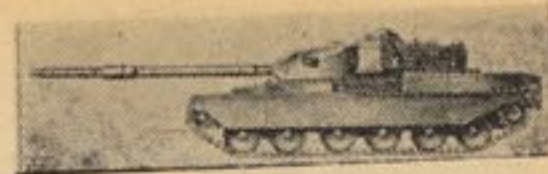
بدین معنی که سادات بر عکس جمال عبدالناصر فقید از آغاز ریاست جمهوری خود سعی کرد بحران شرق میانه را به نحوی حل کند که حقوق عرب ها در آن مضمر با شد. لاجرم از آغاز کار خود در حالیکه از یکطرف به تقویه بنیه نظامی مصر می پرداخت از جانب دیگر تلاش های دامنه داری را برای ایجاد صلح آغاز کرده بود.



سادات درین دوره یعنی تا قبل از جنگ کنونی گذشت های نموده بود و سعی میکرد راهی برای حل این بحران پیدا کند درین دوره پلان را جز وزیر خارجه امر یکبارا مورد غور قرار داد. به مساعی گونا ریا رینگ میانجی صلح ملل متحد در بحران شرق میانه پاسخ مثبت داد و در خطابه های خود تلویحا و جود اسرائیل را بشرط تخلیه سرزمین های اشغالی مطابق به فیصله نامه ۲۴۲ مورخ ۲۲ نومبر شورای امنیت پذیرفت ولی سادات



راکت های بسیار مدرن سام ۶ ساخت اتحاد شوروی طیارات اسرائیل را بطور بیسابقه درو میکنند



جا سو سان اسرائیل که همیشه در کمین بودند ازین افشاگری ها حد اعظم استفاده را می بردند. نطقان و سخنگویان و حتی روزنامه نگاران، اخباری را نشر میکردند که به نفع دشمن تمام میشد مخصوصا اخبار نقل و انتقال عساکر و غیره درین جنگ دیگر عرب ها از بدریا انداختن اسرائیل حرف نمی زدند بلکه پیکار خود را برای رها یی سر زمین های اشغالی مقدس جلوه

وحیرت وا داشتند. آنچه درین حمله برق آسا و درین جنگ سر نوشت علاوه از کفایت نظامی مصر و سو ریه نظرناظران سیاسی را جلب کرد پختگی وسایل دست جمعی و راز داری رهبران عربی بود. قبل از جنگ ۱۹۶۷ برخی از رهبران مغرور عرب که از راز های بزرگ باخبر می شدند آن را باغرور ملی به دیگران باز گو می کردند و

برکانال سویر پل هائی بستند و علی الرغم حملات هوایی و زمینی اسرائیل خط دفاعی معروف «بارلو» را که اسرائیل ها با صرف ۲۸۳ میلیون دالر اعمار کرده و آن را استحکامات تسخیر ناپذیر می پنداشتند اشغال کردند. در سو ریه نیز قوای سو ری با شهابت و مردانگی خاصی که دارند با مواضع اسرائیل به حمله پرداختند و جهان را در شگفتن

از جنگ بین رژیم های مترقی و محافظه کار عرب بی سابقه بود تا بالاخره سحر گاه روز شنبه ۵ اکتوبر افسانه شکست ناپذیری اسرائیل پایان یافت تهدید های سادات جامه عمل پوشید و قوای مصر و سو ریه در جبهه ها به جنگی که از طرف اسرائیل به آن ها تحمیل شده بود آغاز کردند. و ناگهان تا مردم اسرائیل از بهت وحیرت این جنگ رهایی یافتند مصریان



قوای پاراشوتی مصر هنگام تمرین



دسته از قوای کمک ملل متحد

راتصرف کند قوای مصر با سلاح زرعی مصری بصورت سیل آسا به ضد تانک تلفات سنگینی به آن ها قسمت شرقی قوای مصر در دومین وارد کرد. روز دوم جنگ نیروی جنگی که بتاریخ ۱۴ میزان آغاز

فیصله نامه جدید شورای امنیت موسسه ملل متحد که بنوبه خود مشترکا از طرف امریکا و شوروی پیشنهاد شده و هدف از آن اعاده اوربند میان نیروهای متخاصم اعراب و اسرائیل است از این قرار است .  
شورای امنیت مؤسسه ملل متحد بیرو فیصله نامه شماره ۳۳۸ مصوب ۲۲ اکتوبر ۱۹۷۳:

- ۱- تصمیم خود را دایر بر لزوم قطع فوری هر نوع مخاصمات و عملیات و انواع اقدامات نظامی تاکید کرده و فوراً از نیروهای متخاصم طرفین می خواهد که به مواضعی که روز دوشنبه به هنگام شروع اجرای آتش بس در اشغال داشتند باز گردند.
- ۲- شورای امنیت از سر منشی ملل متحد تقاضا دارد که بابکار بستن تدابیر فوری سازمان ملل را برای اعمال نظارت بر رعایت مقررات اوربند میان نیروهای اسرائیل و جمهوری عربی مصر اعزام داشته و برای این منظور از خدمه مؤسسه ملل که اکنون در قاهره مستقر هستند و قبل از همه از کارکنان ملل موسسه که در قاهره بسر میبرند استفاده کند .



موشی دایان



گلدامایر

این خط از سمت به ارتفاع ۲۰ متر مانند یک بند بزرگ در یک فضای مستطیل الشكل ساخته شده بود که به وسیله مواضع مستحکم دفاع میشد اسرائیل این خط را تسخیر ناپذیر می خواندند و می گفتند که حتی با بمب اتوم هم از بین نمی رود اما وقتی قوای مصری آنرا در هم شکستند موشی دایان وزیر دفاع اسرائیل گفت که این خط مانند پنیری بود .

اسرائیل در جزیره سینا در یالوظه، طاسد ام مرجم پایگاه های



نظامی داشت.

مختار گفت که اول قوای هوایی ما فرودگاه های اسرائیل را «ملیس تمادا، اسد، عریش و غیره درهم کوبید و همزمان با حمله هوایی عساکر مصری آهسته از کانال عبور کرده و به وسیله آتش تو پخا نه سوراخ های در خط بار لو بو جود آوردند و پس از اشغال مواضع مهم توسط پیاده نظام نوبت به قوای هوای تو ریزه رسید در اول که پیا ده نظام مصری به قسمت شرقی کانال وارد شد با سلاح سبک ضد تانک مجهز بود وقتی اسرائیل خواست با قوای زرعی مواضع از دست داده

میدادند و سوریه هم میگفت به جنگ آغاز کردیم تا کشته نشویم. چگونه عساکر مصر از کانال عبور کرد ؟

جنرال مختار نطق نظامی مصر ضمن صحبت با روزنامه نگاران

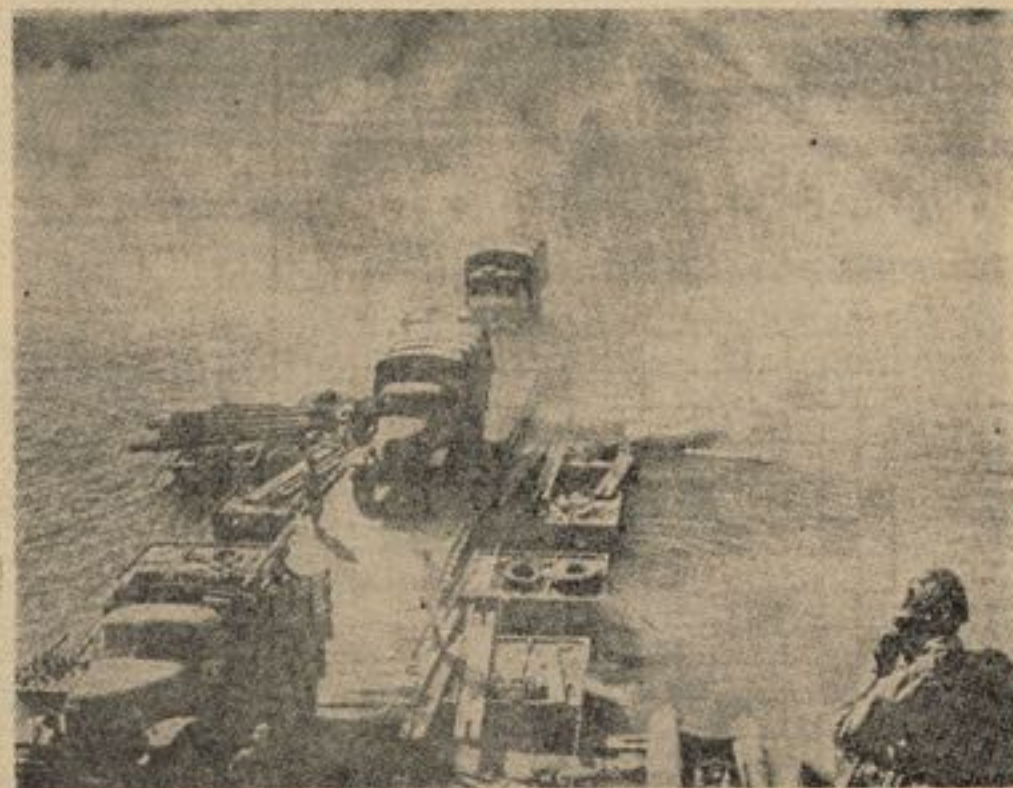


شرقی و غربی صورت عبور از کانال و حمله بر مواضع اسرائیل را چنین شرح داد.

«وقتی عساکر مصر به حمله آغاز کرد باید از کانال سو یز عبور میکرد. و عبور ازین مانع بزرگ که چون خندق بزرگ می نمود کار آسان نبود این کانال که بین صد تا دو صد متر عرض دارد و طول آن ۱۷۰ کیلو متر تخمین میشود



بخاطر تاسیسات بارمو در طرف شرقی آن بسیار صعب العبور بود خط دفاعی بارمو در دو مرحله بنا یافته بود. بهمر حله اول در سال ۱۹۶۸ الی اواسط ۱۹۷۰ که اور بند بین مصر و اسرائیل اعلام گردید... مرحله دوم از آن تاریخ تا شروع عملیات جنگی.



سربازان مصری در حال عبور از روی پلی که بر کانال بسته اند. شماره ۳۴۹۳۳



شده بود دو صد هزار عسکر خود را با حملات تمرکز تانک و قسوا ی موتوریزه وارد شرق کانال سو یز کرد و این حمله را که منجر به شکستن

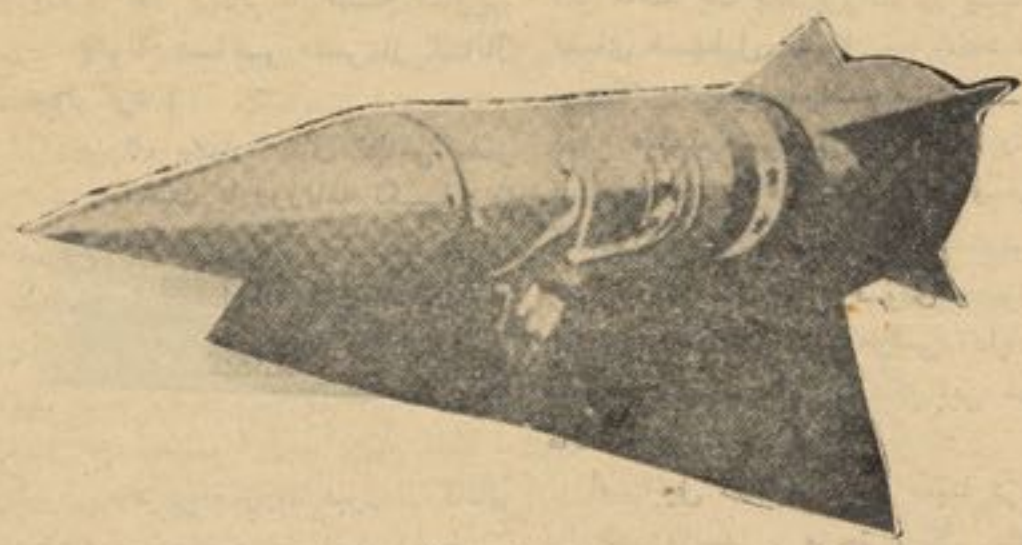
**در گولان :**

حمله نیروی سوریه در گولان کمک بزرگی برای قوای مصر بود در گولان اسرائیل خود را در مقابل حملات بسیار قاطع سو و ریه روبرو دید. و در اولین ساعات جنگ اسرائیل تلفات شدیدی برداشت و مجبور به عقب نشین شد. گولان مشرف بر خاک اصلی اسرائیل بوده و دولت اسرائیل برای این ارتفاعات اهمیت حیاتی

خط دفاعی بارلو شد چنان با مهارت انجام داد که در تاریخ جنگ های معاصر به شهول جنگ ۱۹۶۷ مانند ونظیر ندارد. اسرائیل که این بار غافل گیر شده



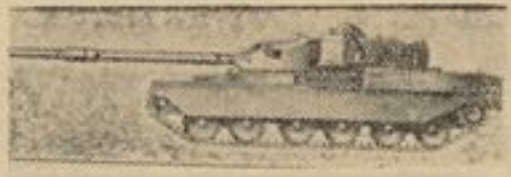
عساکر سوریه برای مقابله با تانک های اسرائیل با راکت های ضد تانک مجهز می باشند.



راکت مشهور ظافر یا پیروزی

از یک گوشه بطرف دمشق پیشروی کرد معذک کوه حرمون و اکثر بلندی ها در تصرف سوریه باقی ماند.

قابل است. ازین رو اسرا نیسل قوای زیادی را در گولان متمرکز داد و سخت ترین جنگ هادترین گوشه از منطقه جنگ صورت گرفت که در تاریخ جنگ های معاصر بی نظیر بود موشی دایان به ملت اسرائیل وعده داده بود که کار سوریه را در یک روز تمام میکنید



دمشق بیس از قاهره مورد حمله هوایی اسرائیل قرار گرفت ولی در جبهه سوریه نیز اسرائیل با حملات سام ها و قوای هوایی سوریه برخورد و این دفاع بحدی شدید بود که در سو مین روز جنگ اسرا نیل بجای فرستادن اسکا در آن های ۱۸ طیاره ئی دسته های سه طیاره

اما سوری ها چنان خوب جنگیدند که مواضع خود را در گولان استحکام بیشتر بخشیدند و باینکه اسرائیل

بود سعی کرد مانند سال ۱۹۶۷ از قوای هوایی خود کار بگیرد و باز مصریان را در کانال سو یز بریزد ولی راکت های سام و تدابیر دفاع هوایی مصر با تاجر به تلخ ۱۹۶۷ بحدی قوی بود که در اولین حمله



ده ها طیاره اسرا نیل سرنگون شد و بیلوت های آن در تلویزیون قاهره در معرض نمایش قرار گرفتند. طیاره های اسرائیل در طول جنگ ۱۷ روزه صرف یکبار توانستند تا قاهره نفوذ کنند و چون تلفات شدید بر داشت از آن پس نیروی نظامی اسرائیل ترجیح داد صرف پوشش برای نیروی زمین خود

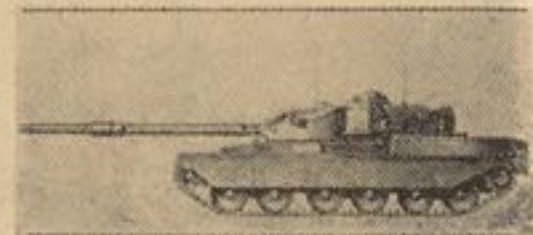


اسیران اسرائیلی در مصر



نی برای حمله می فرستاد و غا لباً  
نیمی از آنها مورد اصابت قرا ر  
می گرفتند.  
**کمک ها :**

او لین کشوری که به کمک مصر  
وسوریه درین جنگ شتافت مراکش  
بود. مراکش یک دسته از قوای  
ضربتی خود را به سوریه فرستاد  
در حالیکه دو دسته از قوای ضربتی  
آن کشور قبلاً به سوریه وارد شده



و در جبهه گولان تمرکز یافته بود  
و بانبروی فدا نیان فلسطین دو ش  
بدوش قوای سوریه به دفاع  
می پرداخت .

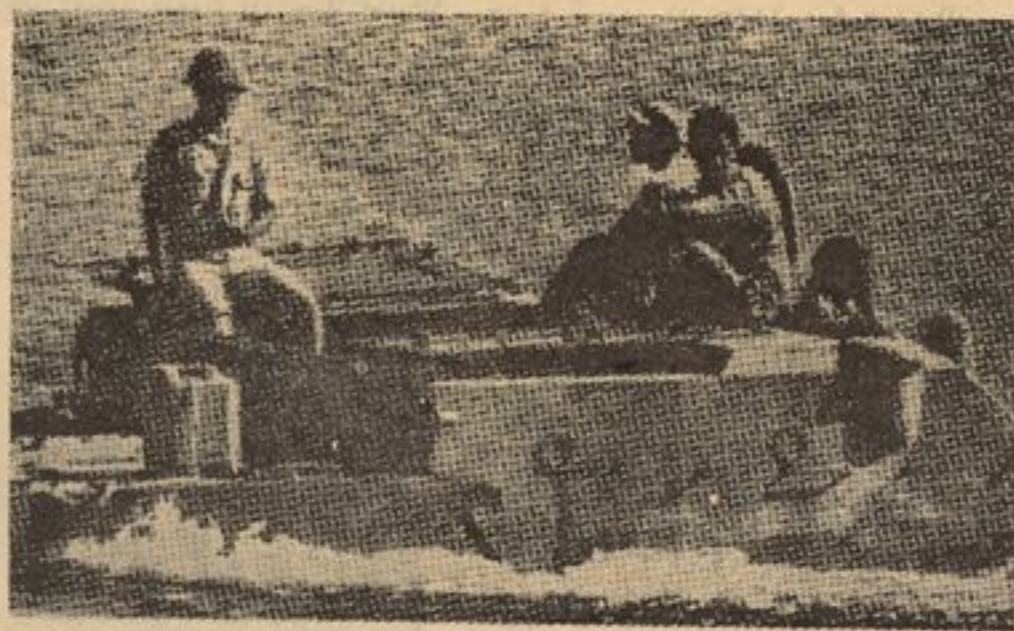
در چارمین روز قوای نظامی عراق  
نیز وارد جبهه گولان شد و دفاع  
شمال گولان به آن ها سپرده شد .  
عربستان سعودی نیز یک لشکر

قوای مصری از کانال سویز عبور نمودند. آنها با سایط حربی بصحرای سینا حمله بردند

اسرائیل را بطرف دمشق متوقف ۱۹۶۷ دیده بودند. اسرائیل اکثر  
قسمت های جولان را مجدداً تصرف عسکر داشته باشد .  
کرد و حتی حاضر است در هنگام  
صلح نیز آن را مسترد کند.  
**تلفات:**

در جبهه کانال سویز عساکر  
الجزایری ، کویتی و سودانی با مصر  
کمک میکردند مصر می توانست  
درین جبهه در حدود یک میلیون  
عسکر وارد کند در حالیکه سوریه  
اسرائیل از تلفات می ترسید  
زیرا نفوس آن کشور خیالی کم  
است مصر که به این نقطه از ضعف  
اسرائیل پی برده بود پیوسته حملات  
برق آسا مانند چینی ها میکرد و  
اسرائیل را در سینا با تلفات سنگین  
عقب می راند.

بقیه در صفحه ۶۷



گروهی از عساکر مصری که بایک زره پوش مشغول عبور از ساحل  
غربی به ساحل شرقی کانال سویز هستند .

**جنگ زرهی:**

حجاز را به جبهه جنگ سوریه  
فرستاد و بالاخره اردن نیز دو دسته  
از قوای زرهی خود را به سوریه  
روان کرد تا از کوه حرمن که  
داشت .

درین جبهه که یادی از حماسه های  
یونان باستان میدهد گاهی جنگ  
تانک ها به مجادله تن به تن مبدل  
میشود و عساکر با سر نیزه بجای  
هم می افتند . اسرائیلی ها درین  
جبهه از قوای اردن هراس داشتند  
زیرا ضرب شست آن ها را در جنگ



موقعیت سترا تیزیکی مهمی دارد  
دفاع کند.  
تمرکز این همه قوا پیشرو ی



یک دختر اسرائیلی هنگام آرایش در عقب جبهه

# انتیک و انتیک

از گل احمد زهاب نوری

انتیک فروشان ظروف سفالین شکسته را جمع آوری کرده و به علاقمندان آن که زیاد هستند، بعضی تفنگی های ((دهن پر)) را از نل تشناب سی سازند



## صنایع دستی ما علاقمندان فراوانی دارد ...

حصه شهر، در حدود سه صد دکان انتیک فروشی وجود دارد. دکان های خورد و بزرگ با اشیای عجیب و غریب ...

مشتریان این دکان ها را اکثرآ توریستان خارجی تشکیل می دهند، مردان و زنانی از کنج و کنار گیتی ...

یکی از انتیک فروشان شهر نو میگوید:

ما بعضی روزها از ده تا بیست مشتری پیدا میکنیم و گاهی این مشتریان به لك ها افغانی از ما، سامان انتیک خریده به خارج صادر میکنند، اما روزها و گاهی هفته ها را بدون سودا و بی مشتری سپری می کنیم.

در پشت شیشه های دکان انتیک فروشان، در الماری ها و دیوار های دکان آن ها، صد پارچه فلزی، از میخ و نل اسب تا کارد ها و شمشیر های کهنه، تفنگچه و تفنگ های «دهن پر» قدیمی کوزه ها و ظروف سفالی شکسته و کهنه، چاینگ ها و شیشه های شکسته، نوت های قدیمی، انگشتری های خورد و بزرگ و صد ها چیز دیگر جلب نظر میکنند، اما این ها همه يك و جه مشترك دارند و آن هم، این است که همه کهنه، رنگ و روی

از کجا آمده، قیمت آن چند است؟ و یا چگونه خرید و فروش می شود؟ طبق احصاییه ای که یکی از انتیک فروشان سابقه دار دارد در جاده های فرعی، در سرك های عمومی، در بازارها و بالاخره در هر

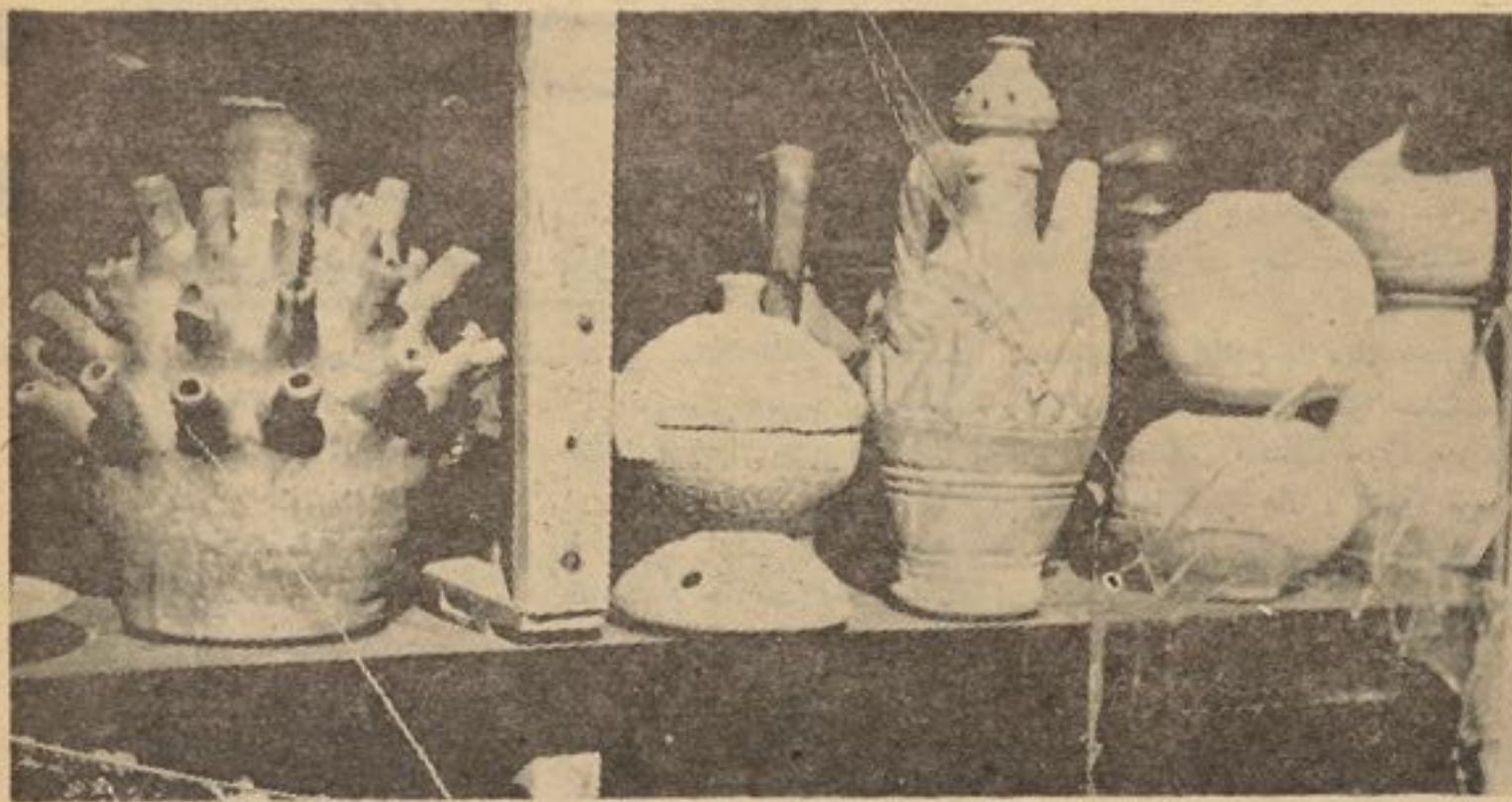
دسته بی توریستان با موهای ژولیده و لباس های رنگارنگ در خیابان های کابل چکر میزنند خنده میکنند و نگاه جستجوگر و کنجکاو شان از سوی بسوی دیگر می رود ...  
بیاده روها، جاده های فرعی، بازار های شهر یکی را یکی دیگر طی میکنند اما در هیچ جا درنگ نمی کنند، توقف نمی ورزند و همچنان راه میروند... لحظه بعد این گروه با چشمان متحیر و نگاه حریص از پشت شیشه دکان انتیک فروشی، به اشیای نو و کهنه و صنایع محلی کشور ما خیره مانده اند.  
چه بسا اوقات که شما نیز هوس داشتن پارچه بی انتیک را پیدا کرده اید و یا بارها به فکر فرورفته باشید که این اشیای عجیب و غریب



اینهم نمایی از دکان انتیک فروشی عبدالکریم نصرتی، عتیقه فروش سابقه دار کابل



# فروشگاه شهر ما



رفته و قدیمی به نظر می رسند... آری قدیمی به نظر می رسند، در حالیکه بیشتر آن ها تازه ساخته شده است...

بناغلی عبدا لکریم نصرتی عتیقه فروش سابقه داری است در کابل عتیقه فروشی با ذوق شا عرمنش و خاطراتی جا لب از یمن پیشه اش...

او در برابر یکی از سوا لاتم میگوید:

- همه سامان و آثاری که ما در دکان های خود بفروش گذاشته ایم و آثار قدیمی به نظر میرسد، از نگاه تاریخی ارزش چندانی ندارد چه بسای آنها در همین تازگی ها ساخته شده است.

او ادامه میدهد:

- هیچ و طند و سستی حاضر نمیشود که آثار تاریخی و قدیمی کشور خود را، بالای خار جیان بفروش برسانند...

مابجای آثار باستانی بیشتر صنایع دستی محلی کشور را بفروش می رسانیم و از حق هم نکدریم، که صنایع دستی محلی ما جا لب و خریداران زیادی دارد... همچنان ماسا مان های خارجی و داخلی که سالها کهنه ورا کد در گوشه و کنار افتاده جمع آوری و برای علاقمندان آن عرضه می کنیم...

در دکان این مرد کمر بند عجیبی نظرم را جلب میکند، این کمر بند از زنجیر های پارک نقره ما نند ساخته شده و یک تخت مهره نشان در مقابل شکم، یک تخت مهره نشان در پشت سر و زنجیر هایی بالای دو شان و حلقه ای زنجیر های انبوه بدور کمر دارد.

آری کمر بند فلزی با چنین صفات... جالب و در عین حال عجیب!

نصرتی میگوید:

## ظروف سفالی و مجسمه های گلی بیشتر مورد توجه تو ریستان قرار میگیرد

- آثار تاریخی و قدیمی در دکان های ما خریدار کمتری دارد و یک پارچه قدیمی ماه ها در الماری می ماند و خریداری نمی یابد، در حالیکه یک پارچه سا مان دیگر چند روزی هم نزد ما باقی نمی ماند.

این انتیک فروشان ظرو ف سفالین که ماه ها در بین کرد های دهاقین بصورت شکسته افتاده است، چاقو های زنگ زده، وده ها چیز دیگر را جمع آوری کرده و به قیمت خوبی به فروش می رسانند. یک انتیک فروش که چند ظرف سفالین کهنه را به مبلغ نا چیزی خریده بود، اظهار کرد که آن ها را به قیمت گزافی می فروشد...

یک انتیک فروش دیگر میگوید: - میل های کهنه و شکسته تفنگ های قدیمی که سابقا توسط قفل سازان محلی، قفل ساخته می شد و هر قفل در حدود ده افغانی یا کمتر از آن بفروش می رسید، ما جمع آوری کرده و آن را بالای قنداق های چوبی نصب می کنیم و بعد صدف شانی کرده برای علاقمندان

مدرک هم من، هم زرگری که آنرا ساخته، هم کسی که زنجیر ها و مهره های کهنه خانه اش را بر ایم داده، گذاره می کنیم...

بقول این انتیک فروش، بهترین اشیای که تو ریستان بیشتر علاقه دارند، صنایع دستی ما و از همه بیشتر شیشه های است که بصورت محلی ساخته می شود...

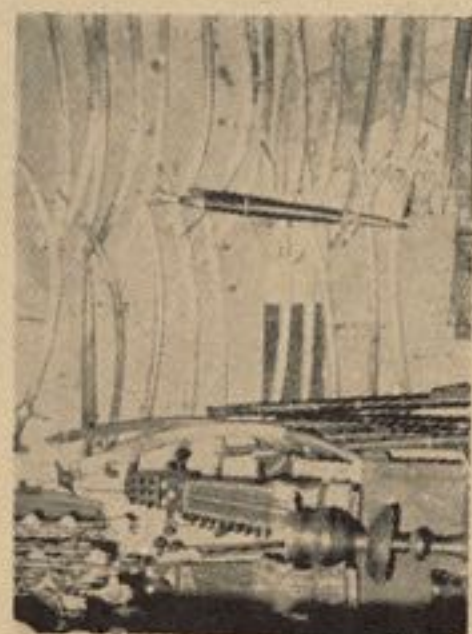
(زوندون از این شیشه سا مان و طرز کار شان را پور مفصلی نشر نموده است).

اگر برای بهتر شدن و مرغوبیت این شیشه ها و تشویق شیشه سازان محلی اقدامی شود، به یقین از راه فروش آن، عاید خوبی نصیب کشور میگردد.

در دکان های انتیک فروشی، بقول خود آن ها، گاهی آثار تاریخی جالبی هم بصورت آشکار، یا پنهانی بفروش میرسد، آثاری چون سکه های با ختری، ظروف قدیمی و غیره...

یکی از انتیک فروشان در ضمن قصه خا طرا تش میگوید:

- این کمر بند، قدیمی نیست، از نقره و جواهرات هم ساخته نشده، بلکه از زنجیرک های فلزی جواهرات بدلی و به ابتکار خود من ساخته شده است و تا حال چنین کمر بندی جز در خیال و جود نداشته... اما با وصف آن، کمتر زن تو ریستی است که آن را ببیند و مجذوب آن نشود... من این ساخته دستم را به قیمت خوبی با لای مشتریان خود می فروشم، و ازین



کاردها و شمشیر های قدیمی در یک دکان انتیک فروشی

پچیر و آگام،

## گوشه دیگری از تاریخ دلف

● ساحه پچیر و آگام نظریه شکل جغرافیایی و جیولوژیکی مثل هده است.

● رسوبات مواد معدنی و تخریبات اراضی در نهایت زیبایی درین منطقه جلوه میکند

اطلاعات و کلتور هیاتی بر یا ست باغلی و وکتور طرز باستان شناس جوان بد ا نسوی اعزام گردید.

● موقعیت جغرافیایی:

پچیر و آگام در ۳۴ کیلو متری جنوب غرب هده و در پنجاه کیلو متری شهر ننگرهار بین هفتاد درجه و شانزده دقیقه طول البلد شرقی و سی و چهار درجه و نزده دقیقه عرض البلد شمالی موقعیت داشته و در تنگنای اتصالی خوگیانی و کافر قلعه در غرب و دره ده با لا و اسکمیننه در شرق و علاقه چپرهار در شمال به دو منطقه (پچیر و آگام) قرار دارد.

دریای مشهور پچیر و آگام این حوزه را به پچیر علیا و سفلامنقسم کرده است.

در کوار تر سوم جیو لو جیکی، رسوبات مواد معدنی و تخریبات اراضی در نهایت زیبایی در این منطقه جلوه میکند و رنگ دیگری بر این حوزه داده است بدین ملحوظ از نقطه نظر شکل جغرافیایی به چهار علاقه مهم مانند آگام، پچیر، فنکزانی، سلیمان خیل تقسیم می شود.

بعد از طی فاصله مسیر علاقه فارم هده و چپرهار داخل دره میشویم که در دو طرف به فواصل بعد تر کلاس های به مشاهده میرسد که از نظر بقایای سطوح، خیلی قابل اهمیت و مطالعه است اکثر این فواصل اراضی زراعی و فلاحتی به مشاهد رسیده و زارعین بیشمار بالای زمین های خوش کار روزانه را انجام میدهند.

ولی ساحه و فواصل عریض داخل دره ها دارای دیمو نزیون (نشر رسوبات) کلاس ها و دامنه ها

مختلف کشور برای روشن نمودن تاریخ باستان و کهن این سرزمین شروع نمودند و به نتایج گران بهایی از تاریخ باستانی افغانستان رسیدند و از آن جمله است منطقه پچیر و آگام.

چندی قبل اطلاع به مقام محترم وزارت اطلاعات و کلتور موصلت نمود که حصص مختلف حوزه پچیر و آگام ولایت ننگرهار و لسوالی خوگیانی توسط یکمده کاوشگران غیر قانونی حفاری و در آن دستبرد های زیاد صورت گرفته است .. بنابراین مقام محترم وزارت

و تحقیقات را بدو بخش از سال های دیرین تا حال تقسیم کرده اند. یکی تحقیقات قبل از هرج و مرج قرن ۱۹ و دیگری اواخر قرن ۱۹ و شروع بیست است که برویک پروتوکول بین حکومت افغانستان و ممالک دوست صورت گرفته است. بعد از این علمای تاریخ و باستان شناسی عملیات حفاری را در حصص

مطالعاتی که در باره تاریخ و باستان شناسی از نیمه اول قرن ۱۸ به این سوی در افغانستان توسط علمای مختلف غربی و شرقی صورت گرفته در هر قدم او را ق پر افتخاری از تاریخ افغانستان باستان گشوده شده است و عظمت دیرین کشور ما را زنده کرده قسمت اعظم امور علمی - کاوشها



# ن شده افغانستان باستان



درهٔ اتصالی کوته پر و پچیر علیا

دامنهٔ سلسله‌های تورغر و سپین‌غر و به سمت غربی آن سلسله تپه‌های بقایای سطح خلیجی به شکل کلاس‌ها و در سمت شرقی آن قریه‌های پچیر قرار گرفته است. این تپه با سائر تپه‌های پستی (بوج) نقطهٔ اتصال بوده و طوری افاده شده می‌تواند که در زمان باستانی یک محل اتصال و نمایانگر حوزهٔ بودایی زهبان بوده است.

این تپه از سطح زمین (بدون ساندزیا کاوش در سطح اصلی پائین تپه) در حدود ۴۰-۵۰ متر ارتفاع داشته و طولاً از سمت جنوب به شمال افتاده است.

تپهٔ پستی الف در سمت جنوبی قریهٔ پچیر و انسوی در پای آن قرار دارد که افتادگی سلسله‌های تپه‌های آنجا را از هم جدا مینماید. از مسیر راهرو عمومی در حدود ۳۰-۴۰ متر بطرف غرب فاصله پیدا میکند و بصورت سلسله‌ها به سه شاخه متصل بهم آمیخته اند که گل و خاک روی آن طبیعی نبوده و میتوان تخریبات جوی و بشری را بالای آن مشاهده نمود.

تپهٔ پستی منتهای الیه جنوب غرب سائر تپه‌های حرمت خیل انخرکتخ و غیره قرار گرفته که ساختمان یک معبد بالای آن حائز اهمیت خواهد بود.

در سمت جنوبی آن وادی‌های

وسعت اراضی را تنگ نموده و تا یک قسمت این گونه وضع ادا مه دارد.

۲- تپهٔ انخرکتخ که در شمال تپهٔ قبرستان و در شمال غرب تپهٔ پستی موقعیت دارد.

۳- پچین اغار غونندی که در شمال غرب انخرکتخ قرار دارد.

۴- تپه‌های همجوار خان شاه وزیر و باول که هر دو را به اسم تپه‌های حرمت خیل یاد می‌نمایند.

۵- تپهٔ کم ارتفاع دیگری در غرب قریهٔ رحمت خیل قرار دارد که فعلاً محل دفن مردگان اهل پچیر می‌باشد.

۶- وره غونندی که در شمال شرق قریهٔ رحمت خیل وجود دارد.

۷- تپهٔ کوچک دیگری که بدون نام محل بوده مؤقتاً به غونندی (ب) نامگذاری شده است.

۸- ستره غونندی که از شمال وره غونندی قرار گرفته و از جمله

مرتفع‌ترین تپه‌ها به شمار میرود.

۹- کوه تپر که در جنوب غرب پچیر علیا قرار گرفته و دارای ارتفاع تقریباً ۱۵۰-۲۰۰ متر است.

بعضاً روی سطح این تپه‌ها کاوش غیر قانونی و غیر مجاز صورت گرفته ولی اکثر آنها سالم مانده که برای مزید معلومات خوانندگان گرامی و بدست آوردن

اطلاع کافی به توضیح و تشریح وضع موجوده آن‌ها در زیر مختصراً دربارهٔ هر کدام می‌پردازیم.

تپهٔ پستی الف :  
موقعیت :

کا نکلو میرات که یکی از مواد مهم طبیعی است و به اثر رسوبات بوجود می‌آید در سطوح تحتانی تپه‌ها و کوه‌پایه‌های آنجا بوفرت مشاهده می‌شود. چنانچه اگر از نظر ارتفاع طبقات بین هم پچیر و اگام

سنجیده شود ارتفاع متفاوت و مختلف داشته که در همه مخصوصاً در سطح اراضی و نیمه تپه‌ها به مشاهده رسیده است در حالیکه در پچیر و اگام در قسمت وسطی تپه‌ها قرار دارد.

بدین ملحوظ ساخته پچیر و اگام نسبت به شکل جغرافیائی و جیو لوجیکی خود شبیه هم و شیرشاهی

دارای یک سلسله تپه‌ها و وادی‌های فراوان است که در اعصار باستانی، رهبانان، روحانیان و معتقدین بر بالای آنها معابد مذهبی اعمار نموده‌اند و زندگی

را همی را دنبال کرده‌اند چنانچه یک سلسله تپه‌های که نام گذشته

تاریخی آن بر ما معلوم نیست و فعلاً اسمای محلی اهالی قریه بدان‌ها داده‌اند توسط هیأت مؤلف مؤقتاً برانها در پهلوی نام محلی به حروف و نمره، نمره گذاری نموده که در ذیل

شرح میرسانیم:

۱- تپهٔ پستی که در غرب قریه پچیر سفلی قرار گرفته و سه تپه متصل هم‌اند و از طرف هیأت مؤلف به پستی الف-ب-ج نام گذاری



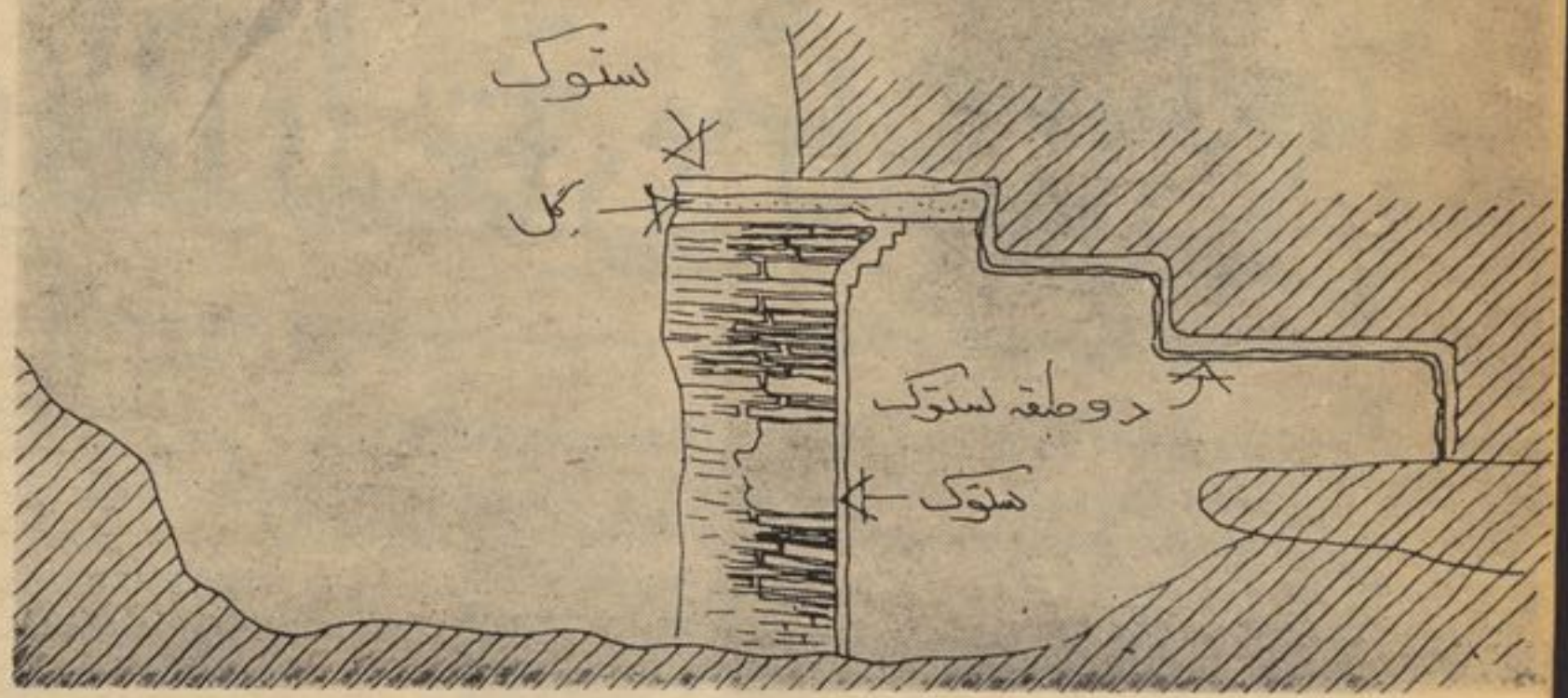
## تراش شرق-غرب پستی خونری (الف)

آبده را از بین برده بلکه از بناط دیوارها و زوایای بهم چسبیده مراکه نمیتوان به اساس میتودهای باستان شناسی دوره ها و تمدن ها و حتی نوع ساختمانها لی قدیم این سرزمین را از هم تفکیک کرد. در زیر حفاری غیر علمی شان از بین رفته و حتی مواد و ساختمان آنها از بین برده اند.

در سمت شرقی دیوار آبده مرکزی محاط به سمت شمالی دیوار پلاستر شده گلی کاوش عمقی دیگریست که در حقیقت داخل یازیر زینه که زندگی اولی معبد را توجیه میکند پاره شدن و نهایت در چه ضیاع به تشکل و کرو نولوژی آن وارد نموده اند.

در جریانی که مطالعه میگردید لحظه به لحظه متوجه این میشدیم که تاجه راهی بتواند باز هم ارتباط اصلی این ساختمانها را بوجه که شائسته تحقیقات مجدد علمی باشد جستجو گردد و لی حیث هیچ چاره نبود جز اینکه در آن بتوانیم به اساس

بقیه در صفحه ۶۴



قسمت بالائی سطح بطرف پائین به عمق تقریباً ۴۰-۱ متر را حفاری نموده و بعد از آن برای بدست آوردن جعبه تیرکات ستوپه از سمت شرقی محوطه حفر شده، کاوش نموده اند. در حین کار و آغاز بی سر انجام خود افتخار و منافعی ملی ما را نه تنها شکل اساسی یک

کاوش گران غیر مجاز و بیرحم شروع کار خود را از سمت غربی محوطه کاوش شده انجام داده اند و طوریکه مطالعه عمیق در آنجا صورت گرفته یک خط عامی (منظور از خط عامی خط اندازی بدون مقیاس و اندازه و پلان به خاطر بدست آوردن یک شیء نامعلوم کشیده از

### وضع توپوگرافی:

تپه پستی الف از نظر توپوگرافیک به دو حصه تقسیم میشود حصه تحتانی تپه یا کلاس اولی و حصه بالائی (سطح تپه) یا کلاس دومی سطح تپه دارای سنگهای دریائی و کوهی بوده دارای خاک تقریباً نرم و رنگ خاکی و کمی در بعضی حصص سرخ شکل است. (تا جائیکه مطالعه گردیده آثار سوختگی و حریق مدتها پس ملاحظه میرسد لایه این تپه با اثر عواملی سوخته است) بدین ملحوظ میباید دازیم به شرح کاوشهای که بصورت غیر قانونی صورت گرفته است.

کاوشهای غیر قانونی در تپه پستی الف:

کاوش غیر قانونی و غیر علمی در تپه پستی در سه قسمت عمده صورت گرفته که برای یک تحقیق مزید از نظر میتودهای باستان شناسی به نسبت دستبرد های غیر قانونی و غیر علمی بیرحمانه قابل دقت نمیباشد.

کاوش در سه قسمت یعنی حصه

تقریباً و سطحی غربی، تپه، سمت شمالی و سمت جنوبی، حال مسی پر دازیم به کاوش که هر یک از این تپه ها به شماره (۱-۲ و ۳) از طرف هیات موظف نمره گذاری مؤقتی شده است.

کاوش نمبر «۱» جناح جنوبی تپه پستی الف:

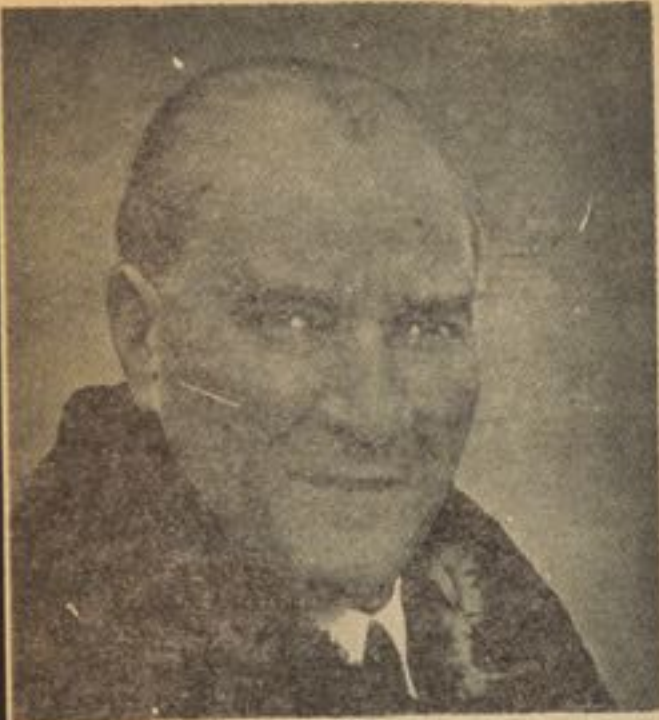


تپه پستی الف مر بو ط علاقه داری بچیر و آگام

# اتاترک

و

## تولد ترکیه معاصر



غازی مصطفی کمال اتاترک یابنیان گذار ترکیه جدید

او رهبری بسیاری بغاوت ها را در اناتولی رهبری نمود. و سعی نمود تا مبارزه اش را طبق خواسته مردم دوام بدهد. به این ترتیب او بتاريخ ۲۳ اپریل ۱۹۲۰ اسماعیل بزرگ ملی زاده انقره گشود. و بعد مبارزه های وی شکل منظم را گرفت.

وقتی که مصطفی کمال از میراند نیروهای متحد سعی کردند با او تماس بر فرا کنند و لذا بتاريخ ۱۱ اکتوبر ۱۹۲۲ پسین شان معاهده به امضا رسید که به موجب آن استانبول و تراک به ترکیه واپس گروانیده شد. بتاريخ ۱۷ نوامبر سال ۱۹۲۲ سلطان عثمانی از استانبول گریخت و امپراتوری عثمانی تحول موریم تاریخ گردید.

بتاریخ ۲۴ جولایی ۱۹۲۳ پیمان صلح بین حکومت انقره و متحدین به امضا رسید. استقلال ترکیه اعلام شد و سرحداتش تعیین گردید. به این ترتیب انقره پایتخت ترکیه جدید گردید. و بتاريخ ۲۹ اکتوبر ۱۹۲۳ اسماعیل ملی شکیل جلسه داد و جمهوری ترکیه اعلام گردید.

مصطفی کمال بحیث اولین رئیس جمهور و ترکیه انتخاب شد. در هنگام جنگ استقلال اسماعیل به او لقب غازی. و بعد برایش لقب اتاترک (پدر ترک) اعطاشد. در سال ۱۹۲۴ موسسه سیاسی خلافت ازین رفت و قانون اساسی جمهوریت جای آن را گرفت. و از آن پس جمهوری ترکیه با کام های فراخ به شا همراه تمدن حرکت نمود.

### یک نظر اجمالی بر پیشرفتهای جمهوری ترکیه

ترکیه بوجه بارزی افزوده شد و ارقامی به مراتب بیش از سال گذشته در این زمینه بدست آمد. امور ساختمانی نیز در سال ۱۹۷۲ با توجه به تسهیلاتی که از طرف دولت بوجود آمده توسعه شایان توجهی را نشان میدهد.

افزایش تولیدات صنعتی ترکیه را در زمینه های مانند تولید چدن پولاد اسکلت ساختمانی می توان مشاهده کرد. آهن صلبه و انواع پرو فلپا و آهنهای تولید محضولات صنعتی مانند رادیو تلویزیون بخاری و صنایع فلزی و همچنین منسوجات پیشرفت قابل ملاحظه ای داشت و در بخش خصوصی تولید محضولات مانند منسوجات نخی و پشمی و ریسمان و امثال آنها نیز افزایش قابل تحسین چشم میخورد.

بطور کلی در زمینه های مختلف مانند استخراج معادن - توربست - سرمایه گذاری های بخش خصوصی در امور صنعتی و تولیدی - تحرك جالب توجهی چشم میخورد و سطح اشتغال مردم نیز نسبت بسالهای پیشین بهبود زیاد حاصل کرده است.

به همین اساس استعفی نموده و نیروی تحت امرش را به استانبول باز گسرداند. باز دیگر درجبهه فلسطین در سال ۱۹۱۸ تعیین شد. و در خط ابود به پیروزی های نایل آمد.

۳۰ اکتوبر سال ۱۹۱۸ امپراتوری تسرک معاهده مقدوس را با متحدین امضاء نموده و مصطفی کمال بر تبه جنرالی رسید.

در عین زمان او از مشکلات و خطر ها بیکه امپراتوری را تهدید می نمود زما مداران را آگاه و از آنان اقدام فوری را خواستار شد.

در استانبول او با حلقه های روشنفکر به تماس شده و عقیده داشت که کشور فقط توسط سازمان دادن نیرو در اناتولی می تواند نجات یابد.

تصادف به او کمک نمود زمانیکه سلطان اورا برای سرکوبی حکومت ساسین در اناتولیسه فرستاد. او بحیث مفتش عسکری قسدرت بزرگ عسکری و ملکی رایست آورد. در ۱۹ می سال ۱۹۱۹ به ساسون رسید و این زمان بود که یونان نیروهایش را در از میریاده کرد. و هنگام تدارک جنگ استقلال آغاز شد. او از ساسون به ارض روم رفت. از عسکری استعفی داد و بحیث رئیس کانگرس ملی که در همان شهر گرد آمده بود انتخاب شد. او کانگرس را تشویق نمود تا اساسی های کانونسو ملی را که بعدتر توسط اتاق نمایندگان عثمانی تصویب شد. پی ریزی کنند. از آنجا به سیول که کانگرس دیگری دایر بود رفت. به این ترتیب او به حیث کمیته اجرایی کانگرس تعیین شد. او به انقره آمد تا نیروی جنگی ملی بوجود آورد.

در سال ۱۹۱۵ بحیث سر قوماندان جبهه دیار بکر در شرق تعیین شد. او توانست در این ماموریت شهر های بثلیس و مس را نجات دهد. و سپس ماموریت جبهه فلسطین برایش داده شد. و راینجا او با تاکتیک های عسکری قوماندان های آلمان مخالفت نمود.

بر اساس احصائیه هایی که اخیرا انتشار یافته تولید ناخالص ملی ترکیه در سال ۱۹۷۲ از میزان رشدی معادل ۷۷٪ فی صد بر خور دار بوده یعنی از ۷ فی صد پیش بینی شده در بلان اقتصادی کشور افزونی داشت این افزایش و رشد محصول تحرک تازه ای است که در مبادلات تجارتي - امور حمل و نقل و ارتباطات و توسعه سرمایه گذاری و فعالیت های بخش خصوصی حاصل شده است.

اگرچه سال گذشته محصولات زراعتی ترکیه ارقام بزرگترین نسبت به سال پیش یعنی سال ۱۹۷۱ را نشان داده معذالک در زمینه های دیگر تولیدی و تجاری نه تنها از آهنگ رشد کشور گامی نهد بلکه از ارقام پیش بینی شده نیز بیشتر شد. عبارت دیگر کاهش رشد بخش زراعتی در سال ۱۹۷۲ که به حدود ۶ درصد رسید. تنها دو مقایسه با میزان رشد این بخش در سال ۱۹۷۱ که ۸۱٪ فی صد بود کاهش نسبی نشان میدهد. بنابراین نمی توان گفت که در سال ۱۹۷۲ ارزش بخش

زراعتی کاسته شده زیرا بطوری که ارقام و احصائیه های سال گذشته نشان میدهد محصولات زراعتی کشور بسیار رضایت بخش بود. منتسی در سال ۱۹۷۱ رکورد بر سابقه بی بدست آمد و میزان رشد این بخش از ۱۱٪ در صد نیز تجاوز کرد.

بگیرد. او رهبری نیروی های گالیپولی مقرر شد و وظیفه ای که برای او آگاهی پیشتر عسکری برای دفاع داد. در سال ۱۹۲۱ نزدیک آغاز جنگ او بحیث آتشه نظامی در صوفیه مقرر شد.

امپراتوری عثمانی در سال ۱۹۱۴ داخل جنگ اول جهانی به طرفداری آلمان و امپراتوری آتریش - هنگری گردید. مصطفی کمال عقیده داشت که تصمیم مبنی بر شمول در جنگ يك کار کاملا عجول و ناهنگام صورت گرفت. او بخوبی فرجام نادرست و غم آلود این جنگ را آگاهانه می دید و زمامداران امپراتوری را از آن آگاه ساخت. در سال ۱۹۱۵ علی الرغم خواستش به مقام رهبری فرقه نیم که در تراک تشکیل یافته بود منصوب شد. در همین موقع مصطفی کمال عالی ترین لیاقت نظامی اش را نشان داد. او با قشون حمراش بهرام گالی هولی جاییکه توقع مرفت تسای نیروهای عسکری انگلستان. فرانسه و آلمانیه

شود. عزیمت نمود. و وقتی که عساکر دشمن پیاده شدند مصطفی کمال با کمال رشادت جلو پیشرفت آن ها را بطرف ازی پرنو گرفت. بعد انگلیس هایه شکست بزرگ موا جبهه شده و تا ساحل عقب نشینی نموده و در آنجا مدفون گردیدند. این پیروزی استانبول را نجات داد. نیروهای فرانسوی نتوانستند تا کاری از پیش ببرند و از طرف دیگر آبناهای باسفورس و در دانیل نجات یافت.

در سال ۱۹۱۵ بحیث سر قوماندان جبهه دیار بکر در شرق تعیین شد. او توانست در این ماموریت شهر های بثلیس و مس را نجات دهد. و سپس ماموریت جبهه فلسطین برایش داده شد. و راینجا او با تاکتیک های عسکری قوماندان های آلمان مخالفت نمود.

مصطفی کمال متقاعد شد که چیز دیگری جز رفرم و اصلاحات بنیادی همه جا نبه نمی تواند کشور را از ورطه بدبختی نجات بدهد. او سعی کرد که قدرت عسکری را از سیاست دور نگه دارد ولی رهبران قدرتمند انجمن اتحاد پیشرفت را نتوانست قناعت بدهد. به این ترتیب از سیاست برید و تمام توجه خود را به وظایف عسکری از آن جمله پذیرش شیوه های تمرین جدید عسکری. معطوف نمود.

هنگام بغاوت سال ۱۹۰۹ در استانبول مصطفی کمال در نیروی عسکری بی کاری کرد که در سالونیکا برای فرو نشاندن آتش

افتنشاش فرستاده شده بود. بعد او به استانبول مقرر شد. این تقرر همزمان با تهاجم ایتالیه در تریپولیتا نها بود. او از راه مصر به طرف تبروک حرکت نموده و در آنجا مردمان محل را علیه اشغالگر ان سازمان داد. بعد علیه ایتالیه به جنگ آغاز نموده و آن ها را در تبروک شکست سنگینی داد. مصطفی کمال برای يك سال در تریپولیتا نها باقی ماند و در آنجا بمقام بلند عسکری تر فیح نمود. زمانیکه جنگ بالقان در گرفت به استانبول برگشت تا به صورت فعال در دفاع از کشورش سهیم

غازی مصطفی کمال یسا اتاترک در سال ۱۸۸۱ در سالونیکا پایه عرصه و چو گذارده دروس ابتدایی را در زادگاه اش فرا گرفته و بعد داخک مکتب متوسطه خدمات مسلکی. سپس بمکتب عالی عسکری و بعد یو هتخی عسکری استانبول در رشته پیاده گردید. بحیث يك صاحب منصب عسکری به سیاست علاقمند شده و دستهای را بوجود آورد که کار شان مطالعه آثار متنوع نامک کمال بود. با وجود این به خدمات عسکری علاقمندی زیاد نشان داده و در آن رشته نیز ابراز لیاقت نمود. بعد از اتمام تحصیل نیز مصطفی کمال بازوید های مخفی اش را با رفقایش ادامه داده و در ی علت عقب ماندگی دولت عثمانی تحت اداره عبدالحمید دوم. بحث و گفتگو می نمودند. طی همینگونه محفل ها بود که باری کمال مصطفی گرفتار شده برای چندماه زندانی گردید.

بتاریخ ۵ فبروری سال ۱۹۰۵ به لشکر پنجم سوریه مقرر شد. در آنجا او متوجه بی نظمی اداره های عسکری و ملکی گردید. و توجه در این امر باعث آن شد که سلطان اورا از وظیفه اش تبدیل نماید. در سال ۱۹۰۶ او انجمن مخفی پی در سوریه بنام سرزمین پدری و مادری بوجود آورد. از آنجا بیکه سا حبه فعالیت او محدود بود سعی نمود تا به مقبولیه نقل مکان نماید. او به صورت مخفی به سالونیکا رفته و با یک دسته رفقایش انجمن مخفی پی زاده آنجا پایه گذاری کرد. بعدتر آنان با انجمن ترک جوان در همان محل یکجا شدند.

در سال ۱۹۰۷ او به سمت يك صا حسب منصب عالی رتبه در فرقه سوم سالونیکا مقرر شد. زمانیکه قانون اساسی در سال ۱۹۰۸ پیمان آمد.

مصطفی کمال متقاعد شد که چیز دیگری جز رفرم و اصلاحات بنیادی همه جا نبه نمی تواند کشور را از ورطه بدبختی نجات بدهد. او سعی کرد که قدرت عسکری را از سیاست دور نگه دارد ولی رهبران قدرتمند انجمن اتحاد پیشرفت را نتوانست قناعت بدهد. به این ترتیب از سیاست برید و تمام توجه خود را به وظایف عسکری از آن جمله پذیرش شیوه های تمرین جدید عسکری. معطوف نمود.

هنگام بغاوت سال ۱۹۰۹ در استانبول مصطفی کمال در نیروی عسکری بی کاری کرد که در سالونیکا برای فرو نشاندن آتش افتنشاش فرستاده شده بود. بعد او به استانبول مقرر شد. این تقرر همزمان با تهاجم ایتالیه در تریپولیتا نها بود. او از راه مصر به طرف تبروک حرکت نموده و در آنجا مردمان محل را علیه اشغالگر ان سازمان داد. بعد علیه ایتالیه به جنگ آغاز نموده و آن ها را در تبروک شکست سنگینی داد. مصطفی کمال برای يك سال در تریپولیتا نها باقی ماند و در آنجا بمقام بلند عسکری تر فیح نمود. زمانیکه جنگ بالقان در گرفت به استانبول برگشت تا به صورت فعال در دفاع از کشورش سهیم



چهره‌های محبوب هنری را معرفی می‌کنند

# آرام

## یک چهره‌خشن در فیلم

اندرز مادر



● آرام: اشخاصی بودنند که برای رفع عمده‌ترین پروبلم تیاتر فداکاری کردند.

...

● تیاتر در پهلوی سایر وسایل حربه ایست برای مبارزه با خرافات

...

● دن هیچوقت از هنرنبریده ام و پیوند عمیق با هنر دارم

آرام نفر اول سمت راست در یکی از نمایشنامه‌های تیاتر

مؤلف ترین چهره‌ایکه در فیلم «اندرز مادر» درخشید اسدالله آرام بود. البته مؤلف بودن او در نقشی که بازی کرد از نظر کسانی که قبلاً آرام را دیده بودند و با هنر او آشنا بودند عجب نمی نمود. زیرا آرام یکی از چهره‌های برجسته و از استعدادهایی است که سالها قبل درخشیده و عمری را در تیاتر کشور سپری کرده است. هنر دوستان او را بارها روی سطح پوهنی ننداری، زیست ننداری و کابل ننداری دیده‌اند. او نقش‌هایی را در بهترین نمایشنامه‌های تیاتر از قبیل «فتش گوگل و آثار دراماتیک مولیر» چخوف و استروفسکی بازی نموده است.

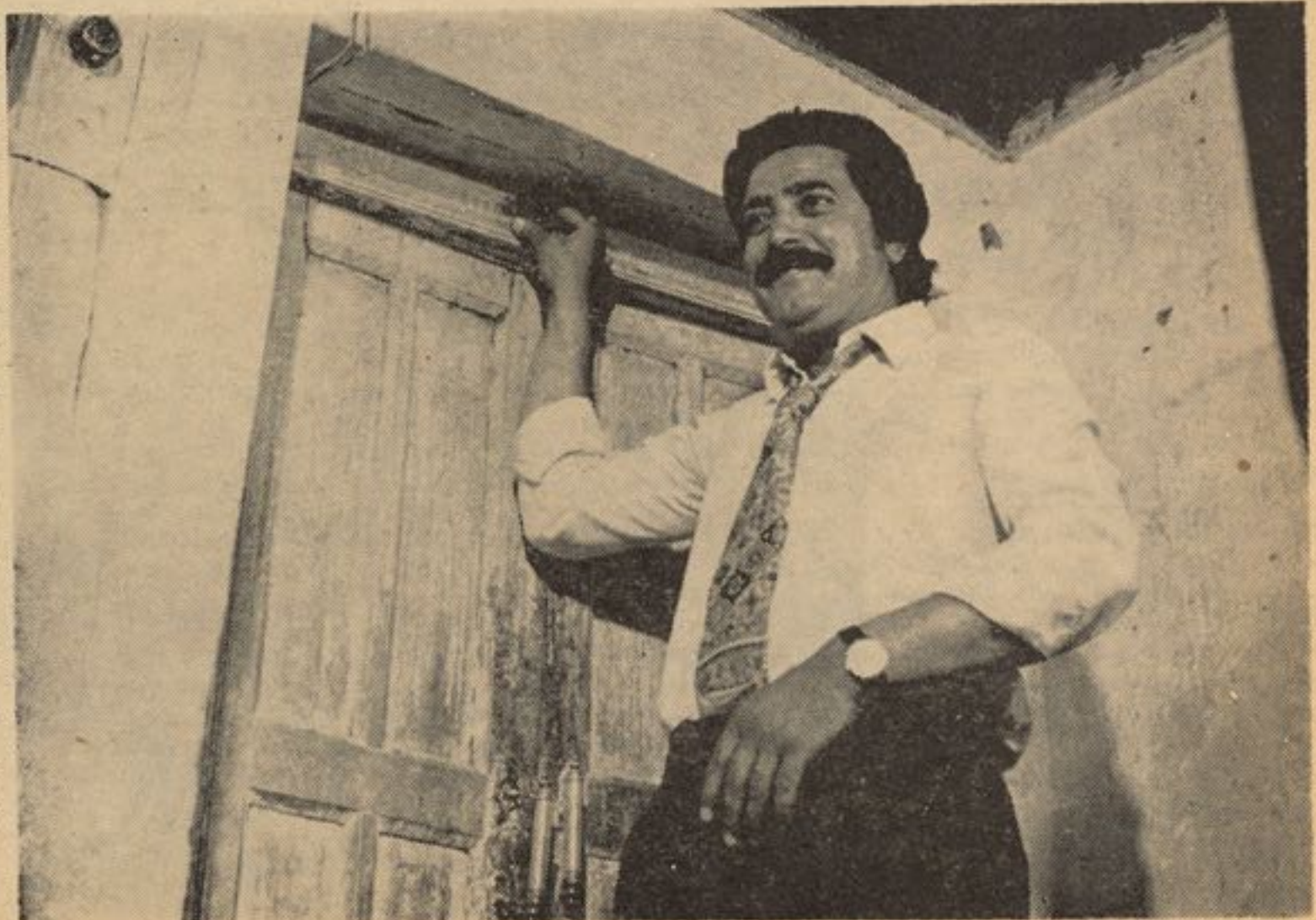
آرام قامت بلند و اندام متناسبی دارد. قیافه اش مردانه است و زما نیسکه چین‌بسته پیشانی افکنده قیافه جدی بخود بگیرد فوراً مطلبی را در ذهن طرف مقابل تداعی میکند این مطلب را که او میتواند نیس خوبی برای ایفای نقش‌های منفی باشد. زیرا بشدت خشن جلوه میکند. با این وصف او «آرام» است و صمیمی. در خانه‌اش او را ملاقات کردم سالون پذیرایی او بشکل جالبی تزئین شده بطوریکه میتواند نمایشگر یک ذوق خوب و هنر مندانه باشد.

کنار هم نشستم و او با صمیمیت آغاز سخن کرد:

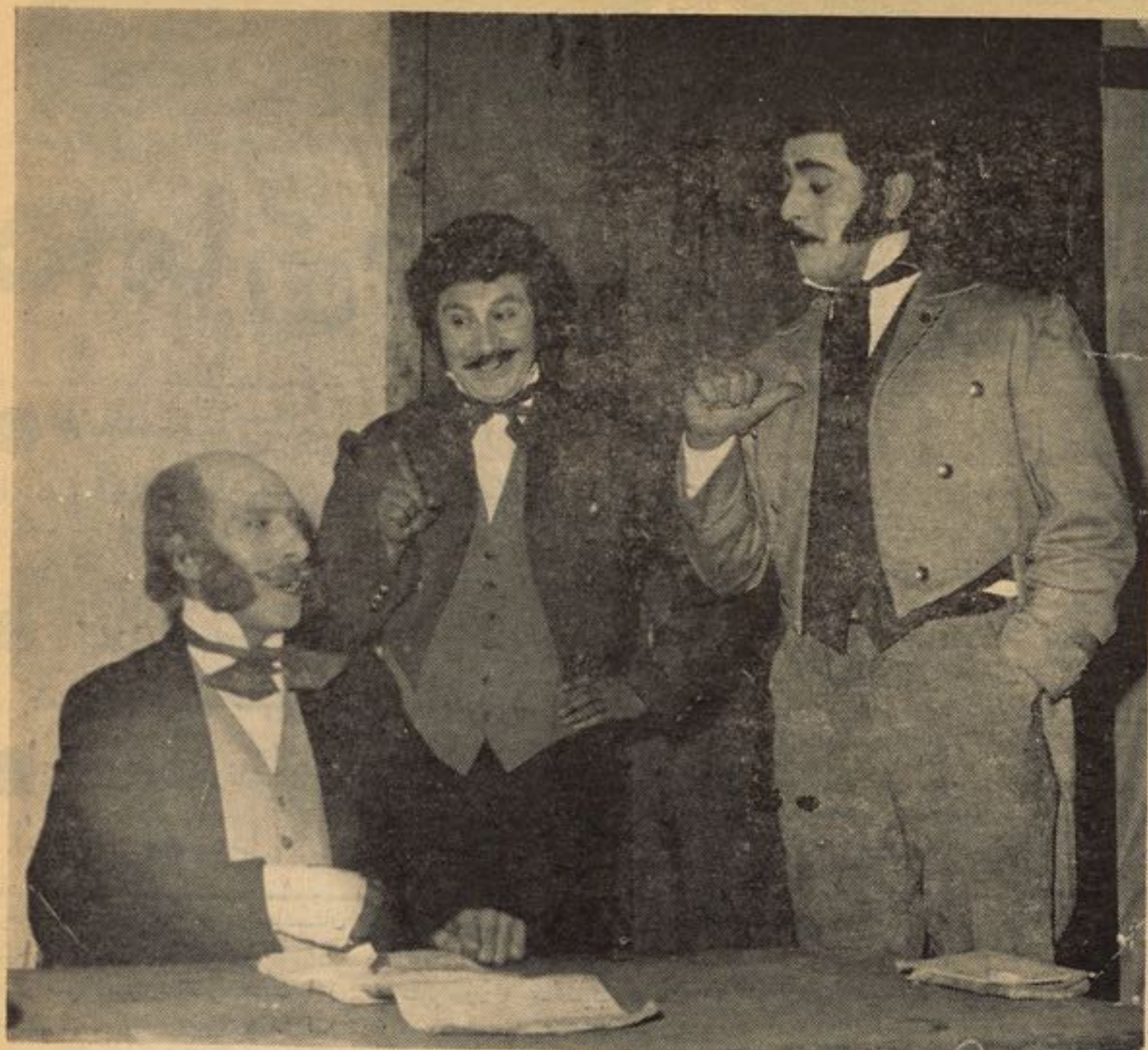
- قربان اگر بخاطر فیلم میخواهید با من صحبت کنید گمان دیگری بودند که نقش شان عمده‌تر و برجسته از من بود. آنها حق اولیت دارند.

گفتم:

- آقای آرام شما از چهره‌های مؤلف فیلم بودید. در این گفتگوی امروز ما منحصرآ درباره فیلم نیست. شما گذشته درخشان



صحنه ای از فیلم اندرز مادر: «بهرام» در راه می‌بندد و شرافت شما به مخاطرمی افتد.



هنری دارید .  
 «آرام» می خندد و خود را برای ارباب  
 پاسخ در برابر سوالا تم آماده میساز  
 می پرسم :  
 - از روز ها بی صحبت کنید که اولی  
 قدم را ها در عالم هنر می گذاشتید . در لاهت  
 خاطره هارا جستجو میکند . رویش را بطرف  
 من کرده میگوید :  
 - من از کودکی وارد عالم هنر شدم .  
 آرام از جا بر خاسته الیومی را بر آید  
 می آورد . میگوید : اینرا ورق بزیید .  
 در الیوم بر یده هایی از روز نامه  
 ومجلات در هر ورق نصب شده . بریده هائی  
 از انیس ، اصلاح ژوندون ، روز نامه هاز  
 خارجی برگ سبز ، پامفلت های هنری و رکلا  
 ها که در هر کدام چیزی درباره آرام نوشته  
 شده قدیمی ترین سندی که فعالیت هنری  
 اورا تأیید میکرد بریده ای بود از انیس  
 سال ۱۳۲۲ -  
 من جواب سوالم را یافته بودم ، آرام  
 پیشتر از سال ۱۳۲۲ یا در همان سال با  
 فعالیت هنری آغاز کرده است . نقش های  
 متعددی را در نمایشنامه های مختلف بازی  
 کرده . حتی بعضی درامه هارا خودش دایرکت  
 نموده است . بارها به خارج کشور همرا  
 گروپ های هنری برای دایر کردن نمایش  
 تیاتر رفته است .  
 «آرام» میگوید :

- در همان سال ها نازه شعبه آرت و تمثیل  
 در یوگات ریاست مستقل مطبوعات تأسیس  
 شده بود . نام هائی را میتوانم بیاد بیاورم .  
 نام گسائییراکه در آن وقت فعالیت داشتند  
 و کار میکردند . مانند استاد برشنا ، مرحوم  
 استاد لطیفی . استاد غوث الدین رسام .  
 مرحوم خیر محمّد خان رسام ، مرحوم بیستا  
 و مرحوم رشیدی . هنر مندان مؤفق امروزه  
 در آن وقت نازه بکار آغاز کردند از هنر مندان  
 مایعنی شان بر حمت حق پیوسته اند و بعضی

آرام با مشعل هنریار و عزیزالله هدف در یکی از درامه ها

از سمتین در نقش زن استفاده کنند . درین  
 قسمت اشخاصی بودند که حاضر شده اند  
 فداکاری نمایند و نقش زن را بازی کنند...  
 آرام اندکی سکوت میکند وبعد دقیق تر بطرف  
 من دیده ادامه میدهد :

- اینکه گفتن اشخاص مذکور فداکاری  
 کردند نباید میالغه تلقی شود . آخر آنوقت  
 ها ذهنیت عامه برای پذیرش هنر و هنرمند  
 مساعد نبود . هنر مندان روی جاده ها تحقیر  
 میشدند . بعضا کار این تحقیر به اذیت  
 آزار میکشید پس حال این چیزها توانست  
 کار هنری را متوقف سازد زیرا هنر مندان  
 آنوقت میدانستند که تیاتر رسالتی دارد  
 و باید اولاً تیاتر را به مردم معرفی کرد وبعد  
 از طریق تیاتر به تنویر مردم پرداخت...  
 تیاتر وسیله موثری برای تنویر اذهان  
 عامه است و در هر کشوری در پهلوی سایر  
 وسایل باخریه هنر تمثیل بچنگ خسراقات  
 برخاسته اند و با نمایش زشتی ها و خوبی  
 ها این پدیده هارا با تشایح شان مردم  
 نشان داده اند .  
 پرسیدم :

- آخرین کار هنری تان چیست ؟  
 آرام پاسخ میدهد :  
 - اگر کار هنری در تیاتر دامن پرسید  
 نمایشنامه «فتش» گوگول و در غیر آن فلم  
 اندرز مادر تازه ترین کار هنری ام می باشد .  
 از آرام می پرسم :  
 بقیه در صفحه ۶۶

فلا کار هنری را رها کرده اند و یا هنوز  
 هم با هنر سرو کار دارند . افسوس حافظه ام  
 قد نمیدهد تا اسمای هر یک از آنها را بیان  
 کنم .  
 می پرسم :

- اولین اثر هنری آن وقت چه نام داشت؟  
 - فکر میکنم نما پشنامه ای بود بنام  
 میراث . باید علاوه کنم که من در شروع  
 کارم که پسر خرد سالی بودم و قبل از طهر  
 مکتب میرفتم جز گروه ترانه خوان ها بودم  
 و در صف آخر ایستاده میشدم . بعد همدار  
 پروگرام اطفال رادیو سمع گرفتم . پروگرام  
 اطفال رادیو را بعد تر استا بسنه رهبری  
 نکرد .  
 آرام از گذشته ها صحبت کرد و من دفعتاً  
 پرسیدم :

- عمده ترین پروبلم در تیاتر آنروز چه بود؟  
 آرام پاسخ میدهد :  
 - طبعاً در شروع کار تیاتر پروبلم های  
 فراوانی وجود داشت و هنوز هم در کار تیاتر  
 ما رویسرخته پروبلم های خرد و بزرگی وجود  
 دارد . همانطوریکه در قسمت نسبه فلم  
 پروبلم هائی هست . ولی عمده ترین پروبلم  
 را پرسیدید اتفاقاً در همین لحظه یکی از  
 عمده ترین پروبلم های تیاتر دیروزها  
 بخاطرم رسید . میدانید آنوقت هابج زنی  
 حاضر نمیشد مثله شود و در تیاتر با ما  
 همکاری کند . ناچار فکری برای حل این  
 پروبلم نمودند . یگا نه راه حل این بود که



عمر شریف در کنار اسدالله آرام . آرام دبل عمر شریف در فلم سوار کاران بود .

آرام در قسمت های زیادی از یک فلم خارجی بعوض عمر شریف بازی کرده است

# دامان طبیعت زیبای افغانستا

● هنگام افتتاح فلم پرهیزگار در افغانستان باز هم همما مالینی و فیروز خان بکابل خواهند بود

● این فلم بسبک مدرن تهیه شده و کلتور کد ام کشور بخصوص را نمایندگی نمیکنند  
● از باسیان و بت هایش بعنوان پس منظر فلم استفاده میشود

پرهیزگار یا متقی که در افغانستان ربع این فیلم ( از چرخ ۳-۱۱) در افغانستان بازی می شود. از سر زمین شکفتی ها - از هند و ستان کشور افسانه ها که بیشتر مردم ما از کلتور و ادبیات آن تاحدی آگاهند تیم فلم برداری هندی به کابل آمده است. فیروز خان هنر مند بر جسته و پردیوسر هندی که میگوید اجدادش از قبایل سرحدی می باشد فیلمی در دست تهیه دارد بنام در ما تما یعنی پرهیزگار یا متقی که تقریبا سه

چسپانیده تا پیشانی بالا بردو تیغه دستها یش را به عنوان سلام به حاضرین نشان داد. همما مالینی پوست سرپی رنگ و دلپذیری دارد که زیبایی خیره کننده بوی می بخشد. اندامش متناسب تر و رساتر از آنچه بنظر آمد که در فیلمها دیده ام. او را دلر با تر از پرده سینما یافتیم. همما مالینی جوان است. بسیار جوان است. فیروز خان، دنی ستاره با استعداد هندی و کوشل بهارتی نو یسندۀ سناریوی فیلم پرهیزگار نیز باهما بودند.

فیروز خان در کرتی لا جور دی وموهای انبوه به شوالیه های قرن ۱۸ میماند. دنی با چهره سپما تیک و صحبت گرم و نشاط انگیزش صمیمیتی در من ایجاد کرد. مصاحبه در فضای کرختی شروع شد و ترجمان (۱) چند بار سعی نمود با شوخی ها یش حرارتی به جریان مصاحبه ببخشد. همما مالینی در فیلم پرهیزگار در نقش یک دختر جت (جپسی)



فیروز خان و سنیل دت





هما مالینی جلو سر بی رنگ اندام متناسب و قیافه گیرا دارند او در نقش یک دختر جت  
در فلم پرهیز گار ظاهر خواهد شد

# تاز مینه فلم پرهیز گار

کشور خاص را نمایندگی نمی نماید.  
این مطلب را فیروز خان ضمن  
مصاحبه اش بیان کرد. و هم از  
مسابقات بز کشی جنبه تفننی داشته  
بחיث ابزار برای جالب ساختن  
موضوع فلم ازان استفاده بعمل  
می آید. مسلما طبیعت زیبای صخره ها  
و کوه های بلند پایة افغانستان به  
ارزش فیلم خواهد افزود.  
فیروز خان از همکاری حکومت  
و معاونت افغان فلم سپا سگنداری  
کرد بنیاد علی آصفی از او و سایر  
همکارانش دعوت بعمل آورد که  
حین افتتاح نمایش فیلم پرهیز گار  
در کابل باشند و این دعوت از طرف  
آنها قبول شد.



ریکا

زیرا جیسی ها تقریبا در هر کجا  
که هستند خصوصیت های مشابهی  
دارند. از بامیان و بت های آن  
بصورت پس منظر استفاده میشود.

نقشی که در فلم پرهیز گار بازی  
کرده گفت: نقش مقابل هما مالینی  
را بعهده دارد. درین ضمن فیروز  
بعجله وارد صحبت شده گفت: ولی  
برای داوطلبی نقش دنی دیر شده است.  
دنی در مورد نقش خود در فلم  
دند اظهار داشت: او درین فلم  
کرکتر خاصی را بازی کرده و این  
کار دایر کتر بوده که او را برای  
ایفای این نقش مناسب یافته بود.  
از خلال مصاحبه با فیروز خان  
در یافتیم که فلم پرهیز گار یک فلم  
تفریحی و تجاری بوده زندگی  
جت ها را طی یک داستان بسبک  
مودرن احتوا میکند. و کلتور کدام  
کشور خاص را نمایندگی نمی نماید.



رنجیب





از: جاك فو كس

مترجم: م. نیر و مند

## علل كوچك و تاثيرات بزرگ

آنها تقریباً سه ربع ساعت از سرحد بین دو ایالت اریگون و کالیفورنیا فاصله داشتند که کورد متوجه شد عقربه تیل روی خط قرمز تقرب میوز زد و تمام شدن بنزین را نشان میدهد کورد به تایلر باتیسم تلخی پاسخ داد: تایلر دیده گفت: بنزین تمام شد

از همین جهت همیشه طرفدار لوکو مو تیف بوده ام که با بخار حرکت مینمود در استفاده از بخار لااقل آدم مطمئن می بود که ذخیره آن زود به پایان نمی رسد .



در سیت پشت موتر فالون و برنر نشسته بودند و دستهای هر دوی شان در دستبند قرار داشت چشمان فالون سرد و تاریک در عین زمان بیدار مینمود و به انتظار چیزی بود.  
تایلر دفعتاً اظهار داشت: آنجا را ببین با انگشت به طرف راست جا ده اشاره نمود.  
کورد در وسط تابش نور آفتاب عصر یک عمارت کوچک و سفید رنگ را در حدود ۱۰۰ دور از جاده موتر رو دید چهار پایه تانک تیل پهلوی هم به روی یک سکوی کانکرتی در قسمت جلوی عمارت قرار داشت در فاصله بین جاده موتر رو و عمارت یک تابلوی سفید رنگ و خط سرخ رنگ فاصله و محل عمارت را نشان میداد: همیشه در خدمت شما کورد اظهار داشت «اوکی» نیم میل دور تر راه فرعی جدا میشد که پس از یک دور نیم دایره به محل تانک تیل می رسید.  
کورد مو تر را جلوی تانک تیل برک زده ماشین را خاموش کرد. در همان لحظه یک پیر مرد در لباس بسته کاری با موهای نقره‌یی و صورت چین خورده از دفتر خود بیرون بر آمده به موتر نزدیک شد او خود شراخ کرده از شیشه موتر به داخل آن نظر انداخت و گفت «می توانم بشما کمک شوم؟» کورد پاسخ داد: «تانک مو تر را بر کنید تیل سوپر باشد.» پیر مرد جواب داد: «بلی آقا سپس نگاهی به صورت فالون و برنر افکند.  
او با نگاه حیرت انگیزی به آندر خیره نگریست و به سرعت لبها یش را بازبان تر کرد.

کورد به پیر مرد اطمینان داد: «هیچ نترسید هر دو نفر در داخل موتر میمانندو مثل بچه های خوب آرام سر جای شان می نشینند. پیر مرد پرسید: شما هر دوی تا ن مامورین نظمی هستید؟» تایلر لبخندی زده با سر اشاره کرد و اظهار داشت من یک مار شمال ایالات متحده می باشم و این دگر یک مامور مخفی پو لیس است. ما ایندو نفر را به سانفرانسیسکو برای محاکمه در یک محکمه ایالات متحده می بریم.  
«پیر مرد» اشپلا قی زد. فالون در سیت عقبی خود شرا جابجا کرده پرسید: پوپ بگو که... تایلر مداخله کرده نگاه تندی به صورت فالون انداخت و گفت: «فالون دهانت را ببند.» فالون با وصف اخطار تایلر از پیر مرد پرسید: تو مت کجا ست در عقب تعمیر؟» کورد اظهار نظر نمود: تو ضرورتی نداری و لازم نیست فعلاً درین باره فکر کنی بهتر است دهانت را بسته آرام بنشیننی فهمیدی که چه گفتم؟» فالون آهسته جواب داد «بلی بسیار واضح طبعاً حرفهای ترا فهمیدم.» پیر مرد به پهلوی موتر دور خورده پایپ تیل را داخل تانک موتر کرده سوچ نمود پس از اینکه پایپ را به داخل تانکی تیل موتر گذاشت، خودش بطرف پیشروی موتر بر گشت و با یک دستمال کاغذی و بوتل اسپره شروع کرد تا شیشه جلوی موتر را تمیز کند تا یلر دهانش باز کرده طوری فازه کشید که الاشه هایش صدا داد کوردیک بقیه در (ص) (۶۲)

# د پیزوان خوځښت

سخي انتظار

## د پیزوان خوځښتونه

د چا ننګۍ د چا پیزوان دی  
که په واقعی ډول سړی په یو پراخ نظر د ژوندانه مختلفو اړخونو ته وګوري، نو یو هیږی چې د طبیعت هره برخه د خوندونو او مزا یاو څخه ډکه ده.

دقوی عزم خا وندان کولی شي چې دځان اود خپلې کورنۍ، ټولنې د نیکمرغۍ، آرامې اود ژوند دسوکالی په مقصد د طبیعت له سر شارو منا یو څخه په ښه ډول ګټه واخلي، هغه مهال کړی او تر خپلې ارادې لاندې یی راولی.

په پښتنې کې کولې کښی هم د ډیرو ساده او بسیطو پدو څخه اعظمې خوند اخیستل کېږی، دا، ددی دپاره ندی چې په لږو شیاو نو قناعت کوی دغو پښتنې او تجسس احساس نلری بلکه دلومړی قناعت معنا داده چې حسد، کینه او زیاتې بو الهو سی تر پښو لاندې کوی، په مو جوده شتمنۍ و یاری پدی ډول درا تلونکی زمانې دېر یا لیتوبونو په هڅه کښی لگیاوی، دژوند دهرې لحظې څخه خونده اخلی اود عمر قیمتی وخت په غصۍ او نا کراری نه تیروی.

پیزوان هم هغه ساده او لرغونې پښتنې پسرول دی چې په پخوا زمانو کې دمس او بیا نقری څخه جوړېده بیا شتمنو په د سرو زرو پیزوان په جوړولو لاس پوری کاوه، محلی زرگرانو په خورا هنری ذوق او ظریفه صنایعو په ښه مهارت د پیزوان په وړو لو خپل لیاقت څرګند اوه. د پیزوان دجوړولو او کارولو موضوع اوس هم د پښتنې په اکثر وځایو نو کښی رو اچلری. پیزوان د سر کو شونډو د پاسه داسی خوړند پیری چې ته به وایی دلعلو نو په خزانی باندی دا پونکی ښامار څنګیږی، د پیزوان ښکلا دومه شاعرانه او په زړه پوری وی چې د نیمزالو پیغلو په تکرر کونازکو شونډو باندی دا سی څانګی لکه چې دما ز دیگر په وخت کېښی دلمر تکه سره ټیپیکله دلو یدیځ په لغنه کېښی دلوتیدو په حال کېښی وی یاداچه د سپوږمې ژپه خیره دطلایی ورینو له شانته را ښکاره شی...

د پیزوان داستعمال وخت د خوښی او خو شحالی ورځی دی یا د پیغلو دمیلو او سات تیرویو مرا سم... مثلاً پدی لنډی کېښی واضحه شوی چې وایی:

پیزوانه خا نده هو سپره

سبا اختر دی پاس پر شونډو به دی وږمه

پدی ولسی شعر کېښی چې دلوی په ترڅ کېښی و پیل شوی هم ښیښی چې دنجو نو دمیلو خای یعنی گو در کېښی د پیزوان دو ډلو سینګار کېږی چې دا سندره رحیم غمزده ویلی ده.

د سرو زرو پیزوان یی په سرو شونډو مزده دار دی - ځی لیلار ګودرلره په غاړه یی اچولی عجیبه د گلوهار دی - ځی لیلار ګو در لره کار او زحمت ز مونږ دخلکو دویاره ډک خا صیت دی، کار دژوند تعبیر ګټل کېږی او بیکاری لوی عیب حتی دمرګ یو بل نوم . پدی اساس کله چې پښتنه پیغله له ډیره کاره ستړی شوی نو د پیزوان

سره سره یی خوب وړی دی نو ځکه پیزوان ته د خطاب په صیغه دا سې وایی:

پیزوانه! ته چه په سرو شو نهو څنګیدلی  
زه خوبه ومه....

«قمر گل»

پیزوان چه د پیغلو د ښکلا یو په زړه پوری پسرول ګټل کېږی نو د مینو ځوانانو مشعل یی هم بو لسی نو ځکه زر گر ته دا سې فر ما یش ور کوی:

پیزوان می ښه جوړ کړه زر گره یارمی زلمی دی د پیزوان په رڼا څینه ماته وړوکی پیزوان جوړ کړه چهزه او په چښم دی لامبوراته و هیښه

یو پخوانی متل دی چې «په یارانه کېښی بنگری ما تیږی» دا متل د پیزوان په هکله هم صدق کوی وگوری، چه په دوو یا راتو با ندی دمینی په مستی کېښی دا سې هم پښیږی:

پیزوان می ستا په بریت کېښی بند شو  
تر در وازی پوری بندۍ در سره تلمه  
پیزوان زما دپو زی پر یوت  
ته را پسی وی دا به تا آخیستی وینه  
پیزوان می خړو او بسو یو و ږه -  
په سینه خوله به لامبو څنور کو زومه

مگر دمین دپاره دا خو مره افتخار اولوی ویار دی چه دیار له خوا هغه او به و چښی چه په هغه کېښی پیزوان لامبو و هلی وی، او به خوند او کیف فقط دمین زړه او خو له اټکلولی شی.

په څومره زاری او عذر خپلی محبوبی ته وایی چه:

پیزوان کو دی کړه او به را کړه

یودی ثواب دی بل دیار له تند ی مرینه  
پیزوان پر جگه پوزه خوندکا

لکه پر لور چنار چه و اچوی ټا لو نه  
سپنی سپو ږمی کېښی خو لگی را کړه

په تړو مو کېښی دی ننکی خولی ته را څینه

• • •

په رښتیا چه ډول او سینګار ځانته مخصوص خیری او رنګونه غواړی مثلاً هغه سینګار چه یو ی افریقای جلی لپاره په زړه پوری ده دارو پایی شین ستر گی او ژ پو وښتانو څیرو سره چندان سمون نه خوری، په همدی ډول دهند «پان» دچینایی پیغلو شونډو لپاره دو مره خوندور نه بریښی لکه چه دهندی سینګار لپاره مو زون ښکاری.

د پیزوان پسرول هم د پښتنی نجونو د ساده حسن دښکلا لپاره زیاته مؤثره ده، دوی هان له کوچنیوالي څخه ور سره مینه او علاقه لری، نو ځکه ځینی په پوره جرئت او ټینګ عزم دپته تن ورکوی چه د ستو به و هلو دپوزی اړخ سوری کړی اود پیزوان ټومبلو یا دچارگل ایښو دلو دپاره ور ته ځای پیدا شی.

باتی په ٦٦ مخ کی

# افغانی میرمنی د ټولنی عاطل غړی نه دی

دوجدی په قلم

په ملی مبارزو او قوی فیصلو کښی دمیرمنو سرخه

اخستل دیوه سپیڅلی ملی عنعنه ده.

په افغانی ټولنه کښی بنځی خویندی، میندی او ناموس بلل کیږی.

که په میو ند کښی شپید نشوی خدایرو لالیه بی ننگی ته ساتینه دپښتو دا لنډی ز مونږ د بنا ر په زړه کښی په یو تا ریخی خلی باندي په ډبرین لیک ثبت شوی ده. ډیری جفا کاری پښی را پیدا شوی دی چه ډبرین یاد گارو نه ئی یامات کړی دی او یا بی ترخاور و لاندی کړی دی خو دغه ډول لنډی اونور ملی اشعار چه دزړو نو په صفحه ثبتیږی له منځه نه ځی. ولسو نه هر ډول خبری د خپلو خلکو د سینو په صندوقونو کښی نه ساتی بلکه هغه متلو نه اوسندری ددوی دپاره لویه خزانه گرځی چه اصلا ددوی داحتیاج سره را بطه ولری او علاقه ورسره موجوده وی.

پورتنی لنډی یو ضرورت را پیدا کړی ده اوس هم ددی ضرورت شته چه یوه پیغله دخوانانو په صفونو با ندی دغیرت نه ډکی چیغی وکړی او یا دملی او مترقی مارشو نو په مخ کښی شعارو نه ورکړی. داډول لنډی چه دیو غوره ملی شعار رنگ او خو ند پکښی پروت دی دافغانی ټولنی یومهم خصوصیت څرگندوی او هغه دا دی چه افغانی پیغلو او میرمنو لکه خنکه چه دکاربه ساحو کښی بی دخپلو وروڼو سره ملگر تیا کړی ده هغسی په سنگرو نو کښی ددوی ملی سندرو اوملی شعارو نو د خوانانو مورال پیاوړی کړی دی. یوازی دانه چه افغانی میرمنو

مهمو سا خو کښی دنارینه ووسره خنک په خنک ملگر تیا نه ده کړی بلکه افکارو او نظریا تو ئی ز مونږ دملت په مهمو کا میا بیو کښی برخه لرله. په دی کښی شک نشته چه ځینو اجتماعی شرایطو دمیرمنو رول دکور نیو په چوکاټ کښی محدود کړی دی لیکن دغو محدودیتونو زمونږ دټولنی دغه مهم وزیر مات او عاطل کړی نه دی.

البته داسی پښی ډیری تکرار شوی دی چه په لویو ملی جرگو کښی بنځو ته ډبرخی اخستلو زمینه نه وی برابره شوی مگر په هغو کورنیو مشورو کښی چه دملی فیصلو سره ئی مرسته کړی ده دهنو بیچارو او صلاحیت لرو نکو میرمنو نظریو ډیر ارزښت لرلی دی. که چیری مونږ دخپل ملی ثقافت بیل بیل اړخونه وڅیړو ډیری داسی زمینی به پکښی پیدا کړو چه دمهمو قومی جریانونو د دمسیر په گرځولو کښی دمیرمنو په رول رڼا اچوی.

کله کله دکور نیو شخړو په لړ کښی ددو افغانی قبیلو ترمنځ داسی جگری پښی شوی دی چه دسولوی او متارکی دپاره ئی معمولی طریقې ناکامی شوی دی خو کله چه ددوښمنو ډلو ترمنځ میرمنی پلسو نیولی تیری شوی دی بیانو دجگری په ډیر سخت اور باندي او په تویی شوی دی. له دی څخه څر گند ږی چه په افغانی ټولنه کښی دمیرمنو په نسبت خاص احترام موجود او دی. دمور او خور کلمی ز مونږ په ژبه او کلتور کښی خاص درنښت لری له همدغه امله افغانانو ته دخو یندو او میندو عزت ساتل دغوټو ولسی

قرا یضو څخه بلل کیږی، وا ده کړی شوی بنځی دخپلو میرمنو ناموس گرځی، او افغانانو دخپل ناموس دساتنی دپاره له سر اومال دواړو تیر دی لکه چه وا یی مال ترسر خار او سر تر نا موس خار په عین حال کښی زمونږ په خلکو کښی داخبره عامه ده چه وایی که څوک دبل ناموس ته په بده سترگه کوری هغه دخپل ناموس ساتلو جوگه هم نه دی.

بنځی ته دمور، خور او ناموس په سترگه کتلو او په دی برخه کښی ملی تلقینا تو هغه بد گمانی له منځه وړی دی چه دنارینه وو او بنځو ترمنځ دخو یندو او ورو نو په خیر دگډو هڅو او همکا ریو ضروری اصل ته زیان رسوی. له همدغه امله خومره چه مونږ دخپلی ټولنی ابتدایی حالات په نظر کښی نیسو هغومره دنارینه وو او بنځو ترمنځ دسپیڅلو روابطو مثالونه میندلی شو، دکوچیانو ژوند اوس هم په دی باب زمونږ ادعا گانی ډیر پښی نابوی.

لنډه داچه افغانی میرمنو ز مونږ په ټولنه کښی په کامله توگه دعاطل موجود حیثیت نه دی لرلی، او دوی هم ز مونږ په ملی میا رزو، مهمو قوی فیصلو کښی برخه اخستی وه. داچه ئی هم دزرغونی انا تمسیانی اود پیغلی ملالی خو یندی د ملی تصمیمونو په نیولو کښی دنظریی او مشوری صلاحیت لری او یاداچه دجمهوریت په ملاتړ دملی مار شونو په مخ کښی شعارو نه ورکوی په حقیقت کښی زمونږ خو یندی میندی په نوی اومترقی بڼه دافغانی ټولنی دمیرمنو دلرغونو اصولو پیسری وی کوی.

# عکسها

## حادثات سرسام آور

احصایه نشان میدهد که در نیمه دوم سال گذشته در ایالت ویکتوریای استرالیا روی سرک ۴۳۰۱۵ نفر در اثر حادثات ترافیکی تلف شده اند.



این رقم سرسام آور محصلین پوهنتون ملبورن را واداشت تا دست به اعتصابی بزنند. در عکس مشاهده میشود که چگونه محصلین مذکور در یکی از چهارراهی روی سرک دراز کشیده عبور و مرور ترافیک را متوقف ساخته اند. آنها بعنوان اعتراض علیه موتر داران مدتی تردد ادر جاده را متوقف گردانیدند.

## تدریس با تلویزیون

فابریکه صنعتی نیو منسکی یکی از هشتصد و ده دستگاه تعلیمی در سائیریلیا غربی میباشد که در آن ۴۶ میلیون محصل مشغول را گرفتن تحصیل هستند. این انستیتوت دارای لابراتوارها، کارگاه ها و اتاق های نشیمن است. تدریس در اینجا ذریعه تلویزیون صورت میگیرد.

## جوان ترین شهر

جوانترین شهر آلمان شرقی «هالی نری جوانترین شهر» آلمان شرقی «هالی نری» نام دارد. اعمار این شهر در ۱۹۶۴ آغاز گردید و تعداد ساکنان آن در ۱۹۷۷ به پنجادویک هزار نفر رسید. ۱۹۷۷ هشتمین ناحیه آن تکمیل



خواهد شد که از ۲۰ تا ۲۵ هزار نفر دیگر را به خود جذب خواهد کرد. یکی از خصوصیات این شهر آنست که مهندسين و رسام ها و معماران در آن یکجا کار میکنند. آنها معتقدند که باید این شهر بصورت نیايشگاهی ساخته شود. در عکس شماره ۱۰ دخول حوض آبیاری سرور را می بینید.

## سالون ورزش

نزدیک استادیوم فوتبال سه سیرو در میلان يك سالون به مساحت ۱۴۰ متر مربع و ارتفاع ۲۰ متر ساخته اند که در آن انواع سیورته ها اجرا شده میتواند این ساختمان هنوز تکمیل نشده در صورتیکه کار ساختمان آن پایان برسد ممکن است نظریه پیش برنی ظرفیت گنجایش ۱۲ هزار تماشاچی را داشته باشد.



## تولید انرژی برق از دریای ولت

رومانیه پروگرام های وسیعی را برای به دست آوردن انرژی برق روی دست گرفته است. روی همین منظور دستگاه تولید برق بر روی دریای ولت در «اولت» که یکی از دریاهای بزرگ آنکشور است اعمار نموده، دریای مذکور پیش از آنکه به دریای معروف «نیوب» وصل شود ۷۰۰ کیلو متر را در خاک رومانیه طی می نماید.

در حال حاضر ۳۰ دستگاه تولید برق بر روی این دریا ساخته اند که بصورت مجموع ۴۰۰ مگاوات برق از این دستگاه ها بدست می آید. این بندها علاوه از تولید برق در حدود نشت میلیون و دو صد هزار هکتار زمین را آبیاری میکنند.

ذخایر گاز در قطب شمال



به اساس نظریه متخصصین در اعماق بحیره شمال در حدود سه بیلیون متر مکعب گاز طبیعی و منابع بطورول وجود دارد و به این حساب نازبه ذخایر آلاسکا، برابری نفتی است. ممالک هموار قطب اکنون در پی حل نمودن این برابری بر آنند تا ثابت کنند که این نروژ مربوط کدام مملکت خواهد شد. نازبه یکی از ممالکات زوهر مملکت حق دارد از سواحل خود تا عمق دو صد متر استفاده عمل آورد. آلمان غرب درین مورد خواهان تجدید نظر درین موافقه شده است. ممالک همجوار قطب تاسیساتی را برای برمه کاری در یخبهای قطب بوجود آورده اند تا به استخراج نفت و گاز شروع نمایند. در عکس یکی از این تاسیسات را مشاهده می نماید که ظرفیت استخراج ۱۶۰ هزار تن گاز را دارد. این تاسیسات در نزدیکی سواحل ناری بکار آغاز کرده است.

## جمعیه انسان ۲۶۶ میلیون سال قبل

در کیشیا در نزدیکی بنداب بنام اودولف جمعیه انسانی را پیدا کرده اند که متعلق به ۲۶۶ میلیون سال قبل میباشد. این کشف راجع به پیدایش و تکامل انسان و تغییرات جسمانی در طول قرنها مطالعه علمارا تسهیل می نماید و نکات تاریکی را در زمین روشن میکند. این جمعیه دارای ظرفیت ۸۰۰ سانتی متر مکعب است و این نشان میدهد که اندازه جمعیه انسانیهای آن زمان و زمان ها چندان با هم ارفی ندارند. در چار دلکی فوسیل شناس که این کشف توسط اوصورت گرفته میگوید: این جمعیه نشان میدهد که جمعیه های قدیمی که نا حال کشف شده و ساخته آن شبیه میمون است نباید متعلق به انسان های اولیه باشد. ولی بعضی از علما به این عقیده هستند که جمعیه میمون شکل متعلق به اعصار قدیم تر از جمعیه بالنگی این فوسیل شناس می باشد و در طول زمان تغییراتی بوجود بیوسته است و نه توان از متعلق بودن جمعیه های میمون شکل به انسانیهای اولیه انکار کرد. در عکس راجار لیکی را با جمعیه مذکور مشاهده میکنید. در دست چپ او جمعیه میمون شکلی است که قبل برین کشف شده بود و با جمعیه کشف کردگی او تفاوت دارد.



## و خبرها

در کشور جمهوری بلغاریه ۲۲ فیصد زمین های زراعتی را زمین های آبی تشکیل میدهد و ازین زمین های آبی ۴۰ فیصد حاصلات آنکشور بدست می آید. درین عکس سیستم آبیاری را در یک فارم حکومتی بنام «پوری گاگارین» در شهر «سانگی دمیتروف» مشاهده میکنید.



# د نړۍ د ټولو داکترانو او متعلمینو

## په سیوری کښی علمی کشفیات

د طب علوم هیڅکله دیوه خاص هیواد په گټو پوری محدود نه دی اود طب پوهان له پخوا وختورا هسیمی یو د بل سره مرسته کوی ترڅو پیچلی نظری او عملی مسالی دبشر په گټه حل کاندی.

اوس اوس د سرطان دراز راز شکلونو د تشخیص اود انکشاف دمخنیوی په برخه کی مؤثره څیړنه جاری ده

مونږ په داسی یوه دوره کښی ژوند کوو چه پوهنه او تخنیک په چټکی سره مخ په انکشاف کښی دی دانسان د ژوند اړخونه او پری او را او پری اود بیولو پیلو هیوادو د پوهانو ترمنځ د تما سو نو او تجربو دمبا دلی امکان زیاتیری. طبی علوم دخپل تکامل او ترقی په جریان کښی د کیمیا، ژوند پیژندنی، فزیک، ریاضیاتو او نورو مربوطو موادو په برخه کښی د حاصل شوو بریالیتو پو نو سره نژدی اړیکی لری. د علومو د بیولو پیلو خانگو چه په زړه پوری بریالیتوبونه ترلاسه کوی.

ترمنځ والی او از تباط د طب علو مو ته دغه امکان ور په برخه کوی. د طب علوم هیڅکله دیوه خاص هیواد په گټو پوری محدود نه دی اود طب پوهان له پخوا وختو را هیسیمی یو د بل سره مرسته کوی ترڅو پیچلی نظری او عملی مسالی دبشر په گټه حل کاندی.

دشوروی اتحاد د طب علوم اوس اوس دملاریا، نری رنځ او نورو خطرناکو ناروغیو د تشخیص او معالجی دپاره دډاډ وړ و سایل لری. دویروس ناروغيو سره د مبارزی دپاره گټور او اغیزه ناک اصول پیدا شویدی. دپو لیو میلیت (د ماشومانو باید په دی وپوهیری چه دخپل ناروغ سره څنگه رویه وکوی.



پروفیسور کووانوف عقیده لری چه دجراح لاسونه باید قوی اویاوپری وی.

دخپل وخت دگریپ داپید می پیشبینی دیره مهمه ده اود ارو پا په قاره کښی دزیاتو علمی او تحقیقاتی زموږ ښځو سره د ښه ارتباط مو جو دیت ددغه کار سره دیره مرسته کوی.

په شو روی اتحاد کښی یو تحقیقی او علمی انستیتوت چه از مو یو نکي او کلینیکی جنبی لری دگریپ او ددغی ناروغی دپیشبینی او معالجی دپاره دمؤثرو متو دو نو په طرح

دشنویدو) ناروغی چه دسل گو نو زروتنو ماشو مانو د مرینی سبب کیده اویا ددوی دنیمگری کیدو وسیله گرزیده، تر دی وروسته بشریت نه تهدید وی. دشوروی اتحاد داکتران اوس په دی موضوع باندی په فعاله توگه کار کوی ترڅو هغه فاصله سره نژدی کوی چه دگریپ په شان یوه خپریدو نکي ناروغی تر دی وروسته خطرناکه جنبه ونلری.



په اوسنی طب کښی دپرستاری وظیفه هم دیره درنه ده اوبرستار

# تخصصینود گدی همدکاری

## تدبشردیه بر خه کیدای شی

زیات نه دی. دغه عملیات لاتر اوسه پوری داز موینی جنبه لری مگرشک نوشته چه دد غسی عملیا تو دزیاتو شی. پای ته رسو لو امکان په نژ دی را تلونکی و خت کبئی هیله کیدای شی. خرگنده ده چه طبی علوم کو لای شی دزپه اود شراثینو دنا رو غیو پاتی په ۶۶ مخکی



او تنظیم پوری دمر بو طو مسایلو دخپرنی په غرض تا سیس شویدی. او سس او سس دزپه او شرا ینو ناروغی بی له کوم تر دید خخه دزیاتو هیوا دو دواکتر انو دپاره له مهمتر مسالو خخه گنل کبئی ی . به مره پنخه مپینه کبئی دیوی مپینی علت دزپه او رگونو دسیستم ناروغی او له اوه مپینو خخه دیوی مپینی علت په ما غزه کبئی دشرائینو په سیستم کبئی دنیمکس تیا پیدا کیدل دی. دوینو دفشاز او انفار-کتوس ناروغی اود مغزی سکتسی ناروغی ټولی ز مونږ دشور اوزوپنه ډک عصر زپرنده ده او بنیایی چه دهغو دپاره دچتکی او بشپړ معالجه لاری او زیاتی مؤثری دوا گانی پیدا شی.

زمونږ علمی، تحقیقی او کلینیکی انستیتو نه ددی دپاره چه دغه مساله په بر یالی تو که حل کړی، لازمی وسایل او تجهیزات په واک لری. دجراحی ډاکتران اوس کو لای شی چه شراثینوپه بیلو بیلو بر خو کبئی دناروغی تر سختو شرا یطو لاندی دجراحی ډیر مشکل عملیات سرته ورسوی.

دشوروی اتحاد دپو ها نو خپرنی په ورو ستیو کلو کبئی داسی دلایل ترلاسه کوی چه کیدای شی تصور وشی چه دماغزه دسکتی په شان دیوی داسی خطر ناکی ناروغی پیشینی بنیایی دجراحی عملیات وی. په ماغزه کبئی دوینو دگرخییدو د اختلال دپیدا کیدو په وخت کبئی دجراحی مداخله دماغزه دشرا ټینو دناروغی په مساله کبئی نوی فصل گنل کبیری ددغی مسالی خپرنه، طرح او تنظیم یوازی خو کاله کبیری چه سر ته رسبیری اود عملیاتو شمیر چه په دغه برخه کبئی په ټوله نړی کبئی سرته رسیدلی دی دخو سوو خخه

دجراحی په عملیاتو کبئی ډاکتران کله کله دپلا ستیکی کڅو رو خخه استفاده کوی . دغه کڅوپه ناروغ له خارجی عوا ملو او ناوړو شرایطو خخه خوندي ساتی .

# رابرت گرافز شاعر لطیف و شیرین سخن

ترجمه: صدیق رهپو

شاعر است. او در اتاق کارش که در عقب تعمیر قرار دارد روی میز تحریری که در کنار کلکین گذاشته شده و روی آن انباشته از کاغذ، مجسمه های مرمری کتاب ها و هم دواهایش می باشد، کار می کند. او تا اندازه از گردش صبحانه خسته مینماید، به آرامی او را به اتاق مطالعه رهنمائی نموده در کنارش نشستم. برایم از آخرین سروده های شعری اش خواند. او در انگشتش را سنتش یک انگشت رهنمائی که متعلق به قرن ششم است و در انگشت چپش یک انگشت عربی که متعلق به قرن هشتم است پوشیده و به گردشش لا کتی که روی آن نقش روح شیاطین حک شده، انداخته است. حرکاتش مرا به شکفتگی انداخت.

سگرتی روشن نمود و به آن حلقه سفید دود را از دهنش بیرون نمود. به آرامی و شمرده شمرده حرف میزد. مانند هر پیرمرد که نیم قرن از عمرش گذشته ذهنش پراز خاطرات زیبا و غم انگیز است. سخن را به جنک دوم جهانی و خاطراتی که در اتو پیو گرافی معروفش بنام «همه خدا حافظ» تحریر شده بود، کشا نم. سال ۱۹۲۹ بود او در حالیکه هنوز ۲۲ ساله بود برای جنرالی خط حمله را بروشنی نشان داد.

گرافز از حوادث جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ چنان سخن میزند که گویی از حوادث دیروز حرف بمیان می آورد. وقتیکه گپ میزند انسان احساس میکند که فضای مجبور کاپر از بوی باروت بوده و زمین زیر پای اسرها لکدمال میشود. آواز دوره خدمت عسکری اش در نیروی فرانسه با افتخار یاد مینماید.

او در مورد مو سسه های سیاسی اندیشه عشق و نفرت را دارد و بگفته خودش این نظر از ما در المانسی برایش به ارث رسیده است او در بقیه در صفحه ۶۷

برگشتن او، بازش در مورد اثرات آمد سیاحان در مجور کسا گفتگو کردیم. نظر او چنین بود که «رشد اقتصادی زیبا بی دهکده کوهستانی را از بین نبرده است». ویلای گرافز اولین ساخته بود که در دهکده دیبا ۲۵ سال قبل ساخته شده بود و در حقیقت آخرین تعمیری بود که از سنگ و قعی بدون نمای بیرونی سمنتی ساخته میشد. پنجره های مشبک و زیبایش بطرف چمن سبز و دریای آبی باز می شد. ناگهان او که کلاه شاپوی مسخره آمیزی به سر داشت، داخل شد. مرا با خوشی پذیرا شد. او از اینکه قدرت بینایی اش ضعیف شده بود به شدت رنج میکشید و این بدان معنی است که دیگر اونمیتواند اشعارش را خودش بنویسد. این امر ضربه قوی به روح لطیف یک



تصویر رابرت گرافز شاعر شیرین سخن

● رابرت گرافز ناول نویسی که در قلب هزاران نفر راه پیدا نموده است اکنون در سن هشتاد و سه سالگی با وجودیکه نیروی بینایی اش را از دست داده است به سرودن شعر دست زده است. ● او خود را قربانی نیروی سحر آفرین و معجزه گر شعر میدانند.

آوارگی گردید او تمام عمرش را در همینجا گذارنده است. در سال ۱۹۶۸ دهکده مذکور او را بحیث فرزندش اعلام نمود. و قتیکه به ویلار سیدم، او برای گردش صبحانه اش در خارج دیبا برآمده بود. زن دوشس بریل برایم یک گیلانس بیر آورد. در فاصله

هم چنانکه در دهکده کوهستانی و زیبای شمال شرق مجور کامی راندم، فکرمی کردم که روحم سبکتر شده است برایم از اینکه باطلاق های پر پشه پالماریا هوای دم گرفته آن ترک می نمودم، لذت بخش بود. اکنون این محل زیبا تر از زمانی معلوم میشود که در سال ۱۹۷۱ آن را دیده بودم. روز دو شنبه بود و سرکها به صورت نسبی خلوت می نمود و آفتاب نور پیدایغش را از آسمان بیابان بزمین می پاشید. برای دیدار یک شاعر روز زیبایی بنظر می آمد. در والد مو ساه، مو تر را برای یک دقیقه متوقف ساختم تا صخره های شامخ که از درون بحیره مدیترانه سر کشیده بود بهتر ببینم. فردریک شوپن آهنگساز معروف با معشوقه اش جورج ساندلی سال های ۱۸۳۸-۹ این جا برای گردش آمده بودند در پایین، ویلای که آر شیدوک اثریشی لودو یک برای معشوقه کوچی اش ساخته بود، بخوبی دیده میشود. او در همین جا مرد. تمام این ساحه پر از فضای عشق های ناکام است.

روبرت گرافز که چهلیمین مجموعه شعری اش به تا زگی از زیر چاپ برآمده از سال ۱۹۲۹ به این طرف در دهکده دیبا که مربوط به والد سو سات زندگیمینماید. بجز در سال های جنگ که مجبور به



# فریب خورده‌ها

## رویداد واقعه:

ش-الف پدر معصومه، مسکونه کارته بر وان بتاريخ ۱۳۰۱۳۰۱۳۰۱۳ بدستگاه پوليس ولايت كابل از مفقودی معصومه اطلاع داده و در ضمن وانمود میکنند که صبیبه ام شوك اعصاب داشته و از دیر و ز ساعت یازده که جهت فاتحه بمنزل یکنفر اقارب از خانه بر آمد تاکنون اثری از وی نیست لذا جهت کومک به پوليس اطلاع دادم تا در دستيابی مو صوفه کمکم نماید و در ضمن م-سی و لدم-ص شوهر معصومه بعین ترتیب فوق اطلاعیه تقدیم پوليس کرده بود.

در جریان تحقیق بتاريخ ۱۳۰۱۷۰۱۷۰۱۷ پدر معصومه بدستگاه اطلاع میدهد که دخترم در منزل مادر کلا نش بوده و فعلا بخانه خودم است طبق این اطلاعیه معصومه بدستگاه پوليس خواسته میشود وی اظهار میکند که مدت سه سال میشود من با حمید نام را بطله دوستی دارم و هم بعد از عروسی با شوهرم دوستی حمید را به سینه می پروراندیم شش قطعه خط که حاوی دوستی اش میباشد دارم و یکدیگر را در بازار یا توسط تيلفون ملاقات میکردیم وی ادامه میدهد: روز سه شنبه گذشته در حالیکه شوهرم با من رویه خوب نداشته و من هم از او راضی نبودم از خانه خارج و به خانه حمید رفتم در مدت چارشب که در خانه حمید سپری نموده ام چندین مرتبه بامن همبستر شد و بعد از چارشب بخواهش خود حمید از منزلش خارج بخانه الفسد که دختر هایش همصنفان من بودند رفتم طوریکه بجز از دو خواهرش دیگر اعضای فامیل از آمدن من واقف نبودند که آمدن معصومه را الفسد نیز اقرار میکند که دو شب اخیر را در منزل من بوده است و قتیکه تحقیق کردم دیدم بدون اجازه فامیل خویش بمنزل آمده است. م-سی شوهر معصومه طبق جریان تحقیق گفته است که من قبلا حمید را نمیشناختم در اثر گفتار خس

تو ضیح: در شماره گذشته زیر همین کلیشه اظهارات زنی را از زندان زنانه کابل خواندید. خبرنگار ما برای روشن شدن حقیقت بدستگاه پوليس مراجعه کرد و آنچه را که در زیر میخوانید فشرده ای از دو سیئه پوليس است که الزام خود معصومه و بی اساس بودن اظهاراتش را راجع به شوهرش و روشن میسازد. «ژوندون»

خودش - الف و خسویشش ف از رابطه معصومه با حمید نام اطلاع حاصل میکند و اگر چنین نمی بود من قطعاً حمید را نمیشناختم درین جریان ش-الف پدر معصومه مفقودی صبیبه خود را روی مرضی اعصاب دانسته و مو جودیت صبیبه خود را بخانه الف و مادر کلا نش اورا مرضی

وانمود نموده است اما در جریان تحقیق موفق به آوردن تصدیق از جانب دکتر نشده است.

پس دستگاه پوليس چنین اظهار میدارد: که معصومه خانم م-سی یکزن بد اخلاق و ایله گرد بوده که بدون اجازه شوهر مدت شش شبانه روز منزل را ترك میکند و بجای های



غیر مشروع می رود گر چه بر آمدن معصومه از خانه طبق اطلاعیه پدرش روی مرضی اعصاب بوده اما در مدت تحقیق و جریان تسو قیف مذکوره عکس العملیکه دلالت به شوك اعصاب کند از او پمشا هده نرسیده و معصومه بکلی نور مال است.

پس برآمدن معصومه از خانه که اول با دوستی حمید نام بعد روی شوك اعصاب و در اخیر به اجازة شوهرش م-سی وانمود میکنند که تمام این تغییر گفتار روی دسیسه و زرنگی که دارد جرم خویش را کتمان نماید. بنا بر این هیئت تحقیق از مقام محترم قضا برای معصومه جزایی را مطالبه میکند تا سر زنش برای خودش و عبرت برای دیگران باشد.

## نظریه هیات درباره معصومه :

معصومه واقعا زنی ایله گرد بوده که ادعایش مبنی بر خلل دماغ کدام استناد علمی نداشته متکی بر آن است تا خود را با همین ذریعه از مجازات کاملاً رها کند را بطله نامشروع طبق اظهار خود ش باعبدالحمید نام ثابت است لهذا نظریه هیات نظر بجریان فوق عبدالحمید در موضوع و اختتاف و فریب دادن معصومه زن شوهردار مسئولیت شدید داشته بر علاوه ش-الف پدر معصومه ف مادر معصومه و در ما در کلا معصومه نظریه طرح و اجرای پلانی که داشته اند میخوانستند تا از او حمایت کنند نیز مسئولیت دارند و مستوجب مجازات سنگین میباشد.

اکنون در اینجا می بینیم که این مجرمان بچه نوع آلات خود را بیگناه جلوه میدهند و میخواهند تا این نوع حيله ونیر نكشان سرپوش برای گناهان شان با شده اما میبینیم باز هم بعد از مدتی حقیقت قضیه از عقب پرده های دروغ و ریانیان میشود و این نوع اشخاص متظاهر که با بازیهای غیر مشروع خود جامعه را آلوده ساخته بچنگال قانون اسیر میشوند که دروازه امید برای بیگناهان و دام برای مجرمان است.

# گونا گویا و دلچسپ خواندنی

## برای مطالعه مردمک چشم

### چشم

طوری که ثابت گردیده، يك آله جدیدی از شعاع اكس مفید تر نسبت به سایر وسایل كشف شده است.

با این آله داکتر؟ قادرند تا به خوبی داخل چشم انسان را ونموی غیر عادی هرنوع خال، لکچول مردمک چشم را به بیند. سامان توسط گراف، خطرات چشم را نشان میدهد.



## ۳۰۰ میلیون سال عمر

منطقه قطب جنوب طوری که فکرمی شود. ۲۰۰۰ میلیون سال عمر ندارد بلکه ۶۰۰۰-

میلیون سال عمر دارد. این موضوع را ساینس دانان شوروی بعد از مطالعه نمونه خال ساحه نزدیک ستیشن تحقیقاتی که در ایدر بای نصب است دریافته اند. گرینت که مثل سنگ است بسیار بعد تر از کره زمین به قطب جنوب پیوسته است و بعد هالیزیتوب درموقی قرار گرفت که یورانیم، توریم و سرب بوجود آمد.



## جشن دو هزار و یا پنجمصد

### میدان سالگرد شیر یخ

در هامبورگ شاهد شیر یخ خوردن بزرگانی مانند اسکندر کبیر و نا پلسون بودند. در نندارتون زیبا و دلپذیر نامبرده دوهزار و پنجمصد سالگرد پیدایش شیر یخ جشن گرفته

شد. هنر مندانی از برلین غربی در جامه شخصیتهای تاریخی جهان سر گذشت شیر یخ را عرضه نمودند. این سر گذشت با خوردن برف آغاز شد و بالاخره به شیر یخ های متنوع و رنگین امروزی رسید. بنا به روایتی کاترینا مدیچی سبب بزرگی در تعمیم شیر یخ داشته است

گر های امسال در شمال المان برابیت جشن شیر یخ افزوده بود. در تابستان امسال حتی درختان نخل در هوای آزاد هامبورگ شکوفان شدند. شکوفه دیگر گلها نیز چهارده روز زودتر از معمول باز شد.

### برای مقابله با زاله

شانزده سال است که در منطقه روزنه های پنجمصد سال اتحادی المان آزمایش با شلیک بودود نقره بمیان ابر های تیره فام انجام میشود. هدف ازین اقدام جلوگیری از نزول زاله است که در این نواحی ۴۷ فیصد از محصول را ازین میبرد.

هر راکت ۸۰۰ کرام مواد منفجره و ۱۶۰ کرام بودود نقره با خود بار تهاغ ۱۶۰۰ متری میبرد. هنگام انفجار نمک نامبرده به ۱۶۰۰ بیلون جزء یخی تبدیل میشود و اجزای موزور تا ارتفاعات ۴۰۰۰ تا ۶۰۰۰ متری بر میخیزند و مانع درست شدن دانه های درشت زاله میگردد.

اکنون در این منطقه دست بکار احداث يك شبکه راکتی هستند. در فواصل سه کیلو متری پایگاه های پرتاب راکت ساخته میشوند. و هر يك از آنها ۱۵۰ تا ۱۵۰ راکت پرتاب خواهد کرد.

## فلزات جدید برای نصب دندان مصنوعی در فلك

با وجود همه پیشرفتها در طب دندان هنوز نتوانسته اند دندانهای مصنوعی کابیتی را بسازند که همانند دندان طبیعی در فلك جای گیرد. در اوقات اخیر مجموعی از متخصصین دندان مصنوعی برای مطالعه و بررسی يك متود جدید در شهر هانور تشکیل شده بود. مساله مورد بحث بکسار گذاشتن یا بهتر بگوئیم پیوند کردن دندان مصنوعی در فلك بود که مطلوب بسیاری از امراض میباشد. متد استفاده دندان ثابت در فلك مدتیمت که رایج شده است اما در بیست فیصد از مریضان بدن آنان رادو مصنوعی رانمی پذیرد و رد میکند. برای جبران این احتمال اینک از مایش های رضایت بخشی با دندانهای ساخته شده از فلزات تانتال و تیتان بعمل آمده و معلوم شده است که تحمل بیولوژیک آنها بر مراتب بهتر از دیگر مواد میباشد.

برای ۲۵۰ نفر شاگردان کرمدرسه اگستین، ویولت در المان فدرال، فرصت شادی آفرینی پیش آمده است. رئیس این مدرسه دکتر هربرت براینر همراه با گروهی از شاگردان در سالن زیر زمین مدرسه يك «ارگنون نوری» نصب نمود. اند که ریتمها و آهنگهای موسیقی را به بازتابشهای نوری تبدیل میکند. بدین طریق نا شنوایان میتوانند موسیقی را درك نمایند. ارگنون مزبور از يك ارگنون الکترونیکی بایتصورت تبدیل داده شده است و جوانان که برای نخستین بار فرصت یافته اند خود شان (موسیقی بنوازند) چون اکثر کرها میتوانند نوتهای موسیقی را از روی شکمشان یا ارتعاشات کف اطاق درك نمایند. بالنتیجه آسان است موسیقی صفحات ریکارد را برای آنان بوسیله ارگنون جدید به بازتابشهای نوری منتقل ساخت. در سالن جدید موسیقی، چراغهای نور ارگنون طوری قرار داده شده اند که جوانانیکه میر قصند میتوانند آنها به بینند.

## عکس جالب



عکاس مصطفی نعیم

آیا واقعا گوشش میخارد؟

ژوندون

# آشتی

بوسیدمش زشوق ،  
 درگوش گفتمش :  
 - این دوری از چه بود ؟  
 کز من بدون جرم و گناه ، چیره نافتی ،  
 عمری مرا به غم تنها گذاشتی :

او با نگاه گرم :  
 لعلی زبوسه داغ ،  
 گفتا: تو هم به شعر :  
 بر قدمن چگونه قباها که بافتی ،  
 گفتی هر آنچه بود ، با سم نداشتی .

در بازوان من ،  
 همچون غزال شوخ ،  
 چسبیده می تپید  
 گفتم :  
 - ازین گریز خود آنچه یافتی ؟  
 انگیزه ات چه بود ؟  
 مقصده داشتی ؟

او ... همچنان خموش ،  
 من آنچنان سمج ، بو سیدمش زشوق ،  
 گفتم : بی چه رفتی که اینسان شتافتی ؟  
 گفتا ز روی ناز :  
 دنبال آشتی !  
 از توفیق .

# پر پروانه

تب و تاب عشاق را مایه ای  
 چراغان جو آتشکده پیگرش  
 نه نالید و نی گسرد صدا

نمایان شد از مشت خاکستری  
 رقیبان شد از گرد او ناپدید  
 بیاورد با خود بگلزار هوا  
 چمن دا بدانش پر از درد کرد

زنده حلقه پروانگان دور بر  
 به پر مادرش گناه آویختی

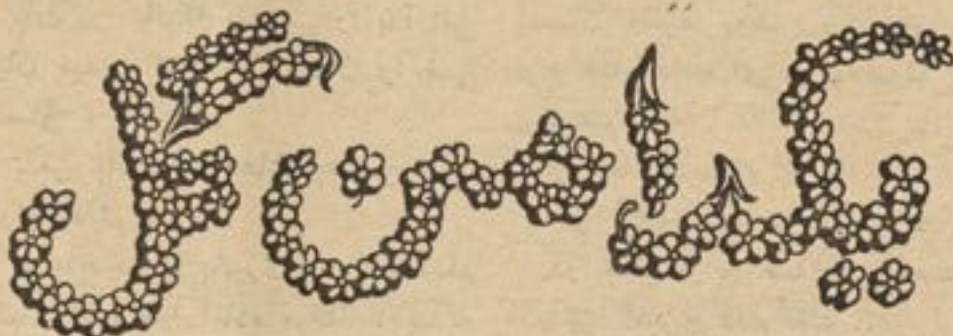
ز پروانگی شمع افروختن  
 سوزان جو پروانه بال و پر  
 بزلف بتان تابگی دو گرو  
 آئینه .

چمن پرورد ناز پیرایه ای  
 بمحفل فرو ریخت بال و پرش  
 بدور سر شمع تا شد - فدا

ز پروانه برجای پژمان پری  
 شعر شمع محفل خموشی گزید  
 نسیم آمد و بال پروانه را  
 نثارش بیای گسل زرد کرد

شد از مرگ پروانه گلشن خیر  
 گهی خواهرش اشک میریختی

بداغ دل خویش خویشتن سوختن  
 گذارای جوان شور عشق ازسرت  
 نظر کن در آئینه ، عصر نو



# گداز دل

سر شکم نسخه دیوانه کیست  
 جگر آئینه دار شانه کیست  
 جنون می جوشد از طرز کلام  
 زبانم لغزش مستانه کیست  
 دلم گر نیست فانوس خیالت  
 نفس بال و پر پروانه کیست  
 ز خود رفتن ولی بویی نبردم  
 که رنگم گردش پیمانه کیست  
 خموشی ناله میگردد مبرسید  
 که آن نا آشنا بیگانه کیست  
 ندارد مزرع امکان دیدن  
 تبسم آ بیبا ر دانه کیست  
 نیاورد یم مژگانی فراعلم  
 نمک پاش جگر افسانه کیست  
 شعورم رنگ گرداندازه پرسم  
 ز خود رفتن ره گشایه کیست  
 گداز دل که سیل خانصامت  
 عرق پرورده دیوانه کیست  
 به پیروی هم نفهمیدیم السوس  
 که دنیا بازی طفلانه کیست  
 بدیرو کعبه کارت چیست (بیدل)  
 اگر فهمیده ای دل خانه کیست  
 «ابو المعانی بیدل»

زیر نظر : گل محمد ادیب

# عیب جو

بمجنون گفت روزی عیب جویی  
 که لیلی گرچه در چشم تو حور نیست  
 ز حرف عیب جو مجنون بر آسفت  
 در آن آسفتگی خندان شدو گفت :

اگر دزدیده مجنون نشینی  
 بغیر از خوبی لیلی نه بینی  
 تو که دائمی لیلی چون نکویستی ؟  
 کزو چشمت همین بزلف و روئیستی

توقدبینی و مجنون جلوه ناز  
 تو موبینی و مجنون بیچش مو  
 دل مجنون زشکر خنده خونست  
 تو لب می بینی و دندان که چونست

که پیدا کن به از لیلی تکویی  
 بهر جزوی زحسن وی قصور نیست  
 تو چشم و او نگاه ناوک انداز  
 تو ابرو او اشارت های ابرو  
 وحشی بافقی

# رویا

از: آن بروته

هنگامیکه سر بر بستر تنهایی فرومی نهم و دیده ازین خواب فرومی بندم ، خویشتن را  
 تنهائی یابم . زیرا خیال ، چشم رؤیابین مرا ، باصحنه های دلپذیر آشنا میکند .  
 در عالم تصور ، کودکی محبوب و لطیف را از بیستان خود می گیرم و چون مادری مهربان  
 لبخند می زخم تا آرامش کنم . چه شیرین است این پنداره که آن کودک ناتوان دوزندگی خود  
 تنهائرا دارد ، و در آن لحظه که او را گرم و نرم در آغوش دارم این تصور چه لذت بخش  
 است که وی تنها از آن من است .  
 دوبستر خواب نگاه هایی بانگاه من برخوردار میکند که هرگز روز روشن آنها را بمن ننموده  
 است ، این نگاه های پر مهر ، چه عیان و لذتی در روح من برمی انگیزاند ، می بینم که دستم  
 را با مهر می فشاردند ، حس میکنم که عاقبت دوستم دارند و دلم پناه گاهی یافته است .  
 با خود میگویم : دیگر روزگار تنهائی من بسر رسیده است .  
 اما بیدار شدن ، خواب خوش را از دست رفته دیدن و خویشتن را بی یار و محبوبی و تنهائی  
 یافتن... اوه ، با چه زبانی این خلوت غم انگیز را وصف می توان کرد ؟

# بی خبر

کس چومن از غم دل دیده تر هیچ نداشت  
 درد ، جز درد دل من رخت بجایی ننگند ،  
 دوستان ! چرخ مگر از بی مهمانی ما  
 اتری درد او ناله شب هیچ نگسرد  
 دوش آن زلف سیه در کف جمعی دیدم  
 ساخت از نیم نکه خلق جهانی مفتون  
 بسکه دل بر سردل داشت در آنجا منزل  
 چه کند مگر نکند با ستم و جور تو خو؟

جای اشک از مزه خواب جگر هیچ نداشت  
 سبل ، جز بر سر این خانه گذر هیچ نداشت  
 دیدم این مرحله جز عشق ، خطر هیچ نداشت  
 حاصلی در غم ما آه شعر هیچ نداشت  
 جز پریشانی ما ، فکر زگر هیچ نداشت  
 چشم ازفته خود گرچه خبر هیچ نداشت  
 شانه اندر خم زلف تو گذر هیچ نداشت  
 آنکه دل داد زخوی تو خبر هیچ نداشت

عیب و اصل مکن ای ناصح کامل در عشق  
 که جز این شیوه زاستان نظر هیچ نداشت

«واصل کابلی»

# سرواریدهای سخن

بزرگترین موفقیت عبارت از اعتماد بسا  
 سازش کامل بین اشخاص صمیمی است .  
 «امرسون»

جایی که کوشش و مجاهدت وجود ندارد ،  
 فضیلت و تقوا معدوم است .  
 «برناردن»

مردم همه از آدم بدبخت می گریزند ، ولی من  
 از پاس و ناامیدی که منشاء تمام بدبختیهاست  
 فرار میکنم .  
 «مولتسکیو»

کینه و تنفر راه کسانی را گدازد که  
 نمی توانند دوست بدارند .  
 «ویکتور هوگو»

هیچ موجودی در دنیا وجود ندارد که باثر  
 عشق ورزیدن به یک موجود دیگر ، حتی اگر  
 یک عشق مبتدل هم باشد ، اصلاحی در روح  
 خود به عمل نیاورد .  
 «موریس مترلینگ»

# پرواز

از لطیف ناطقی

شبانگاهان که مرغان هواگرد ،  
 پیام آسمان پرواز دارند .

شبانگاهان که می بیجد به افق ،  
 بگوش یکدیگر ، صدراز دارند ،

شبانگاهان که می بیجد به افق ،  
 صدای تی زنی های شبان ها

بدنبال تو هر شب ،  
 زبشت شیشه ها پرواز گیرد .

تکاهم تا فراز آسمان ها .

# دو بیتنی ها

نشاد

بهر خویشتن تا بساد دارم  
 ندارم خاطر شادی بخاطر  
 زهر غم

ز هجرت ناله و فر یاد دارم  
 همیشه خاطر نا شاد دارم

زبخت بد هزار اندیشه دارم  
 ز ناسازی بخت و مگردش چرخ

همیشه زهر غم در سینه دارم  
 فغان و آه و زاری پشه دارم

توضیح در شماره گذشته شعری از استاد خلیلی زیر عنوان آفتاب نشر کرده بودیم  
 که در پای شعر سهواً «مولینا جلال الدین بلخی» نشر شده امید است خواننده گان عزیز  
 آنرا تصحیح نموده قصور ما را ببخشایند.

# عشق با بیگانهای

هوگk و من شام خورده بودیم که  
ضرر به ناگهانی پدر خورد ضربه ای  
که تمام زندگی ام را دستخوش  
دیگر گونی ساخت.

هوگk در حالیکه چوکی اش را  
از عقب میز نان پس میکرد زیر لب  
غرغر کرد:

— کی درین نیم شب در واژه می  
زند؟

او رویش را به طرف من نموده  
بالحن پرسشگر گفت:

— جوین می بینی کی در میزند؟  
در لحظه ای که بلند می شدم  
فکر کردم که یکی از هم محلی های  
ما باشد و یا اینکه صدای سنگ ها  
را به جای تک تک دروازه گرفته  
باشیم.

حدمس درست نبود مرد جوانیکه  
چارچوب دروازه پیکر و سایش را  
در خود گرفته بود بیگانه، کاملاً  
بیگانه بود برای لحظه طولانی هم  
چنان بروی همدیگر مینگریستیم.  
بعد چشمانم در برابر نگاه های  
سرد و کشنده اش بیابین افتاد،  
پرسید:

— این مز رعه گارت نیست؟  
به علامت مثبت سر تکان دادم.  
علاوه کرد:

— در لانتیرین بمن گفته اند که در  
اینجا به مزدوری ضرورت دارند.  
گفتم:

بهرتر است داخل شوید و بسا  
شوهرم این مطلب را بگویند.

گر چه فصل خر من پایان رسیده  
بود، ولی هنوز کار های زیادی  
بود که باید قبل از فرا رسیدن  
زمستان انجام میشد.

مرد هم چنانیکه بدنبالم می آمد  
گفت:

نام من مات فنتان است.

در حالیکه ظروف غذا را بر می  
داشتم، به هوگk گوش میدادم که  
از او سوال می کرد معلوم شد  
که مات یک کارگر عادی بوده و

برای یافتن کار های گوناگون از  
دهی به ده دیگر میرفت از آنجاییکه  
او کار های زیادی در مزرعه انجام  
داده بود، هوگk تصمیم گرفت او  
را استخدام کند او رویش را به  
طرف مات نموده گفت: — ما بستری  
در اتاق بالای اسطبل داریم.

مات در حالیکه سرش را به آرامی  
تکان میداد گفت آیا بهمان را ضعیف  
هستی.

— من به بستر های بدتر از آن  
خوابیده ام.

تو باید چیزی بخوری و تا هنگامیکه  
زخم برایت غذا آماده میکند، بیایه  
دور و بر مزرعه را برایت نشان بدهم.  
در حالیکه دور شدن آنها را می  
دیدم بخودم اجازه نمی دادم که  
آندو را به مقایسه بگیرم ولی بانهم  
هوگk چاق و مات فنان بلند، لاغر  
ولی پانیروی شگرف و نسهانی و  
بعد هامن به صورت شکفت آوری به  
زر فنان این نیرو پی دارم.

بعد تر، زمانیکه مات غذا خورد  
من و هوگk تنها ماندیم، هوگk  
گفت:

— او کار گر خوب معلوم میشود فکر  
میکنم او را خدا در چنین وقتی برای  
ما فرستاده است.

جوین توجی فکر می کنی؟  
به آهستگی گفتم:

نمی دانم بنظرم شکفت آور می  
نماید.

وقتیکه در آنشب روی بستر،  
کنار هوگk دراز کشیده بودم و به  
زرفنای تاریکی خیره شده بودم به  
مات فنتان می اندیشم...

هفته ها میشد که باران بصورت  
مداوم هر روز می بارید لیکن فردای  
آنشب آسمان صاف و زیبا بود انوار  
طلایی رنگ خورشید وادی را غرق  
در نور ساخته بود من بعد از اینکه  
ظروف صبحانه را شستم به صحن  
حویلی، جاییکه مات مشغول ترمیم  
بام انبار بود رفتم. بعد از اینکه به  
صدایم لحن معذرت خواهانه دادم  
گفتم:

نمی دانی شوهرم کجا رفت؟

— اورفت تا ناگهی به کتاره چمن  
نماید، زیرا بعضی جای های آن  
شکسته و گوسفند ها به طرف دریا  
رفته اند.

در لحظه ای که به طرف مات میدیدم  
نور آفتاب بروی موی ها زیبا، جسم  
باریک و قدرتمندش در زمینه آبی  
آسمان خطوط روشن رسم می کرد  
موج تکاندهنده ای در بدنم راه یافت  
پرسیدم:

از کجا آمدید؟  
او بروی میخ چکش زد.

در حالیکه به صدایش لحن  
استهزا آمیزی داد گفت: —  
از جای معینی نمی آیم.

پرسیدم:  
از این جا به کجا میروی؟

کی میداند؟  
او رویش را بر گردانید و بکا رش

پر داخت و من در حالیکه خودم را  
سر زدنش میکردم برگشتم.

بر علاوه این حرکت بمن هیچ  
ربطی نداشت ولی از آن پس همه  
جا بدنبا لش افتادم پیش از آن  
در مورد کار های مزرعه هیچ فکر  
نکرده بودم ولی اکنون باعلاقمندی  
متوجه همه چیز بودم ولی مات  
فنتان بی تفاوت بود روشش در  
هنگام غذا عادی بود ولی آنچه  
هوگk را مسرور میساخت این  
حقیقت بود که مات کار گر خوب  
بود.

روزهای که باران نبود کتاره ها  
را ترمیم میکرد، خندق ها را پاک  
میتمود و به بسیاری کار ها رسیدگی  
مینمود.

یک هفته از آمدن مات میگذشت  
که حادثه ای تکانم داد نزدیک چاشت  
بود، و من میز نان را برای آمدن  
هوگk و مات آماده کرده بودم.  
چهره مات از عرق درخشش زیبا  
داشت یخنش طوری باز بود که من  
دسته موی سیاه را روی سینه اش  
میدیدم از زیر آستین های بالا زده  
اش عضلات سخت و ورزشی اش  
جلب توجه می کرد.

او شمرده شمرده گفت:  
— پاول به دریافت تا ناگهی به آن  
بیندازد باران های متوالی سطح  
آب را بلند برده است چیزی کرده  
میتوانم؟

سعی میکردم چشمانم را از او  
دور کنم.

کارد های چوب بری را تیز کن.  
در حالیکه پشتم به او بود نزدیک  
ظرف شویی ایستاده و ظروف را  
میشستم در عقیم صدای گذشتن  
کارد را بروی سنگ میشنیدم آفتاب  
به صورت مستقیم به چشمها می  
زد و به همان سبب ظرفی از دستم  
افتاد لحظه ای همانجا خاموشی بال  
گسترد و بعد باز صدای تیز شدن  
کارد را بروی سنگ شنیدم.

ناگهان چیزی روی بازویم حس  
کردم زنبور بود اگر مضطرب نمی  
بودم و خواهم جای دیگر نمی بود  
سعی نمی کردم آنرا برانم ولی چنین  
نمودم و مرا نیش زد.

چیخ زدم لحظه ای بعد مات در  
کنارم قرار داشت «چه شده است»  
بعد اوفقط سرخی را بروی بازویم دید  
زنبور هم چنان خود را به شیشه  
کلکین می زد گفت:

بگذار ببینم:  
پیش از اینکه او را از کارش

باز دارم بازویم را گرفت گفت:  
من نیشش را می بینم.

احساس انگشت های نیرو مندش  
ضربان قلبم را دو بالا برد آمرانه  
گفت: (آرام باش) انگشت های  
دست دیگرش به آرامی گوشت  
بازویم را می فشرد، نیش زهر

آگین را کشید قدری خون بیرون  
آمد سعی کردم بازویم را از دستش  
رها کنم ولی او همچنان گوشت  
بازویم را می فشرد و زهر را بیرون  
میکرد.

بازویم را به دهانش نزدیک  
نموده محل نیشش را مکید. چشمانم  
را بستم تمام وجودم می لرزید  
و وقتی دوباره چشمها را باز کردم

او به چهره ام نگاه میکرد و من از آن میخواندم که از نزد یکی وجودش و اثر آن روی بدنم آگاهی دارد. بزودی بازویم را رها کرد و بزیر لب گفت:

- بزودی خوب میشود.  
از بالای شانه ام به بیرون نگاه کرد و گفت:  
- پاول آمد.

از آمدن هوگ خوش شدم. آنشب برای لحظه طولانی بیدار به بستر مانده و به صدای ریزش باران که در شیشه پنجره آهنگ زیبایی را مینواخت گوش دادم. کنارم هوگ خود را به پهلوئی دیگر گستانده گفت:

- عزیزم خواب نمی بردت؟  
پیش از اینکه جواب بدهم اضافه نمود.

- بخاطر باران خوابت نمی برد. همینطور نیست؟ هم چنان با ران خواهد بارید.

در درازی چند هفته به بسیاری کارهای مزروع آشنا شدم.

میدانستم که هوگ از بلند شدن آب دریا که تهدیدی برای چراگاه بود متاثر بوده و از سرا زیر شدن سیل می ترسید و لی صدای باران نبود که مرا بیدار نگه میداشت. احساس نوی که نسبت به مات در خودم میدیدم مرا بیدار نگه میداشت می دیدم که لب های لک و مردانه اش روی بازویم فشرده میشود و نگاه های کاونده اش تا قلبم نفوذ میکنند روز های بعد سعی کردم از او فرار کنم در آخر هفته بود که برای تعویض روی جایی روی پوشش از زینه بالا رفتم. متوجه شدم که اثاثیه زندگی اش خیلی محقر است. تمام کالایش در یک خرپه می توانست جای بگیرد. بدان معنی بود که خاصیتش بکار طولانی علاقه ندارد. از کارم فراغت حاصل کرده بودم که صدای پای هایش را روی زینه چوبی شنیدم. موجی از ترس سرا پایم را فرا گرفت. فکر کردم بدم افتادم.  
ولی مات با تبسم مرا پذیرا شد

و در حالیکه به خاک روی بستر می نگر بست گفت:

- خودم آن را انجام می دادم. لازم نبود تو خودرا بزحمت بیندازی. باید بیرون می رفتم ولی یا رای آن را نداشتم. از ترس اینکه بزودی مات ما را ترک نکند پرسیدم - مات تاچی وقت اینجا خوا می بود.

شانه هایش را بالا انداخت.  
- ممکن فردا - روز بعد و یا ماه دیگر کی می داند؟  
چرا به جایی برای مدت زیادی توقف نمی کنی؟

- مثل شما و آقای پاول؟ پای های من اینقدر زمین ریشه گرفته که فقط زلزله آنها را بیرون خواهد کرد.

با اشتیاق پرسیدم:  
- چه عیب دارد؟  
باز شانه هایش را بی تفاوت بالا زد.  
در حالیکه بمن می نگر بست

گفت:

- آه، برای عده ای در سنت است ولی نه برای من. میخواهم ببینم که آنطرف دنیا چیست؟ عقب این کوه چه وجود دارد؟ ولی اگر ریشه های آدم محکم شد هیچ جای را ندیده نمی تواند.

در کلماتش نیروی تکان دهنده وجود داشت که انسان را به هیجان می آورد. ناگهان فکر کردم مانند ضیدی در دهکده لا تترین بدم افتاده و اطراف دیوارهای سربلک کشیده بلند شده است.

بخاطر گرگیز از این حالت گفتم:

- این زندگی کو چیکری چه مفهوم دارد؟

تبسم نمود. تبسم جزین شیرین و موثر. به آرامی گفت:

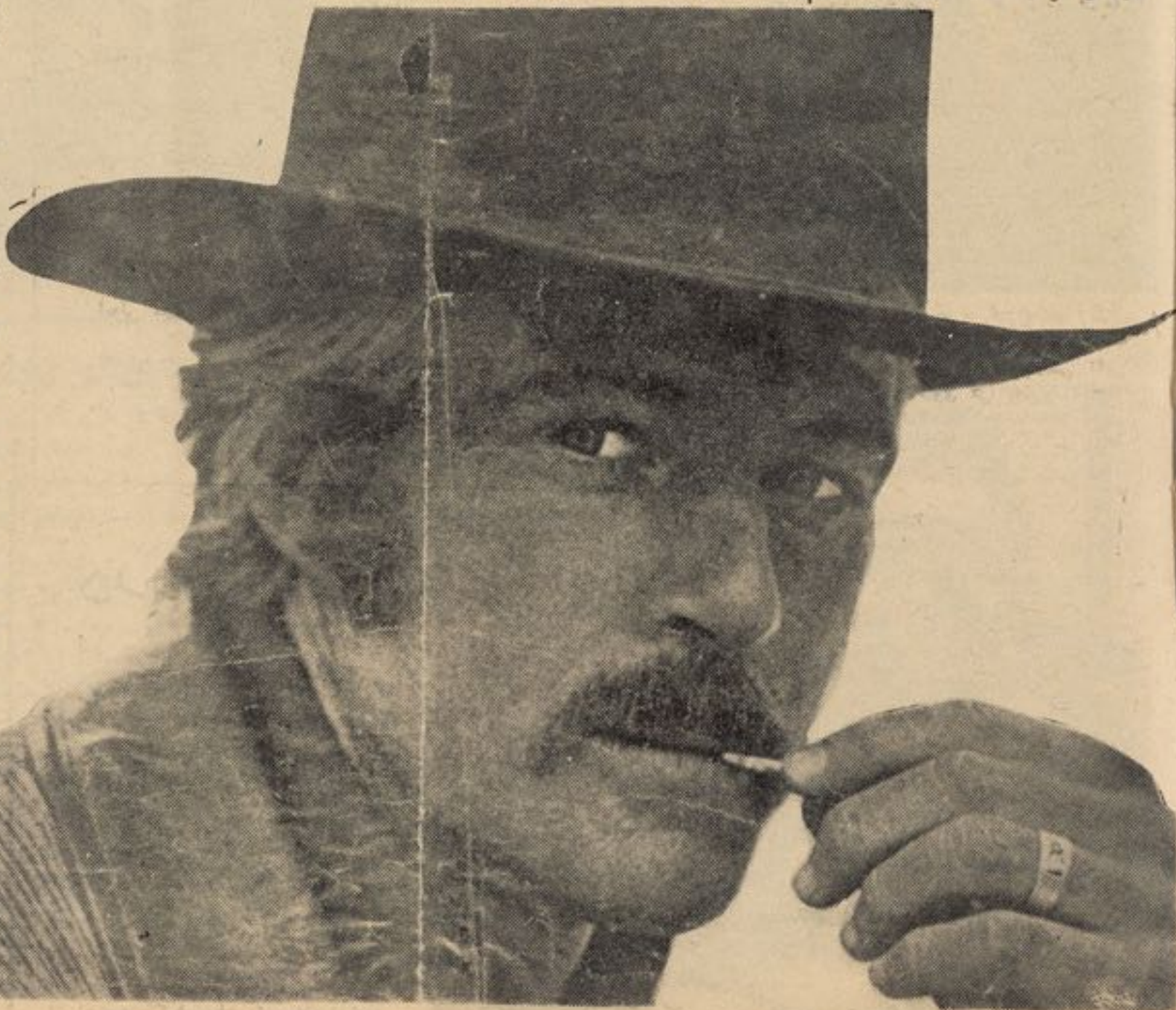
- تو هرگز لذت آنرا احساس نمی کنی تو هیچگاه مزه آزادی را نچشیده ای. در این صورت زندگی به ساعت و بسته نیست. نمیدانی که فردا چه می کنی؟ کجا خواهی بود؟ ممکن تمام شب را در ماهتابی قدم بزنی.

کلماتش خیلی موثر بود. از من پرسید:

- تو گاهی چنین کرده ای؟ آیا در دریا کم آب دراز کشیده و آب را گذاشته ای که چون ابریشم از روی بدنت بگذرد؟

آیا با پاهای برهنه در سپیده دم گلابی رنگ روی علف ها شبنم زده دویده ای؟

نمی خواستم بیشتر از این به حرف هایش گوش بدهم. کالاهارا جمع نموده و به آشپزخانه رفتم. کارهای زیادی بود که باید انجام میدادم. ولی برای لحظه ای متردد مانده و در زرفای افکارم به کاوش پرداخته و سه سالی را که با هوگ عروسی نموده و به مزروع تگارت آمده بودم از نظرم گذراندم. هوگ را از روزهای کودکیم می شناختم  
بقیه در صفحه ۶۴



## دهمينی شپيالی

خندایی به سرو شونډو گډیدله داویدموه  
 حیایی به ر خسار و شر میدله داویدموه  
 احساسی داخلاص او به خوبونو کی شوگیره  
 وفایی به زړگی کی د تگیدله داویدموه  
 درازی توری زلفی بی به مخ خوری وری وی  
 سیوری غونډی به وریدگی برقیگله داویدموه  
 هوا به مینه مینه غلی غلی تسخو له  
 به خوب کی اویدله را اویدله داویدموه  
 دذهن به آسمان بی اداره د عشق نفسی وی  
 شپیلی ورته دهینی غریبده داویدموه  
 د عشق و محبت به بنایسته نکلی بوستان کی  
 د مینی به تالو نو خنکیده داویدموه  
 دشپیی به شومدم توره تیاره جو به جویتیا کی  
 به تاخت گنسی ور ته شم زویدله داویدموه  
 (مفتون)

## درباب نغمه

هر مطرب چه غوری تاو کادریساب  
 چه سماع بی په نغمه په ترانه شم  
 هم بی تار هم بی گشتار همی انرکا  
 یو بی ساز بل بی آواز وی دلنیتیو  
 خلورم بی یو ساقی له خنکه کتینتی  
 دا خلور واړه فتنی په خلور کچه  
 شپیرم وخت دنو بهار اوزم خوانی وی  
 چه داهو مره آفتو نه سره تول شی  
 چه داهسی دلبران پری الو تهرکا  
 راخرگند به نسی پرهیز دپرهیز گارو  
 زرحمان له ریسازدهه پناه شوایم  
 دریا ز هد عذاب دی هم حساب

(رحمان بابا)

## خم قامت

لکه شمع په ما اور شیرین صورت شه  
 مگر می له خیل سر سوه صحبت شه  
 دسیهر په خاطر کی مهر و بنم  
 تیره می د خیل اختر په مالت شه  
 به هجوم کی بی دل جمع پروین واری  
 انجمن چه به هر جا بانندی خلوت شه  
 سزاوار دی لکه بناخ دبلسه په  
 چه عطا بی دلهر خوی و عادت شه  
 دکمان گویبه به وایه گوهر خه کا  
 آرایش کله لازم د خم قامت شه  
 شیدا نه د سی و هغه صبح معنی ته  
 چه محبوس لکه صورت دخیل زینت شه

(کابلیم شیدا)

## دوصال سودا

دادمینی کار و بار به همیشه وی  
 سنا دحسن خیر یدار به همیشه وی  
 روی سیرلی کله خزان په گلستان کتی  
 بی خزانه سنا گلزار به همیشه وی  
 هک حیران دستا دقد به تماشه کتی  
 دغه سروی د اجنار به همیشه وی  
 تابه مخ چه توری زلفی تار په تار کتی  
 گریوانونه تار په تار به همیشه وی  
 که دسر په سودا ستا وصال موندمشی  
 غم بی مه کپه طلبکار به همیشه وی  
 خوک چه خه کوی گیله له رقیبانو  
 دگلو نو سره خار به همیشه وی  
 چایچه چینی وی شراب دمحببت سنا  
 دهغه د لکه خمار به همیشه وی  
 که آثار له نورولو موندشان خلاص کتی  
 خو به دهم کتی سنا آثار به همیشه وی

## دزیره حال

محبوبی سنا دین ته به آرزو راغلی یم  
 هجران دی سوزولی به نارور راغلی یم  
 زاری منت قبول می کړه دخیل حسن له رویه  
 درگاه ته دی په ډیرو امیدو راغلی یم  
 لاهو کرم ستاد مینی خیولاس دوغارا کړه  
 داوینکو اباسین کی به لامبو راغلی یم  
 پلو کړه گلی بیوته چه دزیره تسل می وشی  
 پتنگ غونډی دسپین مخ به شغلور راغلی یم  
 کتودی دمکیز ناترسی بی اوره کباب کړم  
 سوری دی دغو گانو به چور راغلی یم  
 په پته خوله خیدل کوی دسترگو به رموز  
 دزیره حال راته وایه دخو شپور راغلی یم  
 وعدی دنسبا راسره مه ایزده لیری  
 په دی نن او سبا کتی به گلور راغلی یم  
 راپور ته درقیب له خنکه سوله خیالولی  
 محزون له غمازه تر سر مو راغلی یم  
 (عبدالغبات محزون)

# دگلور بیکر

## خاطره

هلته پغمان کی چه هوا خه شرابی غونډی وه  
 موسم دهاورخ دجمعی وه آزادی غونډی وه  
 گلان پتو کتی او به پولو دگلر خویله  
 دسپینو، سرو، زبر و به خوا کتی دیفلو میله  
 گل به گلر خو، دوی به گلوته، مونږ دواړ ولره  
 غره به کتل به حیرانسی سره مو نر دواړو لره  
 چه لوړو غرو به په آسمان بانندی نازونه کول  
 دنظر باز، دنظر بسا ز و پروازو نه کول  
 د رنگینو گلو په خوا کتی که خوندونه ډډیر  
 خو دیلیو په زړا کتی تاثیر ونه ډیر  
 لیونی مینه پاریدله په خوړو نغمو کتی  
 چه دینکلادیر ستا پته وه خوړو نغمو کتی  
 د عشق جد به بی چه په زړه کتی رابیداره شوله  
 دبختانی به شونډو دا زونکه تکراره شوله :  
 ای گران وطنه! ته خو یو عالم رحمت بی مونږ ته  
 مونږ گشکار بو، که نه ته ټکلی جنت بی مونږ ته  
 (عبدالله بختانی)

## دحسن لښکر

نن می پاله تورو سترگو سره جنگ دی  
 پر لپاتو بی دزړه د وینو رنگ دی  
 که پزی کتی سر په لاس ورتوره و شیم  
 لایه دایمی باور نشی زړه بی سبک دی

ستا دحسن لښکر راغی خان بی پایلود  
 دعاشق دزړه میدان هر گوره تنگ دی  
 عشق دمشک پتول نشی نیمور شاهه  
 چه پخپله خان رسوا کا هغه رنگ دی  
 (تیهور شاه)

## دینه

هم می په زړه هم می په خوله دهینه  
 نورا نه گرانه له هر خه ده مینه  
 دارا و زندان به په خوینی قیلوم  
 چه می منلی په لیسو ده مینه  
 زاهده مه کوه فتوی دکر  
 تا چه گیلی هسی نه ده مینه  
 خوک می له یساره اولسی نشی  
 هسی خای شوی می په زړه ده مینه  
 ما غمشریک ته هغه قدر لری  
 چه غوره کړی هر یوه ده مینه  
 (محمد هاشم غمشریک)

## دزیره نوتاو

داشنا سترگو کی نشی پرتی دی  
 زما په برخه ز لزی پرتی دی  
 پتنگه نه هونبیار وی وسوخیدی  
 ماته لاپیری لوی شیبی پرتی دی  
 دزرونو تاویه او بو اور لکوی  
 دایه تندی چه بی خولی پرتی دی  
 خوک دسروسپینو به شونگا کی لاول  
 دچایه غاړه کتی تیبی پرتی دی  
 پومبی می سنا دمخف خیال ز په زړه  
 اوس می په زړه نشی گیلی پرتی دی  
 آشنا دینی کار وان شیروان دی  
 دنیا ته ډیری فاسلی پرتی دی

(بیر گوهر)



# هنرمندان خاورساز



ممتاز هم بکابل خواهد

آمد

چنین شایع شده که در آینده نزدیکی ممتاز ستاره طنز هنری همراه دیوانند و شتر و گن سینهابه افغانستان مسافرت میکنند و شاید قسمت هایی از فلم خود را در افغانستان تهیه کنند، زما نیکه خیر دقیقی درین مورد بدست آورده ایم شرح مفصل آنرا نشر خواهیم کرد. ممتاز ستاره زیبای هند



الیوس پریشلی از

همسرش جدا شده است

الیوس پریشلی خواننده معروف و جوان امریکایی که در سال ۱۹۶۷ از دواج نموده بود اخیراً خانم جوانش را طلاق داده است. و لی خانم الیوس در محکمه شکایت نموده است که باید الیوس پریشلی مبلغ شش میلیون فرانک بوی بپردازد. الیوس پریشلی دارای یک طفل پنج ساله میباشد.

این زن اکنون از الیوس پریشلی جدا شده است

ستاره زیبای شو روی



مارگرت و لو دین ستاره زیبای اتحاد شو روی که مکتب هنری را بیایان رسانیده است در فلم های متعددی بازی نموده. این هنر پیشه در فلم های «شب بدون خواب» «همسنگ و سال» در سال ۱۹۶۰ «دوزندگی» در سال ۱۹۶۱، «سه خواهر» در سال ۱۹۶۴ «تجارت سیاه» در ۱۹۶۵، «هر شب ساعت یازده» در سال ۱۹۶۹ بازی نموده است.

وحدت ملی

درام و وحدت ملی اثر پوهاند فضل ربی پژواک روی ستیج ادیتوریم پوهنتون کابل به نمایش گذاشته است. که تعداد کثیری از تماشاگران با تحسین فراوان آن دیدن کردند ما در هفته آینده در مورد این درام تبصره ای را به نشر خواهیم سپرد.



الیوس پریشلی و خانمش هنگام ازدواج

## دنیای خنده آور و غمگین نیل سایمن

قسمت اخیر

تفکیک بین تراژیدی و کمیدی که دارای فواصل زیادی از هم می باشد: در حقیقت یک خط باریک است.

سایمن همانقدر که در تیاتر معروف است در فلم به شهرت نرسید و فقط یک فلمنامه اش مورد توجه واقع شد.

ساخته است. انسانی که در دوران انقلاب شهوانی زندگی نموده و در اواسط سنین چهل قرار داشته و در زندگی زناشویی خوشبخت است و هیچگاه روابط خارج از زندگی فامیلی نداشته است. علاوه بر آن برای اولین مرتبه در حیاتش وی راجع به مرگ فکر نموده و در عمق ضمیرش نسبت به آن وحشت نهفته شده است.

در بسیاری از کمیدی های کلاسیک سنتی آمریکا منجمه (آقای رابرتس) و متولد دیروز یک روش معتدل نهفته است. بنا کاری که بناغلی سایمن انجام میدهد چیزی نوی نیست با وجود آن هم هیچ درامه نویسی قرن بیست به بیمانه نیل سایمن موفقیتی کسب نموده است. خاصاً در حرفه مشخص وی.

این موضوع معنی آنرا ندارد که برای سایمن لحظات سخت وجود نداشته است. (خانم فریبده) یکی از آنجمله است و به سادگی گفته شده میتواند. نیل سایمن خصوصاً این اثر خود را مانند دو نما یشتنامه موفق اول خود بخوبی پیش برده است و در خود درام هم وی برای بار اول درمات که بایک

بقه در صفحه ۶۵

۱۹۶۷ چهل سال خود را پشت سر گذاشته و در خود فرو رفته بود. طی مصاحبه ای به تعقیب افتتاح درامه خود وی به شوخی اظهار داشت: «آرزو میکنم به عقب برگشته به نشاطیکه در پاری برهنه در پارک احساس میکردم برسیم».

در حالیکه این نویسنده طی مصاحبه ای در سال ۱۹۷۳ یک تصویر متفاوت را ارائه نمود زیرا هر روزیکه میگردد میتواند یک چیز نو را آغاز نمود.

میگردد میتواند یک چیز نو را آغاز نمود. من میتوانم هر نوع تغییری را در زندگی و برخوردیم، اگر بخواهم امروز یا فردا وارد نما یسم.

آخرین روز های «عشاق سوزان» خانم فریبده و محسوس افنیوی دوم و پسران آفتاب همه حقایق غم و سرور را منعکس میسازد. برنی کاشمن در آخرین روز های عشاق سوزان نکته مورد نظر ماست. نیل سایمن گفته است که وی برنی را از روی مدل خود

موقعیت دیگر. با وجودیکه سرزمین کمیدی اصلی وی «جفت عجیب» سرکلوه وی را پیچیده تر ساخت با موفقیت های سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۶۴ درامه ۱۹۶۵ وی تصویری از دو مرد دارای طرز زندگی متفاوت که یکی طلاق و دیگری فرار نموده بود روی دوتغری که وی شخصاً میساخت نوشته شده و با موفقیت هنری و اقتصادی برای وی بار آورد.

کمیدی چهارم وی «دختر ستارگان درخشان» ریکاردی را افلا برای هم عصر های خودیسا ارائه چهار نمایشنامه که بلا وقته در برادوی روی صحنه آمد قایم نمود. «پای برهنه در پارک» «جفت عجیب» و هدیه زیبا هنوز هم در برادوی ادامه داشت که نمایش دختر ستارگان درخشان در دسامبر ۱۹۶۶ آغاز یافت.

بعد از آن «پلازا سویت» آمد و این بار اولی بود که سایمن بطور مکتوم شگرفان شد. به درامه سه پرده ای وی اکنون بحیثیت یک نکته برجسته پیشروی که در حقیقت سه صحنه یک پرده ای بوده و هر یک در سه سویت مختلف هتل پلازای نیویارک اتفاق میفتد اشاره شده میتواند.

صحنه آخرین موضوع وسیع داشته دومی آن با اندکی حذقیات خنده آور است و برخلاف همه آثاری است که در گذشته نوشته شده است.

بطور مختصر زوجی را در یک حالت بحرانی نشان میدهد. زن در اواخر سنین چهل سالگی قرار داشته و شوهرش که یک تاجر موفق است در میان رابطه ای است که توسط خانمش در وسط صحنه کشف میگردد. طوری که یکبار نیل سایمن آنرا تعریف نمود تا آنکه او آنست که شوهر، نوزدهم زن خود را دوست داشته با آنها به جستجوی چیز تازه ای است که خود هم نمیداند چیست.

سایمن این صحنه را بایک تماس آهنگدار عرضه کرده است. بعد از افتتاح آن در اواخر سال ۱۹۶۷ وی تشریح نمود. زیرا در غیر آن ناقابل تحمل بود. با وجود آنکه هنگامیکه مردم بعد از تماشای آن از وی سوال نمودند «چه وقت به نوشتن یک درامه جدی اقدام میکنی؟» وی جواب داد: «همین اکنون اینکار را انجام دادم».

با وجود آنکه در عقب این طرافت ها و شوخی ها این حقیقت نهفته بود که سایمن بیک امید بخشان رسیده است وی در سال

پال و کوری براتریا زوج جوان که تازه ازدواج نموده اند در درام «پای برهنه در پارک» امتحان میکنند تا روز مانتیزم مورد نظر شان را بپراگما تیزم برای دوام یک ازدواج مسعود مخلوط نمایند.

اینها در چن ها کرکتر های دیگر با بحرانات شان زاده ای یک مغز یک انسانی است که زندگی اش پر از تضاد ها است.

نویسنده کمیدی خودش، زاده ایام طفولیت نسبتاً ناخوش آیند زنده ترین قیافه درامه نویسی عصر ماست. بحیثیت ماشین تمسخر مورد انتقادات تند قرار گرفته و بالای هر نوع الی خود که یکی از پدیده های برادوی است شکسته شده و در حقیقت یک خود بین تنها و از نگاه مسلک خود بیخود غنی است.

بعد از سالها نوشتن داستان های خنده آور سایمن متوجه گردید برای اینکه در پیشه اش پیشرفتی حاصل نماید باید یک سکریتمکتوم که در آن نامش درج باشد بنویسد. با رفتن دو ساعت وقت تر به اداره برای نوشتن سکریتم های تلویزیون و کار کردن روز و شب در رستی های «پیاو هارنکن» را تکمیل نمود. بعدتر تقریباً ۳۰ بار اصلاحات و پاک نویسی اول در تیاتر نمایش تابستانی و بعد تر در برادوی جاییکه درامه وی یکی از نمایشنامه های برجسته فصل برادوی گردید عرضه شد.

حتی هنگامیکه وی روی این درامه کار نمینمود مکتوم دیگری در ذهنش ظهور نمود که اساس آن روی موقعیت از دواج تازه اش گذاشته شده و یک زوج مستی که ایشان طی رخصتی شان

در سوئیس ملاقات نمودند موضوع آنرا تشکیل میداد. درین درام مرد پیر و چون سایمن چهره های مشخصی را تشکیل داده زن پیر و خود نویسنده شباهت به دو انسانی داشتند که در یک مسابقه از نفس مانده باشند. نتیجه آن در یک اپارتمان زینه دار شهر نیویارک «به پای برهنه در پارک» انتقال یافت که در سال ۱۹۶۴ موفقیت دیگری را برای سایمن کسب نمود.

طی همین مدت سایمن کتاب یا اوراق را برای کمیدی موزیکال «من کوچک» یکی از جمله سه کمیدی وی نوشته را تهیه نمود. دو کمیدی موزیکال دیگر عبارت اند از «هدیه زیبا» و «وعده بده وعده بده». در هر یک از این آثار واقعه قبلاً اتفاق افتاده و نمایش به شکل دو فلم و یک نمایش اقتباس گردید. به عباره دیگر سایمن میتواند مبتکر باشد اما در یک







# بابا شیخ فرید شکر گنج

شیخ فرید در سال ۱۱۷۳ میلادی چشم به جهان گشود و بدون تردید میتوان گفت که او لین شاعر صوفی پنجاب بوده است. او نود سال عمر خود را در هرج و مرج سیاسی هند سپری ساخت. این زمانی بود که غوریان قصد هند را کرده بودند و قدرت را چپو تنها در میدان شمالی هندروپه زوال بود. از یک طرف در دهلوی حکومت ترکها نمو میکرد و از سوی دیگر حمله مغولها خاک هند را تهدید میکرد بطور خلاصه میتوان گفت که هند در زمان زندگی شیخ فرید با اوضاع خیلی متشنج مواجه بود. در یک چنین زمانی و بین این اوضاع شیخ فرید با آرامش کامل که درون او موج میزد زندگی می کرد این آرامش قلبی بود که در بر تو تصوف و عرفان باور سیده بود. او پیام تحمل و بردباری و صلح و بشر دوستی را همراه داشت. تأثیر تعلیمات و پیام شیخ محدود به مسلمانان نبود پیام او در اعماق روح پیروان مذا هب مختلف نفوذ عمیقی گذاشت. این تأثیر تعلیمات شیخ بود که موقعیکه تیمور لنگک در سال ۱۳۹۸ میلادی به هند حمله برده برای مدت کوتاهی به آلودن رفته و بر قبر شیخ فاتحه خوانده و ادای احترام بجا آورد.

سلسله نسب بابا فرید شکر گنج به خلیفه دوم حضرت عمر فاروق میرسد. پدر شیخ، شیخ جمال الدین سلیمان و ما در شیخ گلنوم بی بی در ملتان زندگی میکردند. میگویند که شیخ فرید روز اول ماه رمضان متولد شده بود و درین ضمن داستان معروفی است که اینک ذکر میشود: درین روز آسمان ابری بود و مردمان نمیتوانستند رویت هلال را تصدیق کنند. خلاصه این بچه

که همان روز پد نیا آمده بود نزدیک موقع رویت هلال از پستان مادر جدا شد و از خوردن شیر ابا و ورزید مردم که این را فهمیدند متوجه شدند که این بچها طر آغاز ماه صیام هست و این بچه یک صوفی و عارف بزرگی خواهد بود.

میگویند که ما در شیخ فرید باو نماز یاد میداد و در زمان کودکی و قتیکه شیخ نماز میکرد ما درش باو شکر میداد روزی مادرش فراموش کرد او را شکر بد هد اما متوجه شد که به نحوی زیر جای نماز شیخ چند قطعه قند یا فت شده تحت تأثیر این مجوزه مادرش باو لقب شکر گنج داد که هنوز هم به همین لقب بین مردم معروف است.

فرید در سن شش سالگی علوم مذهبی را در خانه فرا گرفت و بعداً برای فرا گرفتن علوم متداوله به مکتب در ملتان فرستاده شد. بعد از این والدین شیخ فرید او را برای حج همراه بردند و او از اماکن مقدس زیارتی کرد. میگویند که در آنجا بود که فرید پیغمبر (ص) را در خواب دید و پیغمبر در عالم رؤیا فرید را از مقامات و مدارج آیند او مسبوق ساخت. در موقع بازگشت از حج شیخ فرید به کابل آمد تا علوم مذهبی و شرع دین مبین اسلام را فرا گیرد و بعداً شاگرد حضرت خواجه بختیار الدین کاکلی شد که سابق ایشان را در مسجد منہاج الدین در ملتان دیده بود.

چنانکه در «جوا هر فریدی» تذکر میرود خواجه کاکلی در آن زمان به اوج عظمت عرفانی خود بود. خواجه بختیار کاکلی از شاگردان حضرت خواجه معین الدین چشتی بوده است. درین مورد باید تذکر داد که صوفیان و تصوف در قرن دهم میلادی در ایران خیلی رونق گرفته بودند و بعداً پیام تصوف و عرفان اسلامی ازین طریق به هند رفت

درینجا بود که صوفیان بر علیه تعصب خشک شدیداً حمله کردند و اشخاص گروه متعصب را مورد ناخت و انتقاد سخت قرار دادند که به عقیده آنها بعضی ازین اشخاص حتی قرآن و تعلیمات قرآنی را هم درک نکرده بودند و غلط تفسیر میکردند.

صوفیان در هند سلسله «پیری و مریدی» را آغاز کردند که در آنس آنها یک استاد قرار داشت و پیرو گفته میشد آنها ازین طریق بود که تعداد بزرگ پیروان را بخود جلب میکردند و درین ضمن خود آنها هم تحت تأثیر فکر و فلسفه های مختلف قرار می گرفتند و در نتیجه همین آمیزش بود که یکنوع فلسفه مخلوط و مشترک بوجود آمد. اما این فکر مشترک در اوایل قرن پانزدهم بطور محسوس جلوه کرد. در عین حال خواجه قطب الدین یکسی از صوفیان اولیه تصوف را با شریعت آمیخت. موقعیکه او با شیخ فرید اولین بار برخورد کرد تحت تأثیر او قرار گرفت اما برای اینکه علوم را تکمیل کند او را به مکتب شیخ عبدالشکور در «سرسا» فرستاد که در آنجا کسب فیض و علم کند این نقطه عطف زندگی شیخ فرید شکر گنج بود.

خواجه معین الدین چشتی در مورد شخصیت شیخ فرید گفت که: «او یک شاهین هست که آشیانه خود را فقط روی شاخهای بلند افلاک خواهد ساخت»

بعد ازین شیخ فرید به دهلی منتقل شد و بدون تردید در زمان اقامت خود در دهلی شهرت بسزا نصیب او گردید و آوازه او بین مردم پیچید اما او همیشه پیاد و طن خود یعنی پنجاب بود. بنا بر این از استاد طریقت خود اجازه گرفت و پس از اجازه حضرت خواجه معین الدین و قطب الدین بختیار

کاکلی قصد برگشت به ملتان کرد. در را در شهر هاسی در حصار توقف کرد و یک مکتب صوفیان را تا سیس کرد و برای مواظبت این مکتب شیخ جمال الدین را گذاشت. مدتی گذشت، شیخ فرید از ملتان به اجودهن مهاجرت کرد. ساکنین این شهر قبایل نیمه متمدن بودند. آنها برای تعلیمات روحانی ارزش خاصی قایل بودند. همین محل اجودهن بود که بعداً پاک پاتان معروف گشت تمام اشخاص که برای دیدن بابا می آمدند اول دست و پای خود را در نهی که نزدیک اقامتگاه شیخ قرار داشت می شستند و بعد بحضور شیخ مشرف می شدند از همین جا بود که شیخ فرید سه بار برای حج رفت و هر مسافرت او ۱۲ سال طول کشید. شیخ فرید درین مسافرتها به کار تبلیغی پرداخت و راه ترک دنیا را انتخاب نکرد میگویند که شیخ فرید کرامت زیادی از خود نشان داد بود بالاخص برای معالجه بیماران. چنانکه از تذکره های تاریخی استنتاج میشود فرید چندین زن گرفته بود که یکی از آنها حز بره دختر غیاث الدین بلبن شاه بود. این زن با شیخ فرید مثل خودش زندگی میکرد و دنبال جاه و جلال و شوکت شاهی پدر خود نرفت. هر وقت پدرش بلبن شاه برای او جواهرات و یا تحایف گرانبهای دیگر میفرستاد فوری بین محتاجان و فقراء تقسیم میکرد.

شیخ فرید یک شاعر بسیار بلند پایه بود و چنین بنظر میرسد که از تمام خصوصیات او همین اشعار نغز فرید بودند که نسلهای بعدی را تحت تأثیر قرار دادند. فرید ادبیات پنجابی را از اشعار نغز پر معنی و با فکر خود غنا بخشید. فلسفه فرید فلسفه و حدایت بود و فلسفه فنا فی الله از دنیا و علایق دنیا میگذرد

# بدتر از هر گ

او هنوز دچار این اندیشه هابه انبوه کاشف های روی میز خود می نگریست و سکرش که چندین بار راجع بگادیر نسون نزد خود بعنوان يك مرد دلخواه و جذاب، اندیشیده بسود ، عجالتا این اندیشه را کنار نهاده خطاب به وی گفت :

«گادیرنسون در ساعت ۱۱ دایر می شود. تنها يك موضوع مطرح خواهد بود. مسالسه شرق میانه . اسناد مربوط به آن، همه روی میزتان قرار دارد.»

گادیرنسون که وضعی ناراحت بخود گرفته بود پرسید :

« آیا مستر لومیس چیزی برای شما...» ولی بعد جمله خود را ناتمام گذاشت و بجای آن گفت: «بگو به بینم باز هم مثل همیشه ولی هر چه باشد دیگر عادت کرده ام.»

سکرش بطور ناخود آگاه گفت: «به آمرد تنبل بگو بخرکات خود وقت بیشتری بکنند.» وضع مستر لومیس چندان گذشت گذشته بنظر نمی آید. بعد از لحظه توقف به عجله توضیح کرد درمن فقط آنچه را او گفته است، تکرار کرد.»

گادیرنسون کار خود را تا پنج دقیقه مانده به ۱۱ خاتمه داد. و بسوی دفتر کسار لومیس پیشی رفت و دید در بیان رئیسش منتظر است. در حالیکه ساعت تمام ۱۱ قبل از ظهر نشان میداد با احتیاط دق الباب کرد و متعاقبا داخل شد.

لومیس مرد تنومند و خوشن بود. قیافه اش اکثرا سرد و بی تفاوت و لحن کلامش در پرتو چشمان زیر نگاه زیرکانه او از خشونت ، صاحبی حکایت داشت. موهای سرخس چنان آشفته و نامرتب بود گویی چند لحظه قبل در میان خرمی از کاه سرتگون شده و تازه از آن بیرون آمده است. بینی بزرگش تمام چهره او را تحت الشعاع میگرفت.

گادیرنسون فهمیده بود که رئیسش در حالت متضاد وارد. یا تحقیر میکرد یا خیلی جدی میگرفت و امروز در حالت دومی قرار داشت. لومیس گفت :

« امروز هم تمام سروقت آمدی. آیا خواهش داری ؟ گادیرنسون فهمیده بود که رئیسش در حالت بخاک یکسان شده بود بلا اراده جواب داد : «خیر آقای من...»

لومیس آرامه را : « در حال راجع بمسائل پولی نخواهد بود. مکتوبی از محاسبه رسیده و نوشته اند دارائی نیست. آزاد هستی این موضوع را چگونه تحلیل و تجزیه کنی ولی اگر امکان میداشت خودم نیز چنین خیالی دسر داشتم. لومیس سپس با دقت از خانه نیز خود خریطه بزرگی را بیرون آورده باز کرد و بعد افر و ختن چراغ زمیزی و توجیه آن بسوی مرکز خریطه جانی را با انگشت اشاره خود به گادیرنسون نشان داده گفت : این شرق میانه است. گادیرنسون تصدیق کرد: بلی آقای من.

لومیس با کمی تغییر لحن گفت : گوش کن بارها برایت گفته ام و اینک برای آخرین بار تکرار میکنم وقتی نزد من ایستاده ای ایسن چنین قیافه احمقانه بخود مگیر.

بعد در حالیکه انگشت خود را روی خریطه بیشتر می فشرد علاوه کرد: «عند مسقط ، گویند و همان با ما موافق اند. وضع موجود خیلی خوب است. یمن با ما مخالف است. این بد است ولی خوب آنها را از خود گرفتاریهایی دارند و نمیتوانند برای ما سبب دردسر شوند. اما اصل مایه دردسر ما این جاست. سپس در قسمت جنوب یمن جزیره کوچکی را زیر انگشت اشاره اش قرارداد و توضیح کرد که این جزیره خود مختار «زارب» است. جمهوری خود مختار زارب. در این مورد چه میتوانی بر معلومات من بیفزایی گادیرنسون ؟

گادیرنسون گفت : در حال حاضر ایسن

جمهوریت نزدیک است بدست رقبای ماد آید و حزب مخالف آن از قویترین احزاب در آن ساحه بشمار میرود و ادامه این وضع بالاخره به نفع این حزب افراطی تمام خواهد شد. ناصر هم چندان ازین جریان راضی نیست.

لومیس : و ما هم کور فرز را بی خودانه از دست میدهیم. تمیدانم چرا ؟ گادیرنسون در حالیکه سعی داشت ناراحتی خود را بروز ندهد ، گفت :

زارب دروازه دوم یمن است. و اقتصاد آنجا سرمایه خیزی بند آورده اند. معادن بزرگ نفت در آنجاست مابقی انگلیس با فقط ۷۷٪ فیصد آنرا بدست می آوریم و زارب هم مثل ما .. پنج فیصد بقیه بچیب یک ملیونی یونانی سر از زیر میشود. نامش غالبا ناکسوس است در حالیکه محافظت ساحات نفت خیز تماما به عهده افراد نظامی ماست و تمام مصارف راهم ما می پردازیم.

لومیس افزود: تقریبا ما یقینا خیر. ناکسوس هم بموقف موجود تغییری خواهد داد. گادیرنسون پرسید : چرا؟ اگر او به صف زاری ما بپیوندد حصه فعلی خود را هم از دست خواهد داد.

لومیس : آیا کسی بنظر تو نمیرسد که برای بر آوردن چنین آرزوی او را در فضیقه قرار دهد ؟

گادیرنسون : چه فایده دارد ؟ در حال حاضر ما از کویت مقدار بیشتری بدست می آوریم. لومیس نگاهی به او افکند و گفت : خدا یا! مغز تو واقعا امروز خوب کار میکند پسرا مصر ما از خاک خود بیرون راند، مگر لازم است از همه چاراندن شویم ؟ ما با زارب يك قرارداد ۴۰ ساله داریم. ما از آنها نفت میگیریم و در عوض مسایل امنیتی شانرا تضمین میکنیم. تنبها کار ما همین است و می خواهیم وضع موجود و چاراشفتگی نشود. البته يك کار دیگر داریم و با انگشت خود منطقه واقع بین زارب و یمن را روی خریطه نشان داده افزود: اینجاها را حرم میگویند. بگو به بینم راجع باین چه میدانی ؟

انجام چیزی نیست. منطقه ایست ناموار و کوهستانی. اهالی آن تقریبا وحشی و بدوی هستند و مایل اند کسی دخلی به کار شان نداشته باشد. هدف خیلی خوب فیر کرده می توانند در هر حال این بما چه ارتباطی میگیرد ؟

اگر بروایات اشخاص اعتماد شود گویا اگر ما بخواهیم در زارب دست به اقدامات بزنیم. این تفنگ داران خوب میتوانند به نفع ما کار هایی انجام بدهند. آیا چیز خوبی نیست ؟ يك نفر را آنجا فرستاده ام یکی از بهترین ماموران خودم را، عربی را مثل زبان مادری صحبت میکند و صحرا را مانند کف دست خود بلد است. حریفهایی دوزخ گرفتارش کردند و بعد هم چسبش را به سفارت مادر زارب فرستادند. سفیر ما از شدت وحشت بکلی دست و پای خود را گم کرده بود. ما از اعزام او فقط يك خبر و نتیجه کوچک گرفتیم که از يك فرستنده کوچک

موج کوتاه که با خود داشت بماند خبره کرد. در آنروز يك طوفان شدید با تمام سیستم مخابراتی را در آن ساحه بيم زده بود. و ما به زحمت این چند کلمه را شنیده توانستیم :

«کسی که امروز کوه هابست دارد ... و بعد قطع شد. غالبا بلافاصله بقتل رسیده ، آیا تو ازین کلمات چیزی درک میکنی ؟ گادیرنسون سر خود را به تومیدی چنان بیدار جواب داد من فقط همان چیزی را درک میکنم که شما میکنید یعنی «کسی که امروز کوه هابست دارد ...» فکر میکنم در منطقه حرم تهلکه بی وجود داشته. البته تهلکه هر که سر مردان آزموده موسسه «ه» را میتوانسته به آسانی بخورد.

من هم در سمت تمیدانم. از نظر اربابان ما آن منطقه برای ما ارزش معادن بزرگ طلا را داشته است. بعد ما ناکسوس قرار داد. قرارداد ما با این ملیونر هم ماه آینده تجدید خواهد شد.

میدانی که زنده او برای ما نسبت بمرده اش ارزش بیشتری دارد. او هم برای ما حیثیت يك معدن طلا را دارد. اما راجع به گریخ ... گادیرنسون در حالیکه از تعجب گوشه اش زنگ میزد به عجله گفت :

«گریخ گفتند... او که دیگر به صف مستعفی شدگان پیوسته است. من دوباره او را بمیدان آوردم. او اکنون در جزایر یونان مشغول خوشگذرانی است ولی آمدنش نزدیک است. آیا این ماموریت را به او واگذار میکنم؟ لومیس نگاه گریزانی به گادیرنسون افکند برهنه :

« حسادت میکنی ؟ گادیرنسون بالحنی صمیمانه جواب داد : «خیر. هرگز.»

و در صورت همه جز بروقی مراد است. در این لحظه احتیاج بکمک دارد ولی در هر حال بگانه کسی که بتواند گلد حل این معما را مشکل را بناید ، همان اوست. تویشت من از طریق پیاره رو ساحلی به حرکت خویش

کارت برگرد و منم بسوی یونان پرواز میکنم. به بینم خوشگذرانی در آن سرزمین چه رنگ و چه شکلی دارد. ازین مسخره ترم کاری امکان دارد ؟

مرزی بسن و سال و در موقعیت من میخواهد برود و پرهیز را بشکند !

فصل دوم سوشییل غذای خود را با دو ریل ویسکی پایان داد. از پتجره رستوران بخوبی میتوانست کشتی های بزرگ و کوچک بخاری را که در آبهای خلیج ازینسویه آنسو در حرکت بودند، تماشا کند. همیشه يك لحظه دیگر با خود اندیشید و مجدداً باین نتیجه رسید تصمیمی که گرفته. خیلی معقول است. سوئیس کشور کوچکی است که نمیتواند دنیا را بدست بیاورد. نامردمش که دیگر احتیاج به تعریف ندارند. صورت حساب خواست و برای آنکه شب آخر در پیش داشت انعام خوبی هم به گارسون داد. سپس از سالون غذاخوری بسوی اتاق بازگشت. نزدیک آئینه بار ایستاده نگاهی بصورت و بعد بصورت خود افکند. بیست دقیقه دیگر برای مردن وقت داشت. يك ریل ویسکی فرمایش داد. روی تابوره (چوکی های مخصوص بار) نشست و یکبار دیگر از آنجا به تصویر غبار گرفته خود در آئینه نگاه کرد.

تصویر منعکس شده در آئینه يك اریستوکرات کامل انگلیسی را نشان میداد. صورت دراز و تقریبا بیضوی ، بینی بلند و خوش نماهانی آراسته به لبان باریک ، خیلی بنظرش کمیک آمد. رنگ پوستش که برنگ قهوه یسی چراغهای اولترا و یولتی شباهت داشت، او را به تحسین از خودش امید داشت. مزه ویسکی هم در دهانش فوق العاده شده بود و این شب در زندگی اش یکشب کاملا استثنایی چلسوه میکرد. بسوی آئینه چشم زد و آئینه هم به او جواب داد. برخاست تا از وقت را ندویش نکند.

از جای برخاست، از منطقه پر گل کانی در آئینی و قهوه خانه های میدان مولارد گذشت. با وجود اینکه زیاد نوشیده بود، لکات نمی خورد و احساس میکرد ازین قهوه خانه هابدشس می آید.

طبقه می را که بنام اتلکچول (روشن فکر) این قهوه خانه هارا آنباشته بودند هضم کرده نمیتوانست. با دیدن آنها بسوی ونه و با خاطر آورد.

ولی سوی ون بالاخره کاری را موفقانه بسر رساند. و توانسته بود تیوری خود را بکوسی بنشانند ولی ازینجا که حرف مفت میزدند چه کاری ساخته بود، معلوم نبود.

باین اندیشه هاراه تمام ناشدنی هتل «دوویل» را می نمود تا رسیده بدان و بیترینی که کتابهای بنجل در آن جلب توجه میکرد ولی پدرز هیچیک از توریستها نمی خورد. شیبیل به رفتن ادامه داد ولی قدم هایش دیگر آن نظم چند لحظه قبل را نشان نمیداد. يك لحظه احساس کرد کسی او را تعقیب میکند. اعصابش خرد شد. کنار دیوار را ترک گفته از طریق پیاره رو ساحلی به حرکت خویش

ادامه داد. وقتی نزدیک يك عمارت غیرمسکون رسید صدای قدمهایی که اورادنیال میکرد ، تند ترشد ولی شیبیل هنوزهم بروی خود نمی آورد. فکر میکرد اگر بدویدن شروع کند ، از عقبش امکان فیرزیاد ترمی شد و بایسن آسانیا درآن قسمت خلوت شهرکسی بدادش نمیرسد . روی این ملاحظه قدمبارا کند تر کردوبه آواز پای تعقیب کننده گوش فراداد. حتم داشت کاری راانجام خواهد داد. ازخودش مطمئن بود .

تعقیب کننده خیلی نزدیک شده بود. قدری دیگر هم صبر کرد تا حریف بوی قریب ترشود وبعدیکیاره بسوی اوگشت وپامشت سنگین خود ضربت کشنده ودمهشی بچنانه - باریک مردك حواله کرد. بعد پارستپایش وبرا بیاین کشیده ضربت دیگری روی الاشته اونواخت. کاردی که بدست مردك برای يك لحظه درخشیده بود،رها شد و آنسوی تنه اش فرو افتاد. شیبیل لگد سختی هم روی عینك زانوی مرد زد وبدین ترتیب به مقاومت اوکاملا پایان داد. مرد ازجا نمیتوانست بجنبه گویا استخوان کمرش شکسته بود. یقه اش را گرفت وپشت او را بدیوار تکیه داده پرسید:

- کی هستی، چه میخواهی ؟  
وقتی دید مردك جواب نمیدهد سیلسی کشندهیی بروی اوزد وناشناس درحالیکه از شدت درد نفس نفس میزد جوابداد :

«بلوخ» بلوخ بزرگ می خواست پولهای ترا برایش ببرم»  
شیبیل گفت :  
- ولی مرد بدشانسی هستی .  
بعد خودش را درسایه قرار داد وچهره مرد ناشناس را یکبار دیگر بدقت نگاه کرد.

مردك قیافه عادی داشت. البته اش معمولی وگفتشپایش هم نمیداشت بود. درجیبش هم مقداری سگرت عادی و ۲۰ فرانک سویسی وجود داشت. مرد کوچکی که درمغز کوچک خود افکار نادرستی پرورده بود. آنوقت سیمای شیبیل روشن شد وبالحقی شوخی آمیز خطاب به وی گفت :

- تراز اول هم چندان شانس نداشته ای. بعد رشته کوچک و تیزی را ازجیب درآورد وعلی الرغم فریادیاس آمیزاورشته رادریپهلوی چپ مردك فروبرد. مردك زانوانش خم و بعد سراپا روی زمین دراز شد. شیبیل رشته خودرا ازقلسلب او بیرون کشید وبعده ازآنکه باجاکت مرده پاکش کرد. درجیب خود قرار داد. نگاهی به لباسهای خودش افکندکه میادا خونین شده باشد. همه چیز درست بسود او میدانست که اگر رشته ازناحیه پهلو فرو برده شود، خون زیادی بیرون نمی زند .

آنگاه شیبیل بسوی عمارت مخروبه و قدیمی حرکت کرد. درویترین دکان طبقه اول پلاک «ت.ک» سونگ. عتیقه فروش را بنظر آورد تصمیم گرفت به سونگ ازمردی که چندلحظه قبل کشت، حرفی نزند. شاید سونگ ازین حادثه خوشش نمی آمد .  
شیبیل زنگ در را بصدا درآورد. یک نفر چینی که اندام ورزیده و قدی کوتاه داشت بروی او دررا باز کرد. وقتی شیبیل خواست چند کلمه چینی را که آموخته بود بسا کالات بیان کند، مرد چینی بخنده درآمد ودر عین حال ازمقابل درکنار رفت تااو داخل شود. او ورهتمایش بسوی انتهای دهلیز حرکت کردند. شیبیل پیش وچینائی بدنیاال او بود. شیبیل یقین داشت مرد آرامی که دنیاال او می آمد يك تپانجه آماده درست دارد .

وقتی مقابل يك دربار رسید، داخل شد. سونگ درآنجا منتظرش بود. سونگ ازاهالی چین شمالی معلوم می شد. قامتی بلندورنگی قهوهیی مشخصه او بشمار میرفت. لباسی شیک بسبک ایتالوی ها دربرداشت وگل سرخی روی یقه اش جلب توجه میکرد. با داخل شدن شیبیل ازجا بلند شد. يك لحظه بسوی تاز وازی نگریست وبعده پیش آمد :

دوست عزیزم، دیدن تو از نزدیک یکی از آرزوهای قلبی من بود وبعده دست شیبیل را گرفته او را بطرف روشنائی کشید وافزود :  
- تیريك میگویم قیافه جالبی برای خودت درست کرده ای شیبیل سپس عکسی را که ازشیبیل به او فرستاده بودند، ازروك میسر کشیده نگاهی به عکس ونگاهی به شخصی که روبروی اوستاده بود. افکند. آنگاه سری ازروی حیرت جنبانیده گفت: واقعا شکفتی آور است. يك انگلیس بشمام معنی خوبشیبیل بگوبه بینم وپسکی میل داری یاگوکا؟  
- کنیاك بهتر است .  
صدایش اندکی سرد بود .

- معذرت می خواهم. تصور میکردم مثل قهرمانان کینگ اکت خواهی کرد .  
بعد روبرود سومی که کنار درایستاره بود گردانیده بزبان چینی چیز هایی سفارش داد آنمرد خارج شد وچند لحظه بعد بایک بوتل کنیاك ودوگلاس برگشت. آنها را روی میز جابجا کرد وخودش دوباره بیرون رفته مردوم صحبت را تنها گذاشت. سونگ مردو گلاس را بر کرده به شیبیل تعارف کرد بنشیند. سلامت هم يك يك جرعه نوشیدند. سونگ شروع کرد :

- این چیز کوچک که بمن فرستاده یسی علاقه ام را جلب کرده است شیبیل درحالیکه جرعه جرعه ازمشروب خوردا می نوشید، جوابی نداد. توگوئی اصلا ذهنش آنجا نبود. سونگ ادامه داد :  
- جدا خوشم آمده است. چیزی است که درآرزوی آن بودم .  
- آه که اینطور ؟  
- شاید تو ارزش این چیز را بخوبی ندانی اساسا برای ارزیابی آن یکدنیا معلومات لازم است .

سپس ازجا بلند شده روکی ازالماری را کشود وقوطی وزین اماگرجکی را روی میز برار داد. بعد ازمیان لوازم مختلف الماری پارچه کوچک آهنی را بیرون آورد که بشکل مخروطی درست شده بود وقتی سونگ سران آنه را بطرف قوطی قبلی پیش برد صدای جرق جرق ازداخل قوطی شنیده شد. هر قدر آنه را نزدیکتر کرد آواز جرق جرق بلندتر گردید. سونگ گفت :

- این مخلوطی ازیورانیم وکوبالت است که میلیونها دلار میارزد میتوانی بگوئی آنرا ازکجا بدست آوردی ؟  
شیبیل جوابداد: درقله يك کوه واقع درحرم. آنوقتها يك مامور ورزیده در آنجا داشتم. فعلا از نزدیکان فاکسوس ملیونراست و دختر امیر حرم نیز دراختیار اوست. بهمین زودبیا قرار داد را روبراه میکند زیرا امیر عجله دارد هرچه زودتر مال را بفروشد .

سونگ گفت: خیلی خوب شد. ماجه وقت میتوانیم آنرا بخریم چه این سودا نفع زیادی برایش و تو خواهد آورد وازفروش آن ماهم ملیونر خواهم شد .

شیبیل باردیگر بسکوت پرداخت. ولی سونگ جوان حرکتی ازروی ناراحتی نکرد و سبب نزدیکی مخروط کوچک به قوطی دیگر گردیده صدای بلند جرق جرق هر دو را دچار وحشت ساخت. سونگ به عجله ازجا بلند شد وآنهارا درطبقات جداگانه الماری خویش جاداد تا ازخطر احتمالی دور باشند. سپس سونگ که ازسکوت ممتد همکارش ناراحت معلوم می شد بالحقی التماس آمیز گفت: شیبیل آیا تو - میل نداری در بدست آوردن این ثروت لایتنهای باتو شریک و همکار شوم ؟ آخر اگر تو معدن را بلدی من طریقه فروش بهتری آنرا میدانم .  
نگاه حریف او بصورت شیبیل میخکوب ماند .

شیبیل خندید واین خنده احساسی رادرد او بیان میکرد که از شخصیت مهم بودن نشأت میکند. خیلی سردوق آمده بود:  
- طبیعا من سعی خواهم کرد تمام آن در انحصار شرکت من وتو باشم. ولی يك تگرانی وجود دارد که چون درساحات نزدیک حرم



تفصصات نفتی تقریبا نتیجه داده بنابراین هوشیاران انگلیسی از آنجا دست برنخواهند داشت. بعید نیست معدن انحصاری ما ونورا نیز در بدست دراختیار خود بگیرند و برای ما جزاه وافسوس چیزی باقی نگذارند. البته در حال حاضر خطری نیست زیرا آنها بیشتر صنایع نفتی شرفیمانه سرگرم اند و باین ساحت التفات جدی نمیکند اما قبول سراسر احتمالی شرط تجارت است وما باید سعی کنیم در عمل پیشقدم باشیم وهرچه بیشتر استخراج کنیم بیشتر ثروتمند خواهیم شد .

سونگ حریفانه گفت: تو بیایور ومن بهر قیمتی که دلما بود آتش میکنم مطمئن باش .



«سوی ون» از زندگی خود راضی بود آرامش و آفتاب را غنیمت میدانست وسواحل زیبا و آفتابی بیروت این نعمت را بدیغ به او عرضه میداشت .

بعدهم تکسی مرسدس بنز در خدمت او بود تا بورا بگردشگاه های دلفریب، رستورانهای ساحلی، سوپرمارکتها و قهوه خانه های خیال انگیز و مرموز ببرد ویاورد. این ظاهر امر بود. ولی حقیقتا همه این خوشبختی و راحتی جنبه نمایشی وتصنعی نداشت ؟

در حالیکه دریکی از قهوه خانه های ساحلی نشسته وپسکی وسودا می خورد باین چیزها فکر میکرد. در عین حال نگاهش روی تن و بدن های سپید، قهوهیی و برنزه شده زنان زیباروئی می لغزید که درحاشیه پلاژ خرامان خرامان و بیخیال قدم میزدند یا زیر چتر های رنگارنگ آفتابی دراز کشیده بودند. آیا این مناظر لذت بخش بیک دنیا نمی آرزید؟ سوی ون اینرا ازخودش می پرسید وی شبیه جواب آن مثبت بود. علاوه لبنان برای او عاری از تنگنا وخطر بود وبیش از هر چیز دیگر ازین امنیت لذت می برد .

موقعیکه سایه پی برای او افتاد، سر برداشت وبیلا نگرست کسی پهلوئی او ایستاده بود چهره آشنائی بود زیرا عکس او را از مدتها درجیب داشت وازینبیه مشابیهت بحدی دچار حیرت شده که نفسش را بزحمت بیرون داد. شیبیل گفت: سلام مارک. دیر که نرسیدی؟  
- خیر . . . خیر . . . بچه مناسبیت؟ بنشین

لفظا :  
شیبیل نشست. روی مایوی خودش یک بالاپوش مخصوص پلاژ در برداشت. رنگ وجودش به چاکلیت های شیردار میمانست. بلند، باریک وعضلاتی بود. در میان سینه و بین دورشته قهقهه هایش يك قسمت وجودش نقطه سبیدی را نشان میداد می شد فکر کرد خاطره يك پلاستر قدیمی یا جای سوختگی پاسگرت باشد.

مارک سوی ون، بدان نقطه خیره شد ولحظه بعد دوباره بچهره اش نظر دوخت. باورش نمی آمد .  
به تمام معنی يك قیافه انگلیسی. عاقبت آنچه را فکر میکرد بزبان آورد :  
- شیبیل، من بچشمان خودم نمیتوانم اطمینان کنم .  
شیبیل خندید. خنده اش هم مثل چهره اش عوض شده بود. گفت:

- در سوئیس بهترین جراحی پلاستیک میکنند و سبب من یکی از بهترین جراحان رسیده بود. کاملا تغیر کرده ام، نیست مارک؟  
- آنهم چگونه تغیری. چنین چهره ای را در کجا میتوانی به بینی؟ شاید درآورد، شاید بقیه در صفحه ۶۳



# هزار و يك پ

**در مجلسی چند نفر از دوستانم**  
 راجع به اولاد های خود و شیرینکاری های شان صحبت میکردند ، مادر ها شکایت می نمودند و پدر ها راجع به اینکه گذشت زمان چقدر تغییر در روحیه اطفال وارد کرده است داد سخن دادند یکی میگفت: بخدا طفل امروز با طفل دیروز مقایسه نمیشود، وقتیکه ما طفل بودیم هیچ چیزی را نمی فهمیدیم حتی در ۱۲ سالگی به اندازه طفل شش ساله امروز چیز نمیدانستیم. سوالات عجیب اطفال بعضا انسان را به شگفتی می اندازد برآستی وقتی که ما خرد بودیم آنوقت معمول نبود که به هر سوال اطفال پاسخ گفته شود ، بیشتر والدین قهر میکردند و اطفال را از فکر کردن به هر چیزی باز میداشتند .



گرم همین گفتگو بودیم که بچه پنج ساله یکی از مهمانان که در بیرون با سایر اطفال بازی می کردند وارد سالون شد، او کلاه شیو به سر داشت و لباس های مثل کاوبای های امریکایی بود به مجرد داخل شدن بخانه تفنگچه پلاستیکی خود را کشیده بطرف مهمانان نشانه گرفت و ...  
 تپو تپو تپو تپو ...  
 پدر طفل گفت :  
 نگاه کنید ... اینست نتیجه بردن این پدر... به سینما.  
 بمجردیکه يك فلم کاوبای را دید ما را مجبور ساخت که برایش

تفنگچه پلاستیکی بخریم و رخت و لباس کاوبای بسازیم .  
 درین اثنا یکی از مهمانان دیگر گفت :  
 بعضا حرف های اطفال آنقدر غیر منتظره و عجیب است که انسان نمیداند چگونه حرف او را ما ست مالی کند و جبران نماید ، همین چند روز پیش در نزدیکی پل باغ عمومی با یکی از دوستانم مواجه شدم که او را چندین سال ندیده بودم باید اضافه کنم که طفلم هم همراهم بود و من همیشه از راه باغ وحش می بردم و گاهگاهی شوخی هایی میکردم .  
 دوستم بعد از احوالپرسی برای اینکه طفلم را ناز دوده باشد دستی برویش کشیده گفت :  
 جان کاکا... نامکت چیست ؟  
 طفلم گفت :  
 شمیم .  
 - کجا میری ؟  
 - ما باغ وحش میریم .  
 - جان کاکا ... مره همراهت باغ وحش نمیببری ؟ طفلم دفعتا در در جوا بش گفت :  
 - نی ... هنوز برای شما قفس نساخته اند ... دوستم تکان خورد و من در حالیکه از شرم سرخ شده بودم کوشیدم موضوع را عوض کنم .  
 يك نفر دیگر از مهمانان قصه کرد :

نظر انداخت و دختری را در کوچه دید...  
 بقید ما چرا را خودتان میتوانید حدس بزنید .  
 گرچه این تحفه مالایق احسان تو نیست بازگار بست که از ما بشما می ماند  
 دوست عزیز بنام محمد یعقوب ایوبی يك قطعه عکس خود را با يك مضمون دور و دراز به اداره



مجله ژوندون فرستاده بودند تا نشر کنیم ، در عقب عکس شعری که در فوق از نظر تان گذشت نوشته شده بود و بعد دو باره خط زده شده بود چنین فهمیده میشد که ایشان این عکس به کس دیگری داده شد برای وی نوشته بودند بعد عکس شان دو باره بدست خود شان رسیده و آنها آنرا همراه يك

مضمون به مجله ژوندون فرستاده اند اینکه در اول عکس خود به چه کسی فرستاده اند بما مربوط نیست مساله شخصی شاست کنجکاوی زیاد هم درین قسمت يك نوع فضولی خواهد بود پسر حال چون مضمون شان با همه شیوایی دور و دراز بود در دوروی کاغذ نوشته شده بود و از جانب دیگر مطالب آن تکراری بود نتوانستیم آنرا نشر کنیم . باز هم بخاطر اینکه نگویند سر مندوك ژوندون ناچوان بود عکس شانرا چاپ کردیم امید است این دو ست عزیز گاهگاهی برای ما مضمون بنویسند و یادی از ما بکنند ... در ضمن خوبست که آن شخص یعنی کسی که عکس دوست ما را دو باره بوی مسترد کرده بداند که محمد یعقوب جان ایوبی کم آدم نیست عکسش را نشر کردیم . به امید همکاری های ایوبی جان بامجله ...

گهتر فلم هندی را میتوان دید که رقص و خواندن نداشته باشد و شاید علت پر فروش بودن فلم های هندی در بازار های ممالک شرق همین چیز باشد سینه های هند مثل اینکه گنجاندن صحنه های رقص را جز حتمی يك فلم میدانند یکی از دوستانم که بالای این مساله انتقاد میکرد و میگفت با بقیه در صفحه ۶۲

طفل پنج ساله ای دارم که يك روز آتش جنگ شدید ی را بین من و خانم روشن کرد .  
 من روز نامه را مطالعه میکردم و زخم تازه جای آورده بود ، پسر پنج ساله ام از کلکین خانه به کوچه نگاه میکرد ، دفعتا صدا کرد :  
 باباه جان .. باباه او نه همو قندول گفتم : چی ؟  
 - او نه همو که دیروز گفته بودی زخم کنار کلکین رفت و به کوچه



## شاک چیست و چه علل دارد؟

اعراض شاک کدام و چطور با این مریضان رفتار شود.

شاک عبارت از حاکت نیست که دوران خون در تمام بدن خصوصاً انساج محیطی و دماغ تأمین نگردیده و این عدم تأمین یا از اثر تنگی در مقدار خون و یا از اثر توسیع شراین و آورده بوجود آمده که در نتیجه اورا انساج و اشتعال آکسیجن به حجرات مختل گردیده و اعراض شاک تظاهر میدارد که اگر تداوی و معالجه نگردد بزودی بحیات مریض خاتمه میدهد.

علل و اسباب شاک زیاد لاکن مهمترین علل آن که همه روزه مابیه آن موجه هستم ذیلاً تقدیم میشود.

۱- شاک های تزفنی: عموماً میت این نوع شاک زیاد و کثرت بیشتر دارد از اثر خو نریزی های داخلی و خارجی که بواسطه صدمه و جراحه با آلات قاطعه و تصادفات ترا فیکمی و غیره بوجود می آید مقدار زیاد خون ضایع گردیده و مقدار باقی مانده خون نمیتواند

سبب اروا و انتقال مقدار کافی آکسیجن با انساج و حجرات گردد و شاک با اعراض آن ظاهر میشود.

۲- شاک های تر ضیقی یا ضربوی: درین نوع شاک از اثر تر ضیق شدید که سبب تخریب عضلات و کثر استخوان های مختلفه بدن میگردد تخریب انساج و تخریب الیاف عصبی و درد شدید شاک پیدا میشود.

۳- شاک های عصبی این نوع شاک از سبب حاکتات عصبی پیدا میشود که شخص بصورت آنی بیک ضربه روحی مبتلا گردیده مثل خبر بسیار بد و یا خبر حاکتاتیکه مریض از آن بسیار ترس دارد که بنام شوک های عصبی یا روحی یاد میشوند.

۴- شاک های برقی: شاک ها با تطبیق بعضی ادویه مثلاً پنسلین و انسولین شاک ها از اثر ضیاع سیروم

و یا پلازما خون مثلاً در موقع اسهالات شدید و یا سوختگی ها و غیره.

اعراض شاک: درموقع شاک ضربان قلب سریع یعنی تعداد نبض از ۷۵ مرتبه فی دقیقه بیشتر می گردد. نبض خیطی یعنی حبس نگردیده فشار خون از ۱۲۰ تنزیل نموده عرق سرد در تمام بدن و مخصوصاً روی کف دست و پیشانی پیدا و وجه مریض خا سف بدن آن سرد و مریض دلیدی دارد تنفس در مریضان ابتدا سریع و بعداً عمیق میگردد مریض ارای عطش شدید بوده در ابتدا مریض با هوش بوده لکن بعداً بیهوش گردیده و این ضیاع شعور و خامت مریض را اعلام میدارد.

قبل از اینکه طبیب بیاید و یا مریض به شفاخانه انتقال یا بداهت مات و قایوی و حفاظوی ذیل اتخاذ گردد.

اگر شاک از سبب خو نریزی بوجود آمده و این خو نریزی از باعث جرحه اطراف علیا و سفلی یعنی دست و پا ها باشد نخست از همه گوشش شود تا خو نریزی توقف نموده و جرحه توقف نموده و جرحه توسط یک تکه گاز معقم و پاک خوب فشار داده شود تا از جرحه خون خارج شود و یا اینکه توسط کدام رابر طویل و یا کدام پارچه تکه قسمت بالاتر از جرحه خوب بسته شود تا مانع خو نریزی گردد و باید بخاطر با شد که هر نیم ساعت بعد پارچه رابری یا تکه صرف برای چند دقیقه محدود باز گردد تا نوا حسی پائینتر از جرحه ارواء گردد و انساج تموت نکنند.

و مریض از هوای تازه تنفس نماید در صورتیکه شاک بواسطه تر ریسق و یا کسر بوجود آمده باشد مریض آرام بوده و جای شکستگی بدن مداخله ثابت نگهداشته شود و فوراً به شفاخانه انتقال یا بدد

شاک های عصبی و روحی مریض باید آرام در بستر بخوابد از ننبهات و تخریسات عصبی جداً جلوگیری شود و باید برای مریض از مسکنات عصبی داده شود در واقعات جروح داخلی و پارس و یا کسور اگر مریض بو ضعیف نشسته یا ایستاده باشد خطر ناک است در صورت مشکلات تنفس راس و صدر مریض بلند نگهداشته شود در غیر آن در زیر پاهای مریض در روی تذکره و یا فرش با لشت مانده شود تا اطراف سفلی نسبت علوی بلندتر بوده و جریان خون بیشتر طرف راس و صدر حرکت کند که نهایت ضروری و حتمیست.

برای حفظ حرارت بدن مریض پوشانده شود و حرارت با یدمعتدل باشد در موسم گرما پوشانیدن بدن ضرورت ندارد تطبیقات گرم در از قبیل مشکوله و تکر گرم در وقایع شاک عموماً مضر میباشند صرف در موسم بسیار سرد برای جلوگیری از برودت بدن استعمال شده میتواند خلاصه از تطبیق حرارت اضافی در وقایع شاک جداً احتیاط گردد صرف حرارت بدن بدرجه ۳۷ درجه سانتی گرت محافظه گردد.

دادن مایعات در شاک مفید میباشند در صورتیکه مریض بیهوش و یا نیمه بیهوش جروح بطنی و غسیان نداشته باشد آب صحی عادی که نه گرم و نه سرد باشد بهترین مایع میباشد بعضاً از اثر ضیاع خون مریض عطش داشته متدرجاً کم کم آب داده شود.

بالاخره در وقایع شاک نرف کنترل شود کسر مرا قبت گردد سوالات بیجا و بی مورد از مریض نشود که مضطرب و نارام میگردد حتی الو سع گوشش شود تا مریض استراحت جسمی و دماغی داشته و در انتقال وی به شفاخانه و یا احضار طبیب اقدام فوری بعمل آید.



# مسافرت

ایوان پتروویچ هنوز جوان و بقدر کافی سختگیر و عادل بود او همیشه سنگین و بدون عیب لباس میپوشید. صورت جدی او را یک زیش مد روز زینت می بخشید. بانگهای خونسردانه و چشمان سرد ، با بیان احترام آمیز ولی محکم ، او افتخار آمرین و امید تمام اداره کل را جلب کرده بود.

منتها به این جوان هنوز موقع ثمربخشی میسر نشده بود ، تا بطور قطعی آیندرا تسخیر کند ولی از آنجا نیکه او تحت حمایت سدنوویت قرار داشت پس فرصت هم نشان دادن چهره اش او را معطل نساخت. در یکی از روز ها حضرت اجل ، ترش رو با قدمهای تندی داخل ریاست شده و راسا بطرف اتاق کارش روان شد. درین راه بطرف ایوان-پتروویچ به نحو اسرار آمیزی سر جنباند.

ایوان پتروویچ بیچ با چهره بازو خوش آیند و آمادگی کامل با قدمهای محکم داخل اتاق شد. امر دست بکمر او حلقه کرده و نیمه دوستانه و نیمه حمایت آمیز بطرف کلسین بردش. آنجا عینک دماغی خود را با ناظم جابجا کرده، ایرو هارا بالا زد و پالپ زیرین خود قبایه معناداری بخود اختیار کرده و یاد او انگشت از دگمه واسکت زیر دست خود گرفت. تمام این علامات شاید از نظر یک آدم غیر مطلع هیچ معنی نداشت، اما مژده میداد که صحبت نااندازه شکل اسرار آمیزی به خود میگیرد.

... ام ... می بینی جانم ، رئیس پالحن موقر ادامه داد ، شما یک وظیفه جدی پیش رو دارید. بگذارید این کار برای شما مثل که می گویند... آوه، چه نام دارد؟ آه، یک سنگ زیر آبی باشد یا همین طور ؟

ایوان پتروویچ فکر واقعی امر خود را فهمیده و خمو شانه گردن خم کرد.

**دوهمین روز ها من یک نامه بسی امضاء دریافت کرده ام مهر بانگی کرده نگاه کنید...**

یک سوء استفاده را مشکوف میسازد. شما می دانید ما درجه موقیمت هستیم؟ از یکطرف نباید بدون توجه گذاشت، اما آخر در انتظار زاهر شدن هم امکان ندارد. چطور میتویسی وبعد خودت متاثر میشوی. شما میفهمید، در این کار باید سر سری نبود، آخر باید آگاه بود .. آوه ... چه اسم دارد.

... حضرت اجل، مانور کردن ؟

... درست، درست... و شما بروید... اما نه بشکل رسمی ، به اصطلاح بطور غیرمربی... بلی خود شما میدانید که در آنجا چه احوال است .. این نامه را هم با خود بگیرید، بفرید، خواهد خورد... در آن همه چیز مفصل توضیح شده است

ایوان پتروویچ بیچ حرکت کرد. مسافرت طولانی بود و او وقت کافی داشت که پلان عملیات آیندرا خوب بر رسی کرد. او قلبا امر را تحسین میکرد که این وظیفه مشکل رابه او سپرده و نه به کسی دیگری. او مجبور بحسبت بین عدل و رسوائی مانور کند. ایوان پتروویچ در اینگونه مواقع بی همتا هست.

«اگر حقیقت گفته شود، این اولین فرصت در زندگی او بود، زیرا دیرزمانی نمیشد که از یک موسسه ممتاز فارغ شده بود و او دقیق و پاك و امن هست . بعضی اشخاص را بر فریاد زدن احقانه به رحم میاوردی- دیگری را بانان چاشت نرم میسازد و سومی را از راه اعتماد بنفس بدراه میسازد .

ایوان پتروویچ بیچ شرافتمند هست. او با تقواء خشک و طبیعت انسانی را خوب میشناسد.

از راه بدر کردن او آسان نیست . طبع او هیچکاری بکنای این پرسویوکف که حسابات پولهای انتقالی را نشان نداده، ندارد. از همه مهمتر، بر قرار ساختن اصل عدالت میباشد که بر هم خورده است . در حقیقت در این بازرسی قریب الوقوع او مجبور به بازرسی بعضی اسناد و حساب پول های باشد . این هم یک گوشه ناخوش آیند وظیفه است .

ایوان پتروویچ شنیده بود که در دنیا دو دفتر حسابداری ایتالیایی وجود دارد. که کلمه ترانسپورت در اخیر صفحه نوشته میشود و بایک خط درشت نشانی میگردد . بیشتر از این دانش او در این قسمت گسترش نداشت . آری این موضوع آنقدر هامهم است . ایدانتها لازم است که این پرسویوکف اسرار آمیز بدون معطلی بدست بیاید . تا با رفتار خشک و بیفرس پرشکوه او را میسپورت بسازد .

وبعد او خودش همه چیز را که لازم است نشان خواهد داد. هر چه که گویم فهم مردم برتری بزرگی است. و آن دست کسی خواهد بود که از آن استفاده کرده بتواند .

بدین شکل ایوان پتروویچ در روز و شب اول تنها عادی بود، ولی در روز دوم با اثر تکان و خستگی راه عصبانی شد.

پرسویوکف ناپیدا نمیدل یک دشمنی شخصی او گردید که قابل شنیده ترین گوشمالی بدون معطلی بود .

بالاخره قطار متوقف شد ایوان پتروویچ بکس خوش ساخت خود را گرفت (او خوش نداشت بکاری که خودش قادر به انجام آن میباشد پول خرج کند) عینک دماغی خود را گذاشت و به چهره خود چنان تصویر بزرگ با مهابت داد که همه روزه در چهره آمر خود میدید . او از قطار فرود آمد .

ایوان پتروویچ هنوز هم قدم نرفته بود که از عقب خود آواز کسی را شنید .

... اگر اشتباه نکنم، ایوان پتروویچ هستند. ایوان پتروویچ هنوز رو برنگشته اند بود که همان آواز ادامه داد :

... افتخار دارم خود را معرفی کنم: پرسویوکف. آواز اوشیرین ، صمیمانه و در عین زمان پرتاگرد بود .

ایوان پتروویچ در مقابل خود یک جثه تنومند، ناموزون مردانه را دید که صورت چار کنجش را یک بینی به شکل کجاو و وطنسی زینت داده بود. لب های ضخیم اش بایک تبسم چاپلوسانه روی هم جمع شده بود ، اما چشماش از زیر بلك های آویزان بالا ایاش عاقلانه و کنجکاوانه نگاه میکرد .

... مرانی شناسید - پرسویوکف در حالیکه دست ایوان پتروویچ را گرفته و با حرارت آنرا میفشرد، ادامه داد .

... آخر مایک روز در پترزبورگ با هم ملاقات کردیم .

... خواهش میکنم مرا ببخشید، ولی من اصلا بخاطر ندارم .

... اخ، چطور امکان دارد، به این جوانی ، اما از خاطر برده اید .

... من افتخار ملاقات شما را یاد منسزل (تروخاچیف) و یا اگر اشتباه نکنم در منزل (بروتویوف) داشتم .

اگر چه انسان جوان بقدر کافی ایوان پتروویچ را در یک حالت بی تصمیمی قرار داده بود ،

اما برای احتیاط او بی فایده نمی دانست که به چهره خود نمودیک چیزی مانند شکستن خوشی ابتدی بدهد .

خدا بهتر می داند ، ممکن است حقیقتا با هم ملاقات کرده باشیم .

هجوم دشمن بالای او چنان غیرمنتظره بود، چنان غیر موافق با تمام تنوریا نظامنامه های جنگی بود، که ایوان پتروویچ را در همان مرحله اول از میدان بدر برد .

پرسویوکف متکبر و فعال با سرعت عمل و آداب معاشرت خود سرانه ای میدان را متصرف شد و باید اعتراف کرد که بسیار برق آسا متصرف شد .

یک پسر لنگ دراز در کرتی کاراخی بکس برآزد دست ایوان پتروویچ گرفت و بعد از دو دقیقه ایوان پتروویچ خودش را کنار پرسویوکف بالای سورتیه سبک نشسته دید که دو اسب تندرو درجه اول که جالهای آبی آنها را پوشانیده بود بسرعت راه میسپود .

پرسویوکف مانند بلبل سر حرف آمده بود. معلوم میشد که او امروز مطلقا اتفاقی به استیشن قطار آمده است، «هوای خورده» . او بسیار خرسند است که ایوان پتروویچ محترم را می تواند از سرمای ناخوش آیند چاپارخانه هانجات ببخشد .

ایوان پتروویچ بیشتر خلموش بود. از سرعت حرکت همیشه کمی خالش بهم میخورد، او در یقه بالا زده بالا پوشش فرورفته و از دون خود را سوهان میزد. او لا برای اولزم بود به سلام های پرسویوکف تا اندازه لازم خشک جواب بدهد و به هیچ نوع از انواع نباید با او درت میداد . در تانی او به حیرت ماند که چگونه همه وقایع به این سرعت اتفاق افتاد و برای (محاصره کردن) و در همان بستن حتی یک کلمه هم پیش او پیدا نشد . در لحن ملایم و روش محبت آمیز پرسویوکف یک چیزی بود ، آنقدر آشکار و باطمینان ، که مقاومت اصلا برایش غیر ممکن بود. ایوان پتروویچ بایک تکان دست زمام اندیشه رابه سر نوشت سپرد .

گادی ران اسپه های تندرو را در سمت مقابل منزل پرسویوکف متوقف ساخت . یک عمارت ساده، بدون جلال ظاهری، اما از قرار معلوم ساختمانی موافق با احتیاجات زندگی و آسایش همیشگی بود. از همان خانه های تریک اریایی که گذشته نظیرش به کثرت دیده میشد . شما میفهمید که پرسویوکف با آواز برآز مهربانی و گرم ایوان پتروویچ را مخاطب ساخت - ممکن است در خانه من بعد از این همه زحمت سفر کمی رفح خستگی نماید.

... خیر، خیر، عاجزانه از شما اظهار امتنان میکنم، ایوان پتروویچ با حرارت اعتراض کرد برای من قطعا قدغن است .. برای من آنجا... کارهای مختلف است .

این آخرین تجربه بود که ایوان پتروویچ برای اعلان استقلال خود کرده . پرسویوکف چنان شیرین و چنان سنجیده قبولان، که او باز هم تفهیم چگونه مجبوره اطاعت شد .

ایوان پتروویچ با تمام انکار و معذرتها، تقریبا از سورتیه برداشته و به خانه برده شد و بر علاوه زیر بازوهایش را گرفتند : از یک جانب صاحب خانه و از جانب دیگر پسر لنگ دراز در کرتی آبی گا زاشی که بکس را نقل میداد.

پرسویوکف مبهمان خود در ادر یک اتاق متوسط و روح رهنمایی کرد- ممکن است از من آزرده نشوید، اگر شما را برای یک دقیقه تنها میگذارم .

او رفت . ایوان پتروویچ وقتی تنها ماند - بدقت خانه را از نظر گذشتاند . اتاق با هزینه زیاد و ذوق عالی میله گردیده بود. میل گران قیمت از چوب سرخ . اینجا و آنجا چند گلدان گل و چند تابلو رنگ روغنی نسبتا به اتاق یک هم آهنگی زیبا بخشیده بود .

ایوان پتروویچ اعتراف کرد، که محبت از حد زیاد پرسویوکف، و طولانی شدن غیبت او نشانه این است که غذا در حال چیده شدن است . میز است . فرض میکنم که او میتوانست فرار کند . تنها کلاه را گرفتن و برآمدن . اما چون یک سلسله خطاها را مرتکب شد، یک گناه دیگر اضافه بر دیگران ابداء اهمیتی نخواهد داشت . و چون او احساس گرسنگی شدید منگرد، پس این طرز قضاوت کسی آرامش ساخت . بکلی راحت میشد، اگر این سوال غیر قابل حل را میفهمید که : آیا پرسویوکف بر حسب تصارف به استیشن قطار آمده بود، یا کسی او را قبلا آگاه ساخته بود .

بعد از چند دقیقه بیان دلننگه درب صاحبخانه به همراهی یک خانم موسیاه و باریده ظاهر شد .

... اجازه بفرمائید شما را با خانم معرفی بنمایم ...

ایوان پتروویچ طوری تعظیم کرد، مثلیکه همیشه به خانمهای زیبا سر تعظیم فرود میاورد. تنها با سر بدون خم کردن پشت . یکسی از آشنایان او، سوار نظام محافظ ، خیلی زیبا این تعظیم را ادا میکرد .

... در اولین مرحله آشنایی ، من مجبورم از پیش شما طلب معذرت کنم. او این کلمات را بایک نزاکت جدی که در اینگونه واقعات برایش عادی شده بود، ادا کرد- من همین الان از راه رسیده ام .

... و شما هیچ لزومی ندارد معذرت بخواهید، خانم موسیاه اعتراض کرده ادامه داد هر قدر بی تکلف همانقدر بهتر. تنها بخاطر داشته باشید که شما در پترزبورگ نی، بلکه به یک ناحیه دور افتاده آبی مبهمان دوستی هستید... خانم خندید . آوازی که از سینه اش بیرون شد، زیر و بسیار خوش آیند بود . اما خنده اش آهنگ داز، پرتاثر و لطیف بود. در حال رد و بدل کردن جلات با ایوان پتروویچ، خانم هیچگاه نگاه خود را از چشم او برنمیداشت . از همین نگاه های کنجکاوانه، مودبانه و کمی پرنوازش ایوان پتروویچ نتیجه گرفت که ثمره تأثیری که از خود بالای خانم بجا گذاشته بسیار مساعد است .

در آن میانه پرسویوکف که باز برای یک دقیقه غایب شده بود دوباره به اتاق ظاهر شد و آنها را بالای میز غذا خوری دعوت کرد .

... این غذای ساده و لفریبانه را ببخشید - پرسویوکف این را گفته و بایک احترام ایوان پتروویچ را که کمی خجالت میکشید مجبور ساخت بدر و از اول داخل شود.

اکنون ایوان پتروویچ بسیار کم مقاومت کرد. غذای ساده عبات بود از صدف های ماکول بریان شده، یخنی بایک نوع سبوسه های خوش مزه که در ذهن آب میشد، گوشت سرد ماهی تاس، مرغابی وحشی، و میز بدون نقص

# اینتیجه

مترجم: ولی لطیفی

قطره از لیکور غلیظ و کلوگیرا نوشید . شب زمستان بطور مشهور تاریک میشد . نور سرخ رنگ شعله های بخاری دیواری در صحن اتاق بالای آئینه و روی سقف میلرزید . سایه های عجیب و غریب تخیلی لرزیده و با هم مفشوش میشد . یک رخوت شیرین و گرم تن او را فرا گرفته بود .

ایوان پتروویچ سیگار را پیش بینی آورده و دور عطراگین آنرا با شگفتیهای شگفته ای بینی اش تنفس میکرد . حضور یک زن زیبا ، که هر لحظه بیشتر او را مجذوب میساخت ، همراه با راحت لذت بخش بعد از غذا ، او را بکلی نرم ساخته بود . او آهسته گفت :

- وضع عجیبی است . هیچ چیز انسانها را بهم اینقدر نزدیک نمیسازد ، مانند بخساری دیواری و فضای نیمه تاریک . چرا اینطور است ؟ پرسویکف در سایه های بنه های زینتی اصلادیده نمیشد . در ختم کلمات ایوان پتروویچ - پرسویکف خود را خم کرده تا قدح میهمان را پر کند . وضعا بطرف چهره او نظر انداخت . نگاه او دقیق و آزمایش کننده بود . مانند طبیعی که محتاطانه بعد از نوشیدن داروی تازه برای مریض خود عکس العمل او را مشاهده میکند . ایوان پتروویچ خودش جواب سوالاتش را داد .

- من فکر میکنم همه کسانی که پیش بخاری می نشینند حالت مشابه دارند . شاید یک حالت صلح آمیز متفکر و کمی آندوهگین . بعد ایوان پتروویچ سر چرخانده و حتی چشم هار اتنگ کرد - اما از سبب روشنی - پرسویکف را که در تاریکی نشسته بود ندید .

حیاط نه روشن و نه تاریک بوی خوشی از اتاق استشمام شد ( او هوای اتاق را تنفس کرد ) یک کمی بوی عطر ، یکی کمی بوی لاک و بوی چوب پیانو گرم ، نیمه تاریک ، خواب آور ، چیزهای بخاطر زنده میشد تو گویی آدم انتظار چیزی نامعلومی را دارد .

او خاموش بود و بطرف والتیناسر کیفنا نگاه میکرد . او فکر کرد که خانم طرز صحبت او را ارزیابی میکند و دوباره نگاه نوازش گر خود را به چهره او لغزاند . اما خانم در حالیکه سر را به پشتی دیوان تکیه داده بود بدون حرکت با دست های بسته بروی سینه ، نشسته بود . ایوان پتروویچ از تمام صورت خانم تنها دهن و زیر زبانش را میدید .

- یک چیز اسرار آمیز و شاعرانه دلم میخواهد ایوان پتروویچ ادامه داده و بدون عقب نشینی به قسمت روشن چهره والتیناسر کیفنا نگاه میکرد و در عین زمان فکر میکرد که این پرسویکف «حمله گر» او را از گوشه تاریک خود با دقت تعقیب میکند .

- افسوس که شاعر نیستم . و یا چقدر خوب میشد اگر به یک افسانه طولانی و حیرت انگیز گوش فرا میدادیم و باور میکردیم مثللیکه در طفولیت باور داشتیم .

او خاموش شد . در اتاق تنها آواز سوختن ذغال بگوش میرسید . پرسویکف ناکهپان بسرعت از جاییش برخاسته و چوکی خود را پس زد و در حالیکه نرم بالای قالین قدم میگذاشت به ایوان پتروویچ نزدیک شده او را مخاطب ساخت .

- ایوان پتروویچ ، شما لطفا مرا عذر کنید . من احتیاج دارم . همین الان برای انجام کاری بقیه در صفحه ۶۷

وقتی خانم میخندید . اول خنده در چشماش میدرخشید و بعد به لبهایش سرایت میکرد . که این حالت خانم را زیباتر جلوه میداد و به تیسش رنگ یک نوع صمیمیت میداد . صرف غذا تمام شد . والتیناسر کیفنا پیش نهاد کرد قهوه را در اتاق دیگر بنوشند .

- اینست گوشه دوست داشتنی من - خانم به گوشه نزدیک بخاری دیواری اشاره کرد . بخاری دیواری که نزدیک آن یک دیوان راحت باد و چوکی بازو دار گذاشته شده بود از باری قسمت های اتاق تماما جدا بود . از یک طرف بایبانو ، و از جانب دیگر بانخل های برگ پهن پر شاخ و برگ و یک آئینه سه پله پوشیده یافته های عشقه پیچان احاطه شده بود . در همین گوشه قهوه بالیکو روسیگار ترک داده شد .

ایوان پتروویچ شرافتمند که وجدانش اکنون موجودیت خود را نشان نمیداد ، در چوکی بازو دارای عمیق فرو رفته و بالهای نیمه بسته چند

ها وقتی سر میجان میآمد که تشبیراجع به خود قصه کند .

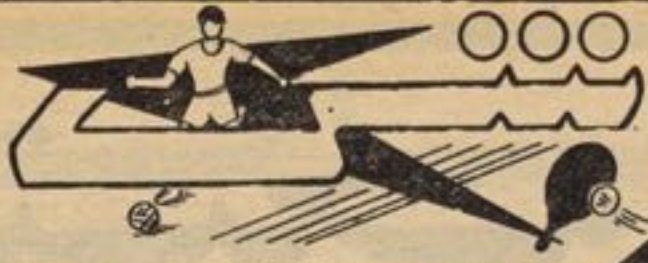
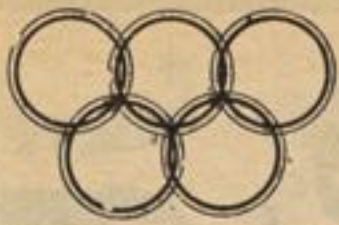
از همین سبب وقتی او را میشنیدند ، تفاوت بین زن و شوهر معلوم بود . پرسویکف با حواس پر تن گوشش میداد : گاه با دقت مبالغه آمیز ، گاه غرق در افکار خود اصلا گوشش نمیداد . اگر ایوان پتروویچ او را شخصاً مخاطب قرار میداد ، پرسویکف سراسیمه بلی ، میگفت و یا خندیده و دفعتاً علاوه میکرد .

- شما این ماهی را یکبار امتحان کنید . آنرا چه قسم یافتید ، مثل یک دسته گل .

والتینا سر کیفنا بایک کلمه هم صحبت اوراق قطع نکرد . وقتی ایوان پتروویچ سرش را به جانب او چرخ میداد خانم چشم هارا از بشقاب برداشته و با دقت به چشمان او نگاه میکرد و گاهی نگاهش به لبها او میلغزید که ایوان پتروویچ نیز به نوبه خود ناخود آگاه همان کار را میکرد . این کار در عین زمان که برایش لذت بخش بود او را ناراحت هم میساخت .

چیده شده بود . بالای میز ، صرف نظر از فصل زمستان ، یک دسته بزرگ گل آفتاب پرست خود نمایی میکرد . «از گل خانه شخصی» طوری که بعد تر پرسویکف با تیسیم خود پیسنده ای توضیح کرد . عقب میز پیش خدمت خوش قیافه ای با دستکش های جبر خدمت میکرد . شراب که تقدیم میشد بسیار لطیف و قیمتی بود ، نه از اینهای که در ولایات میهمان نواز با برچسب های رنگارنگ دوست دارند ، بلکه یک شراب واقعی و کهنه فرانسوی . با هر جرعه ایوان پتروویچ ز طوبیت عطراگین را احساس میکرد . مانند آنکه در سینه اش خشم شدید منصفانه آب شود ، و گوش مالی های خشن خاموش گردد . صحبت عقب میز بیشتر روی ماجرا های سفر در قطار چرخ میخورد . و این موضوع به ایوان پتروویچ موقع داد . تاراجع به حوادث سفر سال گذشته اش در خارج قصه کند . او میتوانست بسیار خوب با خوشمزگی صحبت کند . اما مانند بسیاری از خود پیسنده





# درز



## جام جهانی یعنی چه؟



برازیل بر گزار شده بود در صد ر همه فو تبا لیست های جهان د ید.  
- در مسا بقات سا لهای ۱۹۳۴ و ۱۹۳۸ یعنی در جام های دوم و سوم ایتالیا به مقام قهر مانی راه یافت.  
- مسا بقات سا لهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۶ به نسبت موجودیت جنگ جهانی دوم بر گزار نگردیده و در مسابقات سال ۱۹۵۰ طو ریکه قبلا تذکر رفت و رو گوی فاتح جام جهانی فوتبال گردید.

- المان در سال ۱۹۵۴ و برا زیل در سالهای ۱۹۵۸-۱۹۶۲ و انگلستان در سال ۱۹۶۶ و باز هم برا زیل در سال ۱۹۷۰ جام جهانی را فتح کرده و برای همیشه آنرا تصاحب نمود.  
این تاریخچه جام (ژول ریمه) بود که برا زیل برای همیشه با سته قهر مانی آن را برای خود نگهداشت و سال ۱۹۷۴ آغاز دوران جدید جام جهانی فد را سیون بین المللی فوتبال است که شهر میونخ المان برگزار میشود.

بقیه در صفحه ۶۵



پلی بازیکنی که برا زیل با قدرت پاهایش جام فیفا را برای همیشه تصاحب نمود

خوانندگان محترم ژ ونسودن اطلاع دارند که در سال ۱۹۷۴ در شهر مونیخ المان مسا بقات جام جهانی آغاز خوا هد شد. از همین اکنون ممالک مختلفه جهان بر ای اشتراک در مسا بقات مذکور آمادگی گرفته و مسا بقات مقد ماتی جام جهانی در حوزه های مختلفه جهان جریان دا رد که در بعض آنها نتیجه معلوم و در بسیاری از حوزه ها تا هنوز معلوم نشده و تا حال تثبیت نگردیده که کدام تیم میتوا ند در مسابقات جام جهانی منعقد موشن المان اشتراک نما ید، اینک پیرامون جام جهانی فوتبال و تا ریخچه آن خدمت خوا نندگان ار جمند ژوندون تقدیم میدارم امید مورد دلچسپی قرار گیرد.

- جام جهانی فوتبال ۴۵ سال قبل یعنی در سال ۱۹۲۸ به ابتکار (ژول ریمه) رئیس فد را سیون بین المللی فوتبال که از اتباع فرانسه بود پایه گذاری گردید. دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۳۰ نخستین دور آن برگزار شد که طی آن تیم ملی او رو گوی قهر مان گردید.

کشور او رو گوی قهر مان خود را یکبار دیگر در سال ۱۹۵۰ زمانی که مسا بقات جام جهانی در

بناغلی نادر علی فر دو سی عضو تیم منتخبه عایشه اردو

پیغله نسرین متعلمه صنف دهم لیسه عایشه درانی.



ژوندون

## چهره های ورزشی

دارای شانزده سال عمر میباشد. به ورزش بی اندازه علاقه داشته و تقریبا مدت پنج سال میشود که باسکتبال میکند عقیده دارد که برای انکشاف وار تقا سپورت بر علاوه زیاد شدن کلب های ورزشی باید اطفال راز سن کودکی به سپورت رهنمایی و تشویق کرد تا آینده درخشانی به ورزش داشته باشد.

از زمان کودکی به ورزش منجمله فوتبال علاقه داشته و مدت پنج سال میشود که در تیم اردو فوتبال میکند چنانچه برای دادن مسابقه چندین دفعه در داخل کشور و یک دفعه هم در اتحاد شوروی سفر کرده خاطر خوشی که از فوتبال دارد این است ، که با تیم فوتبال جمهوریت مردم چین در سال ۱۳۵۱ در کابل ، توانستند مساو یانه

مسابقه را خاتمه دهند .



صفحه ۴۸



## ورزشکاران لیسه غازی



با سکتا لیست های لیسه غازی

جزء نام اصل آنها نمیتوان در یسن لیسه سراغ کرد .  
وقتی انسان سر صحبت را می کشد به هر طرف سخن کشانیده میشود یک ترازین ورزشکاران رشته سخن را بدست گرفته در مورد ورزش درمعا رف مخصوصا با سکتیبال چنین گفت :

در دور نمت اخیر با سکتیبال نسوان که در چمنایوم پو هنتون کابل دایر شده بود بخوبی ثابت ساخت که معلمین لیسه های نسوان چه کرده اند و چقدر زحمت کشیده و خود را تکلیف داده اند ؟  
ما وقتی میدیدیم که دختران معا رف با همه استعداد یکدیگر داشتند با همه زوق و علاقه ای خاص نمی توانستند کاری را از پیش ببرند گناه را اولاً بدوش مربیون و بعد از آن بدوش اداریات و اگر از آن هم فراتر قدم گذاریم بدوش ریاست تربیت بدنی و زارت معارف می گذاریم زیرا از یکطرف مربیون آنها کمتر به ورزش شان علاقه قویا اگر علاقمند بودند اصلاحی می دانستند ز سیرا ما خوب می فهمیم که عده ای زیادی از معلمین ورزش مادر کشور های خارج غیر از سپورت چیز دیگری مثل دندانسازی و غیره را تحصیل کرده ولی وقتی بوطن باز گشته اند منحیت معلم سپورت قبول شده اند بدون آنکه به شهادت نامه آنها توجه شده باشد و آنها نیز با این عمل خشنود شده اند ز سیرا باشامل شدن به حیت معلم توانسته اند از رفتن به خدمت زیر بیرق خود را کنار گذارند .

از جانب دیگر عده ای زیادی از ادارات لیسه های نسوان تو چه به ورزش و ورزشکاران نداشته و اکثر آنها تیم های راهم اگر ساخته اند زاده ذوق و استعداد خود ورزشکاران بوده در مورد ریاست تربیت بدنی باید گفت که از همه مهمتر اینکه تبعیض میان ورزشکاران را روا داشته و قسی به تشو یقی فوتبالیست های معارف نظر اندازی شود با سکتیبا لیست هافرق زیاد داشته و همچنان آنقدر تشویقی که فوتبالیست ها میشوند نسند

آینده ای جوانان کشور و بسبود و ضح و پیشرفت برق آسای آنان در همه امور عموما و در ورزش خصوصاً ایمان کامل داشته و روزگاری را انتظار داریم که قهرمانان مامندال های طلا در گردن آویخته و در صدر قهرمانان جهان قرار گیرند .

ورزشکاران لیسه غازی و ضح کتو نسی ورزش را در لیسه خود چنین بیان کدوند :  
درین لیسه فعلا به جزء از با سکتیبال که از بقایای گذشته مانده و جوانان با سکتیبا لیست این لیسه یک ابتکار عمل را در دستر شدن این رشته بدست گرفتند که بر علاوه تکبنداری تیم قوی با سکتیبال برای لیسه غازی هر یک از آنها چند نفری را که تعداد شان از پنسج الی پانزده نفر میباشد از صتوف مختلفه را تحت تربیه گرفته اند که اگر با سکتیبا لیست های کتونی لیسه غازی فارغ التحصیل شوند کتام مشکلی احساس شده و ختلائی کمبود ورزشکار احساس نمی شود و مامتیقن هستیم که اگر این عمل دوام نماید چنانکه فعلا لیسه غازی حریفی در معارف ندارد هیچگامی هم نخواهد داشت درین لیسه تیم وزییده با سکتیبال موجود بود که میتواند و هر تیمی را که ادعای قهرمانی داشته باشند از یسا در آورد .

یسکتن ازین ورزشکاران گفت که در لیسه غازی بعد از با سکتیبال تیم فوتبال هم است ولی نمی توانند مثل با سکتیبال ادعای قهرمانی کنند .

اگر از آن هم بگذریم دیگر کدام سپورتی در لیسه غازی وجود ندارد که مانام آنرا تیم ورزشی بگذاریم زیرا آنچه که از گذشته های بسیار دور باقی بود در اثر فارغ التحصیل شدن شاگردان یا بعضی عوامل دیگر در یسن چند سال اخیر ازین رفته امیدوار هستیم دوباره احیا گردد .

میگویند بهترین ورزشکاران انلیک والیببال بوکسنگک و غیره در اختیار این لیسه بودولی حالا جزء با سکتیبال که واقعا رقیب ندارد بعد از آن شنا و بدرجه دوم فوتبال را میتوانیم یاد آور شویم اما از سایر رشته های ورزشی

داده و میکو شید و سایل تشویق آنها را به هر نوع ممکنه میسر کدراند . روز های را همه ای ورزشکاران این لیسه بیاد دارند که مدیر موصوف از پول شخصی خویش برای ورزشکاران شیر و غیره مواد خوراکی تهیه مینمود گرچه با خوردن شیر دریک روز کدام تاثیر مادی بالای جسم یک ورزشکار را رد نمی شود اما تاثیر معنوی آن خیلی زیساده بوده و این حرکات و لوبسیار ناچیز هم باشد تاثیر بسزا بهر وجه ورزشکاران داشته نه تنها باعث تشویق آنها شده بلکه به استعداد ورزشکاران افزوده شده زمینه برای تیا ر ز استعداد های نپفته مساعد گردیده و قسی تعداد ورزشکار زیاد شد امید بیمان آمدن بهترین قهرمانان از آنها ممکن به نظر مینماید .

در حالیکه کتو ن همه مردم کشور بیک اتحاد و هم آهنگی خاص و بیشتر از پیش ضرورت داریم دیده میشود که یک عده ای خاص هنوز هم در هوای گذشته پریده و میخواهند چلسر اتحاد و همبستگی جوانان مخصوصا ورزشکاران را گرفته مانع رشد آنها شده نمی گذارند

قدمی به پیش گذارند و ازینکه نام بدی کمایی نکند نمی گذارند مسابقاتی بر گذار شده و ورزشکاران زحمت و استعداد های نپفته ای خویش را بر رخ بکشند و ثابت سازند که در نهاد همه اولاد این خطه استعداد بس ارزنده نپفته است که اگر زمینه تیارز آن مساعد گردد و کسی مانع رشد آن ها نگرود مامتیقن هستیم به زودترین فرصت بهترین قهرمانان در المپیا جهانی می فرستیم .

ما ورزشکاران لیسه غازی متیقن هستیم این عناصر که تا هنوز پارزیم جوانان و مسردم خواه ما آشنایی کامل ندارند این ها بالاخره یا راهی را که رژیم جوان مامیخواهد تعقیب خواهند کرد و یا بکلی نابود خواهند شد بعد ازین عصر سنگ اندازی بروی جوانان نیست بعد ازین سن سدراه خواسته های مردم ماورزیم ورزشکاران جدی و فعال را مورد نوازش قرار خواهد شد ازین رو به

یکی دیگر از لیسه های مرکز شهر کابل که گذشته های خوب ورزشی داشته و ورزشکاران پر قدرت را تحویل جامعه خویش نموده لیسه غازی است این لیسه که روز گاری دارای عده بیشماری ورزشکار در ساعات مختلفه سپورت داشت و در هر مسابقه ای به رخ ورزشکاران مکاتب مختلفه شهر کابل میکشید بدبختانه درین سالهای اخیر با فقر سپورت مین گرفتار بود . جز با سکتیبال در هیچ رشته ای ورزشکاران و وزییده نداشته و با هیچ لیسه ای نمی تواند بدرستی رقابت نماید علت این همه عقب رفتن لیسه غازی درین رشته ای حیاتی نبودن استعداد یا کدام چیز دیگری نیست . یعنی نه میدان های ورزشی اش تخریب شده و نه از تعداد طلاب آن کاسته شده نه ذوق ورزشی از میان شاگردان آن از میان رفته و نه کدام عامل عمده ای دیگری باعث آن شده که زاده شاگردان آن لیسه باشند .

علت عمده ای این عقب رفتن را چندان از شاگردان این لیسه که متعل ورزش را در میان ورزشکاران معارف روشن گذار شده اند و آنها عبارت بودند از شایغلو محمد عمر ، محمد بانور ، عبدالغفور ، شاه زمان ، فریدون ، نعمت الله ، محمد نعیم ، ذبیح الله ، محمد حکیم احمد شاه و وحید الله .

ضمن مصاحبه ای چنین توضیح نمودند :  
در لیسه ای غازی قبلا مدیری موجود بود که از جهات مختلف و طریقه های خاص ورزش را میان شاگردان لیسه غازی گسترش داده و در امر پیشرفت آن از هیچگونه تشو یقی مساعدت و همکاری با ورزشکاران در یسغ نمی نمودند این شخص که بناغلی سبیلی مدیر عمومی معارف ولایت ننگرهار است در دوره کار خود ساعتی آرام نمی نشست و در امر بهتر شدن ورزش هیچ زحمتی را بر دوش ورزشکاران نمی گذاشت میدانها را ترمیم می نمود ، مسابقات را به تنها یی دایر میکرد بلکه در هر مسابقه حاضر شده و ورزشکاران جدی و فعال را مورد نوازش قرار



فوتبالیست های لیسه غازی با معلم ورزششان

# مردی بانقلاب

## تا اینجا داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقه‌ها زندگی‌اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردو ن به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میبیراید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا سوایارتمان لوکس به کرایه گرفته می‌خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی‌رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود.

دقیقاً میتوانید گفت که در چه و او هم اظهارات بنت و پولیس را تصدیق نموده نتیجه تحقیق در کینگس بریج همانچیز بود و الک رخ مو ترا بطرف هوا سبام بر گردانده اظهار داشت (آقای بنت من از شما معذرت نمیخواهم. شما بو وظیفه من آشنا هستید و یقین دارم موقف من را تقدیر خواهید کرد.) بنت غم‌گن آن جواب داد: (من

ساعتی با هم دیدید؟)  
 (بلی بطور قطع! در ساعت ۲  
 سر جنت گروه وطنپرستان بدیدن  
 من آمد و آقای بنت درست وقتی  
 رسید که من با سر جنت گرم صحبت  
 بودم.)  
 الک سر جنت گروه وطنپرستان  
 را از خواب سحر گاهی بیدار کرد

اعتراض نکرده ام وظیفه وظیفه است اما من این حق را دارم که بدانم چرا شما از تمام انسانهای روی زمین نسبت به من سوءظن پیدا کرده اید؟) الک موتر را متوقف ساخته گفت: (خوبست به امتداد سرک پیساده برویم اینظوری من بهتر میتوانم صحبت کنم.

آنها از موتر پیاده شده، یک لحظه بدون آنکه حرفی زده باشند قدم زدند و آنکاه الک به صحبت پرداخت، (بنت! شما از دو نگاه مورد سوءظن من واقع شدید. شما مرد موزی هستید. چه هیچکس نمیداند که از کدام مدرک استمرار معاش میکنند؟ شما از خود در آمد و شغل معینی ندارید و بفوا صل غیر ثابتی از منزل غایب میشوید هیچکس نمیداند که شما به کجا می‌روید. اگر شما مرد جوانی

می بودید، در آنصورت بشما سوطن پیدا میکردم که يك زندگي مخصوصی غیر از زندگی با اعضای خانواده تان دارید. اما شما از این گروه مردم نیستند. این نکته اول سوءظن من نسبت به شما بود که گفتم نکته دوم سوءظن من قرار ذیل میباشد: هر بازی که از منزل غایب میشود، یک سرقت بزرگ درجایی رخ میدهد و من معتقدم که این دزدی باند بقه‌ها میباشد. من میخواهم تیئوری خودم را بشما تشریح کنم بقه‌ها از لحاظ استعداد ذهنی بطور عادی آخرین صنف بشمار می‌روند و در بین تمام اعضای باندیک چنین مغزی وجود نخواهد داشت که حتی يك چار مغز را بصورت صحیح بشکنند. اما من ضمانت می‌کنم که

بقیه در صفحه ۶۴



# حادثه در نیمه شب

ترجمه: زه سدید

موتورش را خاموش کرد و از آن خارج گردید . به آهستگی شروع به پیشروی سوی ایوان قصر نمود . نقش های بون او روی راهرو بجا مانده و پله های زینت زبروزن او خم میگردد . در کدام یکی از این اطباقهای مغروبه برید فوراً زندگی میکند . اطفاش در کجاست . خدمتگاران صادق و باوفای این قصر کجا هستند . آیا این قصرهای لوح است . او که بکلی آنرا میشناخت .

به آهستگی در حالیکه روی پنجه های پا حرکت میکرد سوی پنجره های که دارای پرده های افتیده بودو به اطاق نشیمن وصل میگردد . پیش رفت تا داخل آنرا مشاهده نماید . در این اطاق لی یگروزی جای خورده بود . اما حالاسفقت فروغلتیده و روی پارچه کلفت و سخت پلستر در هم شکسته فرش کهنه و فرسوده روی اطاق خوابیده بود .

قسمت مرمی بخاری دیواری درهم شکسته بود . وسامان و اشیای گران بهای که روی آن قرار داشت دزدیده شده بود . شاید توسط اشخاص مغرب و یا شرور که دروازه را شکسته بودند و نام های زشت را روی دیوارهای داخلی رسامی کرده بودند این کار صورت گرفته بود . تمام این ها چگونه میتواند درست باشد ؟ برید فوراً هر روز از این جابه قصر و یورلی می آمد .

برید !  
وقدم دیگری ازین پنجره های شکسته در داخل اطاق مغروبه و ازین رفته نشیمن برداشت و ناگهان سرپایش را ترس زاندا الوصفی بر لرزه در افکند . او به حقیقت باور نکردنی و مسلمی رو برو گردیده بود .

ناگهان فریاد کشید و سوی برنده بدوین برداخت . آوازی که از بون های او روی سنگفرش ها تولید میگردد مانند آواز ماشینی طنین انداز میگردد . در این لحظه پله بالائی زینت وزن او را تحمل کرده نتوانست و او در هوا معلق ماند و بروی به پائین لغزیده و روی سنگریزه های محل پارکینگ افتید . بزحمت خود را دو باره تکان داده و شروع به بدوین سوی موتورش نمود . انجن موتریا آواز سیهنای غریب و نا اندازه که امکان داشت شروع به پیش روی سوی جاده باریکی که یکی از شاهراه ها می انجامید نمود . برمه های خشکیده و خزان زده زیر تابرهای موتردای ترس آوری تولید میکرد و در هوا مانند ابرهای هم کرده آتشیان جرخ میخورد . وقتی که به شاهراه رسید جسمش را بیکسو متمایل ساخت تا بدین ترتیب نفس تازه نماید . دستش را بلند کرده و مشاهده نمود که صورتش خونی است . از دستکولش آئینه کوچکی را در آورد و تا جای که میتوانست گوشت که زخم مؤلده را پاک نماید . هنگامی که در آئینه متوجه چشمان فرو رفته اش گردید با خود گفت :

های لوح ازین رفته است . هیچکسی در آنجا از چندین سال به اینطرف زندگی نمی نماید . مادر کلان برید فوراً کجا است ؟ شک و تردید معلق و پیچیده مغزش را به بازی گرفته بود . بایک تصمیم ناگهانی دستکولش را در گوشه گذاشته و دوباره موتورش را حرکت در آورد

در هنگام برگشتنش جاده طوری دیگری معلوم میگردد و نسبت بدفعه قبل فرود داشت . آرامی و سکوت این جاده باز مزه های از دحام ترافیکی که از فاصله تقریباً دوری بگوش میرسد بشکل يك مانع در آمده بود . طوری معلوم میگردد که از دنیای واقعیت بدور افتاده

بقیه در صفحه ۶۲

بود باشد . برمه این جاوانجا روی هم انبار گردیده و این انبارهای برگ بکلی قا بسل اندازه گیری بود . اما لی متیقن بود که خانم لاریس مادر کلان برید فوراً در این جا زندگی کرده و هنوز هم از فلسفه گوشه گیری از دنیا و مردمان مورچه مانندش پیروی مینماید . در آنجا بعضی علاماتی از عبور و مرور بمشاهده میرسید . لی به پیش رفت . این پیش روی دقیقانه و به آهستگی صورت میگرفت . به صراحت میتوان گفت که در این لحظه لی را ترس برداشته بود . زیرا بمجرد شنیدن آوازی که از شکستن شاخه های خشکیده و برگهای از درخت پائین افتیده که از زیر تابر موتورش بر میخاست ارتعاش شدیدی سراسر بدن او را فرا میگرد . این جاده خاکی بالاخره به يك پارکینگ دائی شکل ختم گردید .

پارکینگ مذکور سوی ایوان بزرگ و بازی که در قسمت پیشروی قصر قرار داشت ادامه میافت و همین که لی به آنجا رسید و بدنه قصر بکلی در دیدگاهش قرار گرفت نفسش به شماره افتید و ترس زاندا الوصفی او را در بر گرفت .

های لوح بخوابه مبدل گردیده بود . پنجره هایش بازو خالی بود . اطالها از نداشتن فریجیر خیر میدان . شیشه پنجره ها شکسته و ازین رفته بودند مانند خفره های سیاه سوی انسان ذهن کجی میکرد . قسمت عقبی قصر سوخته و ازین رفته بودند نشانه های سیاه و سوخته آن در گوشه و کنار پراکنده گردیده بود .

دو دروازه ورودی قصر بدون پرده باز بود . اما در پهلوی آن پنجره های دراز اطاق نشیمن بسته مینمود . بوی این همه خرابی و ازین رفتن را میشد در داخل و خارج قصر استشمام کرد .

برای چند لحظه لی نمیتوانست که از جایش تکان بخورد . مطمئناً او در حالت خواب بود . برید فوراً نمی توانست که هر روز از این جا بگذرد و او به یورلی بیاید . او ماشینی

که از آنها در روز های بد میضی خبر گیری نماید و کمک های لازم را از آنها دریغ نکند چیزی نگفت . در حالیکه مادر کلان برید فوراً قادر نبود که از شدت میضی از بسترش بر خیزد چطور برید فوراً این حق را بگذرد داده بود که از لی درخواست ازدواج نماید ؟ آیا این کار تناسب با شرایط فعلی داشت ؟ بپر صورت لی چند دسته گل باخون برداشت و جهت ملاقات و عبادت مادر کلان برید فوراً روان شد .

لی دسته از گل گلاب را باخون برداشته و از آقای بیکس خواست که گلها را به موتورش ببرد . هنگامی که از دالان بزرگ و طولی پارکینگ قصر خارج میگردد و موتورش را به پیش میراند و سوی هدفش یعنی های لوح روان میگردد از مشاهده فضای آرام و معطر آن روز تابستانی غرق لذت گردید . آفتاب نور افشانی میکرد . شبم های که روح را تازه میکرد هنوز هم روی درختان مرقعید و تناسب عجیب با گرمی آرزو پدید آورده بود .

هنگامی که لی به نزدیک دروازه ورودی های لوح رسید دوجار اشتباه شد یا بعبارة دیگر نتوانست که در اولین قدم راه اصلی را پیدا نماید . در آنجا اصلا دروازه ورودی وجود نداشت . اما او از هنگام طرولت خود که چندین باره انجام داده بود چشم انداز قدیمی قصر را بخاطر داشت . حالا در آنجا علف های هرزه روئیده بود و گل های زینتی بشکل لغت آوری پژمرده شده و منظره خوفناکی را پدید آورده بود .

با داشتن سؤظن لی داخل راه موترو گردید . راه مذکور طوری معلوم میگردد که از مدت زیادی است که مورد استفاده قرار نگرفته و تا بر کدام موتری روی آن بوسه نزده است . آبا تابرهای موترو برید فوراً نتوانسته این جاده خاکی را به یاد بوسه بگیرد ؟ هر روز او به انجامی آید و میروید پس بطور قطع جای تابرهای موتورش باید در آنجا نقش بیند . لی طوری معلوم میگردد که در حال موتروانی روی برمه های خشکیده که نمره خزان سال گذشته

در پشت پرده چشمان بسته اش حوادث فرعی و ابهام آمیز که در جریان نصف آرزو رخ داده بود دوباره در مغزش تکرار میگردد . منظره متوجه بودن و ثابت ماندن چشمان باز و دریده جوزف که متوجه او گردیده بود . داغی و سوزشی که در دستانش هنگامی که او دستش را روی پیشانی جوزف گذاشته بود . آواز پر خورده بدن ورزیده جوزف که از سقوطش از بالای سقف مقبره یونانی با علف های هرزه تولید گردیده بود دوباره در مغزش جان گرفت .

آیا این واقعه و یا این عقیده که جوزف بعد از سقوطش سوی اوبانگاه های دیگر میدید و بانگاه های آشنا و دلسوزی او را برانداز مینمود و طوری وانمود میکرد که درباره او مشوش و پریشان است خنده دار و خیالی باقی نبوده است؟

و بعد از آنکه آندوبه جوزف کمک کردند و او را به اطفاش بپزار زحمت و جان کنی بردند و هنگامی که لی رویش را دور دازه و سوی دروازه باز جیت با خبر کردن آقای بیکس برای سرپرستی و مواظبت جوزف دویده بود و گفته بود که میروید تا بیکس را از ماجرا آگاه سازد لی متوجه گردیده بود که چشمان جوزف دقیقانه و مشتاقانه متوجه او بوده و میخواهد که نسبت این همه زحمت و تلاش قدر دانی اش را به او بپساند . این نگاه عازان نگاه های بود که به آسانی میشد در لابلای آن مشتاق بودن و مشوش بودن را درک کرد . اما لی . همه این تصورات قسمتی از خیالات و کابوسهای نیمه شبی اش بود که در لحظات بیداری و از جا بیدار شدن هابه آن سر دوجسار میگردد .

در هنگام صبح نا اندازه زیادی خواب آلود مینمود . قادر به فکر کردن زیاد نبود . طبیعتاً او نمیتوانست که روی موضوع به آن بزرگی و اهمیت مثل پیشهاد ازدواج برید فوراً فکر نماید . زیرا در این لحظه به اندازه ذله و کساله بود که به زحمت میتوانست مفکوره ها را دنبال هم قرار بدهد و آنها را انسجام قانع کننده ببخشد . در لابلای میز غذا خوری تاجای که امکان داشت و او در خود سراغ کرده میتوانست میکوشید آن همه تصورات و کابوسها را در لابلای بازی کردن با کارد و پنجه روی میز پنهان کند و بطور غیر مستقیم تظاهر نماید که هنوز هم

آرزو دارد که بخوابد . آنتی طوری معلوم میگردد که این هيجان و دلواپسی ها و یازله گی او را مشاهده کرده نتوانسته است . افکار آنتی همیشه طوری معلوم میگردد که با حوادث گذشته رابطه ناگسستی داشته و گذشته های خیلی دور را در برگیرد . بسیاری از سخنانش یادگار و رونوشت بود که به شکل صحبت بکنفره عرض وجود میکرد . لی بکلی درک کرده بود بسیاری چیزهای را که آنتی میگوید شامل میشد به برید فوراً و مادر کلانش و حوادثی مربوط به وقت های که آنها جوان بودند و نزدیک همدیگر بسر میبردند و راجع به خاطرات که چطور آنتی روی اسب سوار میگردد و جهت ملاقات مادر کلان برید فوراً به های لوح میرفت .

در این وقت فکری بدماغ لی خطور کرد . های لوح ! البته در آن ظهر بعد از آنکه آنتی جهت استراحت بعد از نظری اش به اطاق خود رفت لی به کمک موتورش سوی های لوح حرکت نمود تا از مادر کلان برید فوراً دیدن نماید .

لی از قصدش کسی را آگاه نساخت و مخصوصاً به آنتی کسیکه درباره صحت و سلامتی روحی و جسمی دوستان قدیمی و فعلی اش فوق العاده خود را دخیل میدانست و هر وقت آرزو میکرد





# زنان و اختراعات



ترجمه حکیم ناصح

طفل شما

## غسل دادن طفل در بین تب

صابون مخصوص اطفال هر نوعی که باشد، پارچه نرم برای شستشوی طفل (لیف بسیار نرم یا امثال آن) کدام روی پاک از پارچه بسیار نرم و یا بنبه تعقیب شده یا دستمال‌های

قبل از آن که به شستشوی طفل آغاز نمائید، اطمینان حاصل کنید که همه و سائل مورد ضرورت به دسترس شما قرار دارد و توصیه ما به مادران چنین است:



مخصوص بنبه‌نی که رطوبت را جذب نماید، برای خشک کردن بینی و گوش‌ها پیراهن، لته (پارچه‌ها که غرض جلو گیری از مسرتوب شدن و کثیف گردیدن بدور پاها و قسمت‌های پائین بدن طفل بیچانده می‌شود، پن یا بار بند) و امثال آن در نظر گرفته شود. شستشوی طفل منحصر به تب نیست، بلکه می‌شود که در طرف کلان فلزی و پلاستیکی نیز غسل داد. آبی که برای غسل دادن طفل بکار برده می‌شود گرمی و یا درجه حرارت آن باید در حدود درجه حرارت طفل باشد. داشتن یک عدد ترما میتر برای مادران کم تجربه خوب است و لی می‌شود که اندازه گرمی آب را بسنجه آرنج یا بند دست مورد آزمایش قرار دهید. در آغاز بالای طفل کم آب بریزید تا خوب مطمئن شوید که طفل را درست محکم گرفته‌اید. بقیه در صفحه (۶۳)

ساعت بنددستی خود را پیش‌بند روی لباس مورد استفاده قرار دهید.



یک زن تیز هوش، گنجی است و یک زن زیبا و تیز هوش، قدرتی! «ژرژ هریدت»

قلب زن هرگز پیر نمی‌شود. «۹»

زن یک آلت مسوسیقی دلکش است، گمان این ساز عشق است و مرد نوازنده آن. «استاندال»

## آرایش و تزئین منزل

زینکه میخواهد با تحولات مثبت اجتماعی همگام باشد. بر علاوه اینکه در دیگر امور زندگی مطابق ایجابات زمان پیروی نموده و حرکت میکند از مسود و فیشن و آرایش زمان در قسمت لباس و چهره نیز بی‌خبر نمیباشد خصوصاً در قسمت تزئین و ترتیب منزل توجه داشته و با مهارت تمام آنرا می‌آراید و شکی نیست که آشیان آراسته زنا شوهری، معرف سلیقه یک



خانم شوهر دار است. عده از دختران جوانی که تازه بمنزل شوهر میروند یا اصلاً جز خود و لباس خود به منزل توجه نداشته و یا اینکه برای آراستن و مله کردن خانه راه افراط را می‌پیمایند. به این معنی که ایشان می‌پندارند آراستن منزل حتماً با مبیل‌های گران قیمت میسر است و در قدم اول زندگی مشترک شوهر را از این ناحیه نا راحت می‌سازد. در حالی که زن فهمیده با سلیقه خاص به آن بخشیده و باید اتاق آراسته از پول کم ترتیب و تزئین کرد که از یک طرف از نقصان پولی جلوگیری بعمل آمده و از طرف دیگر حکایت گر سلیقه عالی میر من خانه باشد. وهم چنان خانی که میخواهد منزل را فضای صمیمانه بخشد میداند از درآمد ماهانه به چه شکلی استفاده کند و کدام راه را بیباید که البته درک این موضوع موفقیت تام یک زن شوهر دار «آشفته»



### آداب معاشرت

## چگونه کودک را تربیت نمود؟

آموختن آداب معاشرت به اطفال در آوان طفولیت خیلی ضروری و طبیعی است. چون اطفال هر چیز را از والدین خود توسط تقلید می آموزند، باید والدین همیشه مراقب اوضاع و کردار خویش باشند تا طفل از کارهای ناپسندشان بیروی نکند.

این نکات را برای اطفال باید آموخت:

اول- اطفال باید هنگام ورود یک مهمان به خانه به وی سلام و احترام نماید البته با اشخاص مسن هم دست باید داد اما نباید وی را مجبور کرد تا به تمام اشخاص صیحه

در اتاق هستند رو بو سی کند زیرا تنها سلام ساده کافی است که از یک طفل باید توقع کرد.

دوم- کلمات تشکر، لطف و ببخشید را نیز به اطفال بیاموزید تا در بعضی مواقع استعمالش نمایند.

سوم- اطفال باید پیش آمدن میزبان را در مقابل مهمان بدانند. مثلا طفلی سا لکرة تولدش است باید والدین به وی تا از گرفتن تحفه ها تشکر کند. فرضا هدیه یکی از دوستانش به پسندش نباشد نباید حرکتی نماید که مهمان متاثر گردد.

چهارم - بعضی اوقات دیده شده

# ما و ماورد



که اطفال در سینما، مغازه و سرویس غالمقال و سرو صدا نموده اند. باید به ایشان فهمانده شود چنان اعمال ناپسند است.

پنجم - اطفال در بین صحبت نباید مداخله کرده و پیش زبانی کنند این یکی از عادات ناپسند است که اکثر اطفال از آن خوششان می آید.

ششم - پیش آمد اطفال با خدمتکار باید بسیار مؤدبانه و صمیمی باشد و شخصیت وی را به حیث یک انسان و هم نوع احترام نمایند. (ملالی هما فضلیار)

پخت و پز  
خوراکی از مغز گوسفند  
هشت دانه تخم مرغ را گرفته سفیدی و زردی آنرا بصورت جدا گانه بهم بز نید تا کاملا مخلوط شود. بعد هشت قاشق شورباخوری آرد سفید را بین تخم مرغ بریزید و بهم بز نید و چهار دانه مغز گوسفند را در آب جوش بد هید. و قتی که پخته شد، از آب بیرون بیا و رید و رو سنت روی آنرا بکنید و هر بقیه در صفحه (۶۳)

ایشم دو نمونه از تازه ترین لباس که برای شما انتخاب گردیده است.

# گنگاه تبسم

نکته ها

\* بوسه پلی است میان دو قلب.  
 \* صدای بوسه مانند توپ بلند نیست ولی اثر آن زیاد تر است.  
 \* بزد گزین خاطره هر مرد وزنی اولین بوسه شان است  
 «فرستنده: م. ق. صاعده»

کار تون ها از: شل سیلورشتاین

نوشته متن از: جلال نورانی

## نویسنده و مدیر مسئول



تا که رسید پیش مدیر مسئول . مدیر مسئول باز هم نوشته اش را خواند و گفت: از نوشته شما بقت بهتر است ولی ... ولی ... را منت بگویم هنوز هم سست و ضعیف است.



دنیای روز نامه نگاری دنیا ی عجیبی است مدیر های مسؤل هر کدام ذوقی دارند جدا از ذوق دیگران، نویسنده گان هم آدم های عجیبی هستند، بهر حال برای اینکه با تهیه کننده فوتو رو مان همچشمی کرده باشم يك كار يكا تور رو مان درين صفحه تقديم ميکنم... اينطور شروع ميشود... بود و نبود يك نویسنده بود و يك مدیر مسؤل...



سوژه ام باز هم فکر میکنم. میکوشم آنها بهتر بنویسم.

نوشته خود را مقابل مدیر مسؤل گذاشت. مدیر مسؤل يك صفحه را بدقت خواند. آنگاه با خشونتی که معمولاً هر مدیر مسؤل از آن



مدیر مسؤل گفت: برا در .... خواهش میکنم در جملات نوشته خود اندکی دقت نما... اگر آنها دو باره بنویسی و جملات ضعیف آنها اصلاح کنی شاید نوشته خوبی شود.



واو چنین کرد... دو باره نوشت اینکار چندین سال رادربر گرفت ولی او دست بر دار نبود.



بر خوردار است دل جوان نویسنده را شکست و گفت: قابل نشر نیست.

این «نویسنده» میخوابد است نویسنده شود... یزی بفکرش گشت، فوراً آن مطلب را که ساعتها، روزها، ماه ها و حتی سالها در باره آن فکر کرده بود بروی کاغذ آورد...



او حیران و متفکر بر گشت .... فکر کرد که باید نوشته خود را اصلاح کند و لو هر قدر دیر شود و هر قدر از عمرش بگذرد.

او در جریان این نوشته جوانی خود را پشت سر گذاشته بود چندین بار مراجعه کرده بود ولی نوشته اش را مسترد کرده بودند.

ژونون



در یکی از روز های سرد پاییزی او نوشته تصحیح شده خود را زیر بغل گرفته باز هم رفت و رفت...



نویسنده حیران و متفکر برگشت در دلش میگفت هر می. افسوس که قدر نویسنده را در اینجا کسی نمی

داند. در اینجا اصلاً تشویق نیست چه بیرحم اند این مدیران مسؤل. خوب من میدانم چه کنم در باره



صبح ریشش را تراشید... هنوز جوان بود و بشاش، نوشته خود را زیر بغل گرفته بطرف اداره روزنامه ای براه افتاد ...

مدیر مسؤل جدید آمد و نوشته  
اورا خواند...



مدیر مسؤل جدید گفت:  
- این نوشته قابل چاپ نیست...  
اگر يك تجديد نظر از آن بکنید قابل  
نشر خواهد شد. پایان



وبعد مدیر مسؤل بیچاره د چار  
سکته قلبی شدوفوت کرد... بلی...  
بیچاره مرد.



مدیر مسؤل جدیدی با ید تعیین  
میشد، نو پسند منتظر او بود...  
باید منتظرش می بود.



مدیر مسؤل مضمونش را خواند،  
گفت واه واه حالا خوب شد...  
صفحات دیگر را هم خواند.  
مدیر مسؤل گفت: بلا نموده ای،  
واقعا مضمون جالبی است ...



دفعه دیگر باز هم مو قعی که مدیر  
مسؤل نوشته اورا خواند گفت: از  
سابق بهتر شده، امید وارم با يك  
تجدید نظر بهتر شود.



بخواندن بقیه نوشته اش ادامه داد.



از نوشته او لذت برد هورا و  
آفرین گفت، ستایشش کرد، بو جد



او باز هم بر گشت اما امید و ار  
بود، گذشت زمان هانطور یکه پشت  
اورا خم کرده و پیرش ساخته بود  
مدیر مسؤل راهم پیر ساخته بود.



آمد و نوشته اورا شپکار خواند...  
نوشته بینظیری که از هر نگاه قابل  
نشر بود... واه واه... آفرین ...  
زنده باد...



او عقب ماشین تحریر نشست  
و بتفکر پرداخت نوشته خود را  
اصلاح کرد، این کار مدتی را در بر  
گرفت وقتی که نوشته خود را اصلاح  
کرد گذشت زمان آنقدر پیرش  
ساخته بود که نمی توانست با يك  
چوبدست را ه برود و از دو چوبدست  
استفاده میکرد.



این واه واه گفتن و دست و پا  
تکان دادن برای مدیر مسؤل که دیگر  
پیر و شکسته شده بود حمله قلبی  
ببار آورد. او دستش را روی سینه  
گذاشت و از درد نا لید...



وقتی که زنان بخواهند کار هارا بامردان عوض کنند .

### در هوت فروشی

دختر بوت را برداشته گفت :  
- بسیار خوب ... من بوت را  
میبرم فردا مادر کلانم آمده قیمت آنرا  
بشما خواهد پرداخت.  
دختر زیبا وقتسنگی وارد يك مغازه  
بوت فروشی شد و بوتی را برای خود  
انتخاب کرد، از صاحب مغازه پرسید:  
- این بوت چند قیمت دارد ؟  
صاحب مغازه جواب داد:  
- برای شما يك بو سه.



زن : میدانم که از دوری مه رنج  
میبری عزیزم

# دخواتان

## ژوندون

### چرا عده از جوانان راه و رسم هیپی ها را

#### تعقیب سینما یند

هستند بسیاری از جوانان که به فلسفه هیپی غری پایی بندوبازی علاقه پیدا کرده و آنرا عملتقلید میکنند که دارای يك سلسله عوامل وانگیزه میا شد که بصورت مختصر تشریح میگردد .

سیر وسياحت های طبقه هیپی ها در تمام نقاط جهان که از مدت چندسال به این طرف بازار گرم پیدا کرده و تعداد زیادی از این هیپی های بندوباز با یک عده جوانان سروکار پیدا نموده و این عده جوانان بادیمن اخلاقی چرکات شکل و قیافه آنها تحت تاثیر واقع گردیده و آهسته آهسته این بنده و بازیگر خود را بر جوانان می بخشند .

چون اکثر جوانان در سن وسال بحرانی قرار دارند بادیمن این چنین اشخاص خواه مغواه زیر تاثیر آن قرار میگیرند .

ناگفته نماند که عوامل دیگری هم در این بندوباز بودن جوانان تاثیر دارد و آن استفاده نکردن در صحت وسالم از کتاب و مطالعه ، بی توجه بودن اولیای جوانان و ده ها مسایل دیگر در مورد گرایش جوانان بسوی هیپی گری میباشد .



### دخوانی راز

به خوانی کنبی کو شش و کپی چه به سپین زیر تو ب کنبی آرام او آسوده او سی .

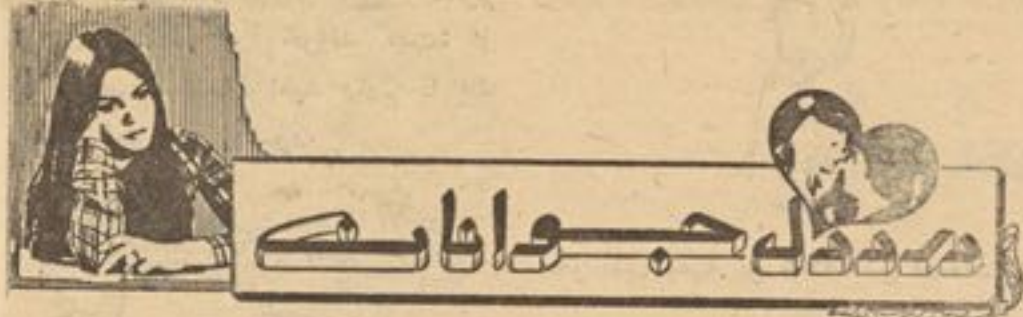
به خوانی کمی دیره لویه نیکمر غی دنورو سره کو مک او مر سته کول دی .

دخوانی بنه پر یا لیتوب دو ظیفی سم سر ته ر سول دی .

(کاسیلوا)

دیو خوان واقعی او حقیقی سعادت به فضیلت تکیه لری .

(مولود)



### مردم جوانان

اگرچه بار بار این گونه مطالب در مجله به چاپ رسیده اما نتیجه کمتر داده است . ولی من می نویسم از درد دل خود برای شما و از ظلم روزگار که در حق من روا داشته است حکایه میکنم .

- پنی من دختر ۲۲ ساله هستم که مکتب را نتوانستم ادامه دهم بهتر است بگویم که نگذاشتم که به تحصیل خویش ادامه دهم و از صنف نهم مجبور به ترک تحصیل شدم . کتون که سه سال است در خانه بدون کدام سرگرمی بسر می برم نمیدانم که چه کنم و نمیدانم که چرا پدرم مرا از ادامه تحصیل بازداشت .

دلیل که پدرم برای من میگوید این است : (دختری بسن وسال تو باید در خانه اش باشد و تحصیل هم تا به همین درجه برایش کفایت میکند .)

شماره بخدا آیا این دلیل قانع کننده است؟ آیا در حق من ظلم نشده است؟ مسلماً نخواهید گفت که در حق من ظلم شده و با من هم عقیده هستید .

خواهش من از شما اینست که این نامه مرا بچاپ برسانید تا شاید دل سنگدل پدرم بر من نرم شود و من به یگانه آرزوی خود که ادامه تحصیل است برسم . بخدا اگر من گناهی و یا مسؤولیتی می داشتم هرگز این نامه را برای شما نمی نوشتم . من بحت یک دختر حق دارم که از مزایای تحصیلات عالی تری برخوردار بوده و دیپلوم داشته باشم و به آن افتخار کنم و علاوه بر آن میخواهم برای وطن خویش مصدر خدمت گردم .

آیا این آرزوی من گناه هست ؟

### نامه های رسیده

شماغلی فرید اکرم طهباس شعر شما به اداره مجله رسید این هم شعر شما . از شرفی وطن دیگر خورشید امل تابید از فیض رخس روشن گردیده جهان امروز خورشید امل باشد رخشنده ز جسموری سبتاب عمل باشد . تابنده زمان امروز

در شاهراه نبضت چون سیل شتابانیم دیگر نتوان شنیدند ، ناین و نه آن امروز دیروز گذشت جانا امروز نگر و فردا فرصت مکن از کف ای نسل جوان امروز

پروزی ما بسته در رشته بیداری است خواهی ترقی بر خیز از خواب گران امروز سزایار شراب کاره بست از می عزت شو

از ساقی دانش گمرا این رطل گران امروز آسوده چسان باشد ملت چوتو آسائسی داؤد صفت بر خیز از بین کسان امروز

شپکاری اردو را نازیم که در دشمن صد لرزه عیان دارد در پیکرو جان امروز آزادی جسموری کیف دگری دارد

یعنی که بجسم ماست چون روح ، روان امروز این عید مبارک را بنگر که به عید آمد این نور علی نور است در کشورمان امروز گویم بشما تبریک این عید مضاعفا را عید است ز جسموری ، عید رمضان امروز

#### بیغله زینب ازلیسه عایشه درانی :

نامه شما که عنوانی اداره مجله ژوندون تحریر یافته بود بدست ما رسید . چون موضوع انتخابی شما به درد صفت جوانان نمی خورد از نشر بازماند . از همکاری تان تشکر .

#### شماغلی احمد علی از پروان مینه :

نامه شما به اداره مجله رسید ما هم با شماغلی فرید اکرم طهباس شعر شما در مورد سهم جوانان در خدمت اجتماع هم عقیده هستیم و امیدواریم که جوانان ما در عمل این ادعا را ثابت کنند .

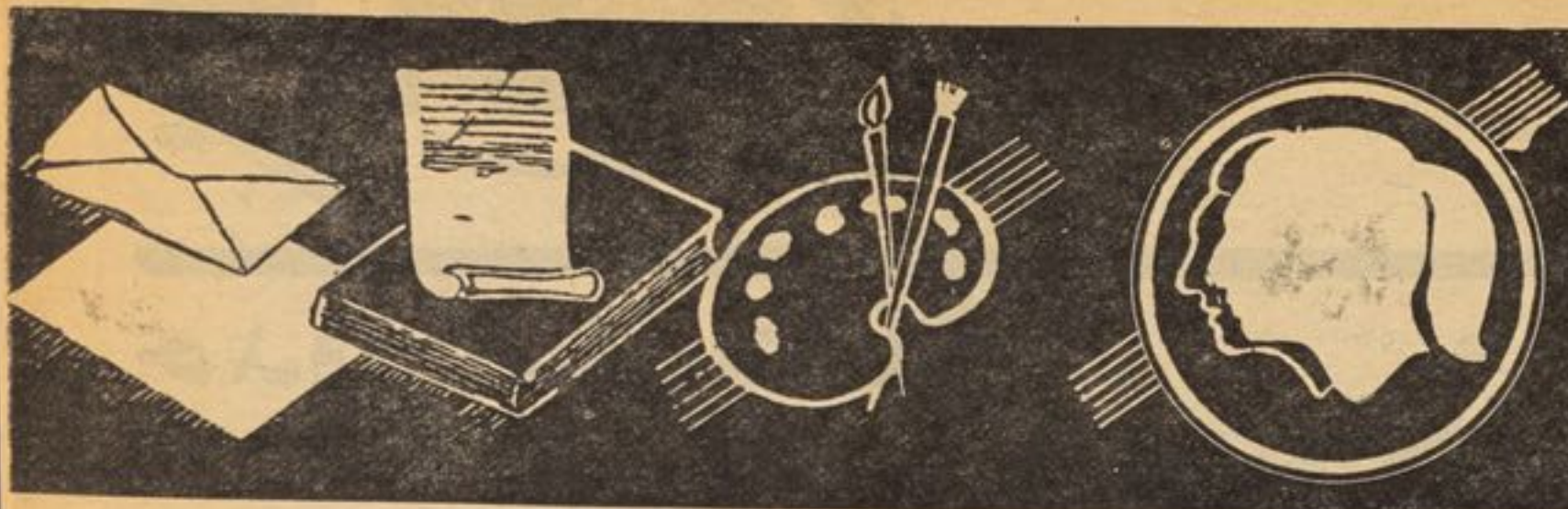
#### شماغلی گل محمد (کاشفی) از مزار شریف :

شعر شما تحت عنوان «عیدت مبارک» به اداره مجله رسید . از همکاری تان تشکر به امید نامه های بیشتر شما .

#### شماغلی محمد ابراهیم (حلیم) از ولایت لوگر :

از حسن نظر شما در مورد مجله تشکر . مجله ژوندون از شما و در خدمت شماست امیدواریم همکاری تان را با مجله خویش ادامه دهیم .





# چهره يك جوان هنری

## شاگردان ممتاز



نام : غلام سخی الطاف

صنف : دوازدهم دکه لیسه نادریه

سن : ۱۹ ساله

درجه : اول نمبر

علاقتمند : مطالعه

آرزو میخوام درآینده يك نفرحقوق دان شوم



نام : شيرين آفا

صنف : يازدهم ب لیسه نادریه

سن : ۱۸ ساله

درجه : اول نمبر

علاقتمند : مطالعه

آرزو: میخوام تعلیمات خردنرا دردرشته

طب بیایان برسانم

به قیمت هفت و نیم هزار افغانی از نزد من چند سال قبل خریداری کرده . باید بگویم همین خریداری تابلوی من که هم از زمان شروع کارم بود در تشویق و ترغیب من سهم مهم داشته و مرا جرئت بخشید تا کار که از آن چند ماه محدود نگذشته بود آنرا دنبال کنم . وی در مورد قیمت ترین تابلوی من چنین اظهار کرد .

بهترین اثرم در نقاشی تابلوی است نیمه کاره که شاید تا بیست روز دیگر آنرا تمام کنم و آن زندگی مردم بدوی ما را ترسیم کرده و فکر میکنم درین اثر احساسات من با مویک و قلم بخوبی نمودار است .

اما در حصه دوم سوال می گویم يك تابلوی من پنجم فریب و کاروان به قیمت یازده هزار افغانی بفروشد رسیده است . که تا بحال معیار آخری همین بوده . هنگامیکه ارزش درباره سیک و استادش پرسیدم جواب داد .

من نمی توانم خود را مقید به کدام سیک بدانم اما میگویم هرچه احساس کردم نقش من کنم بعد هاشیک آن معلوم میشود .

وی در مورد رول نمایشگاه و به نمایش گذاردن آثارش در نمایشگاه چنین روشنی انداخت .

نمایشگاه ها در معرفی هنر رسامی و دیگر هنر هان نقش بسیار ارزنده داشته و توسط آن هنر مندان معرفی شده و مردم با هنر آشنایی حاصل میکنند . در نمایشگاه ۱۳۵۰ بنام کاری افغان در شهر نو شرکت کردم . یک چیز را باید یادآور

شوم که بروز تجلیل نظام مترقی جمهوریت در لیسه حبیبیه بسخا طر نقاشی کردن تصویر بر بانی جسمی در صورت در کشور برای من يك قاب ساعت بصورت تحفه داده شد . وی از هنر کندن کاری پرروی

چوب آثاری هم دارد . نوریان که نقاب ها و مجسمه هار نیز می سازد می گوید . يك مجسمه ساخت دست من به قیمت ۲۵۰۰ افغانی بفروشد رسیده است .

او معتقد دارد افغانستان با داشتن مناظر طبیعی میتواند برای هنرمندان مایه اقبال شود و هم چنان می افزاید خود زندگی اسلامی میتواند برای آفرینش فرآورده های هنری نقش موثر بازی کند .

و در آینده از خود هنرمندی به مفهوم اصلی آن بار آورد زیرا از بوجود آوردن تابلوهایی اشکال مختلف هیچ گاه خسته نشده و در ادامه ترسیم آن هر چه بیشتر می کشد باز هم در موفقیتش پایانی نمی یابد و فقط استعداد و ذوق وی در رسامی او را دلگرم میسازد . به اجزای دیگر این هنرمند روی می آورد و به کندن کاری می پردازد که درین رشته هم از خود پشتکار نشان داده و علاقمند آن میگردد و آنرا تعقیب میکند و در نزد یکی از استادان این رشته در کشور سمت شاگردی را میپذیرد و در نزد وی است که می آموزد تاجیهای رادروزی چوب حک کندو ...

بالاخره به مجسمه سازی نیز علاقمند میگردد اما به مصداق گفتار خودش درین رشته بحالت خیلی ابتدائی قرار دارد و در رسیدن آن است تا تکمیل های اصلی آنرا در آینده بصورت فنی بیاموزد .

خوب از اینها بگذریم وی خطاطی و میناتور ی را نیز فرا گرفته که در اول پیشرفت های قابل ملاحظه نموده اما در میناتور ی مانند مجسمه سازی در شروع آن قرار دارد و درین حال چیزی که از او توقع میرود مرام نوریان است و در عملی کردن آن هم ساکت نمی ماند یعنی دنباله این هنرها را رها نکرده و همیشه کار می کند و مشق و تمرین خویش را در آن آزدیاد بخشیده تا تجربه بیشتری بدست آورد .

نوریان که تا بحال اضافه ترازیست تا بلوی بزرگ بروی چوب و تنگ و همچنان یکنمدهای زیادی تابلوهایی خورد و متوسط را نقاشی کرده است در مورد اولین تابلوی حساب شده اش گفت :

اولین تابلوی برجسته من تابلوی است که منعکس کننده سیر زمین تاریخی بامیان و شهبکار مجسمه سازی در آنجا است و آنرا یک نفر خارجی

وی که بالحن خاصی صحبت میکرد تکلف را در گفتار دوست ندارد . جوانیست باقد نسبتاً بلند و اندام متناسب که دیدن وی بیننده را قبل از صحبت با او بفکر هنر می اندازد زیرا چهره اش تقریباً کارش را هویدا میسازد .

او محمد عثمان نوریان نام داشته و سه صنف دهم (او) لیسه عالی حبیبیه می باشد که یکی از جمله جوانان پر استعداد آن لیسه بشمار رفته و ستایشگران زیادی دارد .

نوریان که هنوز در سنین ۱۹ و ۲۰ قرار دارد از (۶) سال با نظر به هنر رسامی بصورت واقعی آن علاقه مند گردیده ازین جهت به مضمون رسم توجه بیشتر مینول داشته که این عطف توجه به این شق خاص

(رسامی) در درجه اول استعداد فطری و در درجه دوم ذوق خودش بوده که اینها با تشویق و ترغیب محیط فامیلی و محیط مکتب (رفقا و معلمین) یکجا شده و هنر رسامی را برای وی بصورت آشکار کرده . که جلوه های خاصی با خود داشته است بدین معنی که رسامی و نقاشی

دنیای به خصوص برای خود و ایجاد گرش دارد درک آن برای بعضی میسر است .

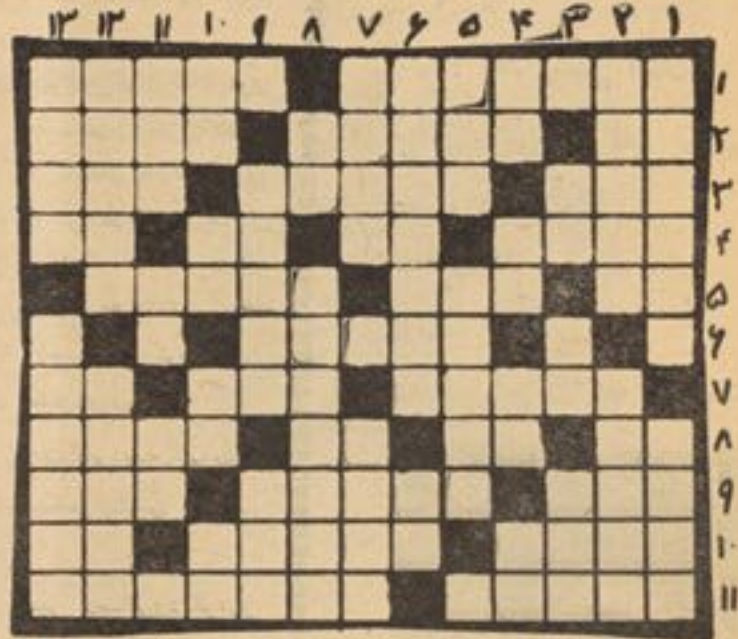
برای وی این چیز میسر گردیده است زیرا احساس کرده که میتواند توسط همین هنر احساسات خود را انعکاس دهد و چیزهای را برای دیگران تلقین کند که وی آنرا درک کرده است و به این شکل بتواند خدمتی برای مردم و جامعه که وی در آن زیست دارد انجام دهد

و بخاطر این جوان که هنوز درین دنیای بیکران هنر آنقدر دست طولانداشته ادعاهم نمی کند که هنر مند است اما مدعی است که میتواند همین حالا در چارچوب شرایط خاص تا اندازه موفق باشد و بسوی هنر و بسوی این دنیا گامها بردارد .



### جدول کلمات متقاطع

- ۱ - آله ذخیره کننده برق - عسکر افغان ازین صفت بر خوردار است .
- ۲ - آفت بی پایان - کوشش ها - همه آنها دوست داریم .
- ۳ - خواهش و خواسته - از میان آنها برق انتقال داده میشود مشک از اینجای آمو بدست می آید .
- ۴ - کابل از نظر جغرافیه چنین است - علامت جمع - زندگی کن دروازه .
- ۵ - اشاره بدور - کتاب ها - اینگو نه نماز بیست و هفت مرتبه نسبت به نماز های دیگر برتری دارد .
- ۶ - در پامیر بجوئید .
- ۷ - جاها و محل ها - منع کردن - آنها نباید شکست .
- شانه اش کن - چیز - در مکتب تب نیست - ربا عیا تشس معروف است .
- ۹ - شوکت - عکس العمل - سیا .
- ۱۰ - آسوده - منطقه ای بین کابل و قندهار - خود م .
- ۱۱ - دختر قهرمان افغان - کیمیاوی .



طرح از : عبدالزاق «عمومی»  
متعلم صنف یازده لیسه تالقان

عمودی .

- ۱ - با... حله بر فتم زسیستان - از بوی خوشی لذت میبرد .
- ۲ - ملتیکه بابر قراری رژیم - جمهوری در های سعادت را بروی خود باز کرد - جمع اول .
- ۳ - جزر نیست - راست در پشتو - بکن .
- ۴ - قفس - دو تایش دو میشود - آش - از آن آب می آید .
- ۵ - نسل - یایتختی در شر ق دور .
- ۶ - جلو آفتاب را میگیرد - مادر عربی .
- ۷ - دلبر را چنین میگویند - آواز خوان معروف هند .
- ۸ - نه در پشتو - از روسای جمهوری امریکا .
- ۹ - زمان ها - در آهنگ کمر باریک این کلمه را بگوئید .
- ۱۰ - همچنان بی چنان - یار بی پا - گرم نیست - نیم جانی .
- ۱۱ - اشاره به نزدیک - کاکا - بلی به انگلیسی .
- ۱۲ - آدم ماهر دارد - همیشگی .
- ۱۳ - همه از آدم های بد ... دارند .
- دارند - دارند منسوب بکشوری در اروپا .

### هنر پیشه شناسی



درین کلیشه شما شش نفر از هنر پیشه های هندی را مشاهده میکنید که هر کدام را بارها در نقش هیروی فلم دیده اید - اما در اینجا تصاویر آنها را به تغییر قیافه و مکیاز شده مشاهده میکنید اگر موفق به شناختن آنها شدید اسمای شانرا برای ما بنویسید .

برای دو نفر کسانیکه موفق به حل نمودن هنر پیشه شناسی ، قطعاتی از همین شماره و جدول میشوند بهکم قرعه یک سیت جراب اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود .



HORSE - BRAND - SOCKS.

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید

با پوشیدن جوبابی زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه با عت تقویه صنایع ملی خود هم میشوید .



دولت پلاستیک پروموتوری

### حل کنندگان و برندگان جوایز

این دوستان عزیز جدول های شماره های مختلف را با سایر سوالات حل نموده اند :

فریبا اسد پور، سریر احمد سرور، سید اسحق آصفی، محمد اکرم ناصری، غلام یحیی احمد، عبدالعظیم غفور یان، محمد محبوب محصل تعلیم و تربیه، عبدالعزیز بهنوا، محمد نذیر صدیقی، جمال الدین باغبان، غلام محمد احمدی، محمدولی علومی، عبدالوهاب متعلم لیسه حبیبیه، رحیمه مرجان، فاطمه نظری، کریم الله شهاب، خیر محمد مرجان، محمد رضا نناگوی، ملالی خلیل سادات عزیزه حیدری، عالیہ عزیززی، رحمت الله نصرتی، مریم ابراہیم، فاطمہ صیامی، احمد سیر متعلم صنف نهم لیسه حبیبیه، خالد حمیدی، نصرالله مبصر، فاطمہ نظری، حسین صمیمی، رو یا طلوع، شاه جهان حیدر، عبداللہوالہ، فریدہ ابراہیمی

بدریہ فر زاد مینا میوند، نور یہ عبدالحمید مہاجر، زرمینہ ضیا یی، از صنف سیز دہم دار المعلمین حزین، شینکی سلطان، نقیب الرحمن گلپہار، محمد محسن متعلم لیسه عالی پروان، محمد کبیر متعلم لیسه ابراہیم نوری، معصومہ نصرت، مظفری، مسعود رسول زادہ، محمد محمد نسیم، کبرا متعلمہ صنف ۱۲

لیسه عا یشہ درانی، عبدالمجید مہاجر، محمد نذیر صدیقی، محمد تاج محمد آریا فیضی مامور محمد یاسین نایاس از پوهنځی سیانسن - حلیم تنویر غلام سخی عطایی از مزار شریف نرگس از صنف ۸ لیسه جمہوریت عبدالمنان حقیق از پولی تخنیک از صنف ۸ لیسه کیوان - محمد الیاس ظہیر متعلم لیسه انصاری - میر محمد حسن آموزگار - نور آغا احمدی زرگر - محمد طاہر شریف عبدالرزاق قیومی متعلم صنف ۱۱ لیسه تالقان عبدالروف از چہل ستون محمد بشیر ترین ظیمی نور محمد عالیہ از مکتب حافظہ ہیروی - شاہ ولی مامور شعبہ انجیری میدان ہوائی - لطیفہ از لیسه زرغونہ - صدیقہ از لیسه زرغونہ - محمد آصف متعلم لیسه نجات - حفیظہ از مکتب ستارہ - زلمی صدیقی زرگر - ثریا موسی یاز از رابعہ بلخی - شاہ ولی از میکورور یان عبدالغفور از لیسه ح بس - شہناز احدی زادہ از لیسه ملالی حسینہ از عایشہ درانی - محمد ظریف نظر از لیسه غازی اللہ یاز از فاکولتہ حقوق غلام سرور یوسفی از لیسه استقلال شریفہ وفا از مکتب سور یا - سلیمان جباری عزیزہ نصرتی از لیسه ملالی - ثریا عادل الیاس نا صر نوایی از خیر خانہ مینہ .

قرار قرعہ چہار نفر ہر کدام یک یک سیت جراب اسپ نشان و

#### این عکس چیست ؟



چہار نفر دیگر ہر کدام برنندہ پنج جوڑہ بوت پلاستیکی وطن شدند

#### برندگان جراب اسپ نشان :

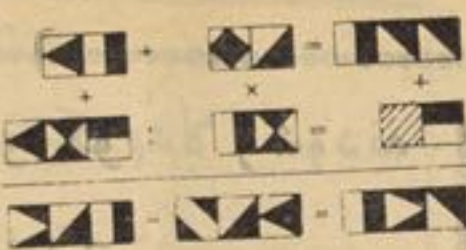
- ۱- میر محمد حسن آموزگار-۲ نرگس از رابعہ بلخی .
- ۳- صالح محمد کہسار ۴- کریم اللہ شہاب.

#### برندگان بوت پلاستیکی عبارتند از:

- ۵- شہناز احدی زادہ از لیسه ملالی - غلام سرور یوسفی از لیسه استقلال - محمد یاسین نایاسی اللہ شہاب و نور محمد احمدی برندگان جوایز میتوانند جوایز خود را از دفتر مجلہ بدست بیاورند ، ہنگام اخذ جایزہ یک قطعہ فوتوی خود را با خود داشته باشید .

#### اعداد را پیدا کنید

اگر با ریاضی آشنا بی دارید با ملاحظہ، این مربع ہا کہ ہر یک از آنها نما یندہ عدد یست و با استفادہ از علاماتی کہ در بین آنها وجود دارد عددی را کہ ہر مربع بجای آن بکار رفته است پیدا کنید و نتیجہ را برای ماہم بنویسید !



### جدول شماره (۲)

افقی :

- ۱- این فلم محصول کشور خود ماست - ۲- محفوظ - منسوب بہ یک فلز است - ہموار و زلال - ۳- شہر تجارتی - اہالی اصلی یک منطقہ - ۴- جوا نمرود - واحدی در اندازہ گیری - ۵- سر چہ اش عددیست - بزرگی و مہتری - بہ کلامی کہ صریح و واضح باشد گفتہ میشود - ۶- موجود زبانی افسانوی - برای مریض تجویز

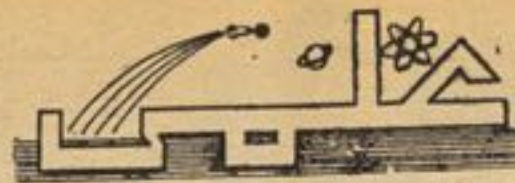
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

#### طرح کنندہ سلیمان جباری

- میکنند - نظریات و رای ہا - ۷- در پای عرب - شہر ایفل - حالتی از دریا - ۸- پای مو تر - نہی از رفتن - ۹- نامش را میوہ بہشت گذاشتہ اند، جستجو و پالیدن - ۱۰- از سبز بیجات است - و سیلہ - شہری در ارو پا - ۱۱- نو یسنندہ بینوا یان ..

#### عمودی :

- ۱- ہنر مند و موجد سبک کو بیزم - ۲- خود دم - کو چکتر از درہم - خوب است - ۳- سکہ نیست تکہ ضد باران - ۵- سرو واحدی در شمارش حیوانات - عمرش زیاد است - ۵- نفس - ملاقات و باز دید - صد متر مربع - ۶- نقاشی - آتش در زبان پنبتو - بالای گردن - ۷- طرف و جانب - ایوانش مشہور است - ضمیر یست - ۸- دو مصراع جادہ مو تر رو - ۹- قوا نین و مقررات - معنی اش سر چہ است - ۱۰- صیاد میگذارد - درست نیست تکرار حرفی - ۱۱- این پروگرام را رفیق صادق تہیہ میکرد.

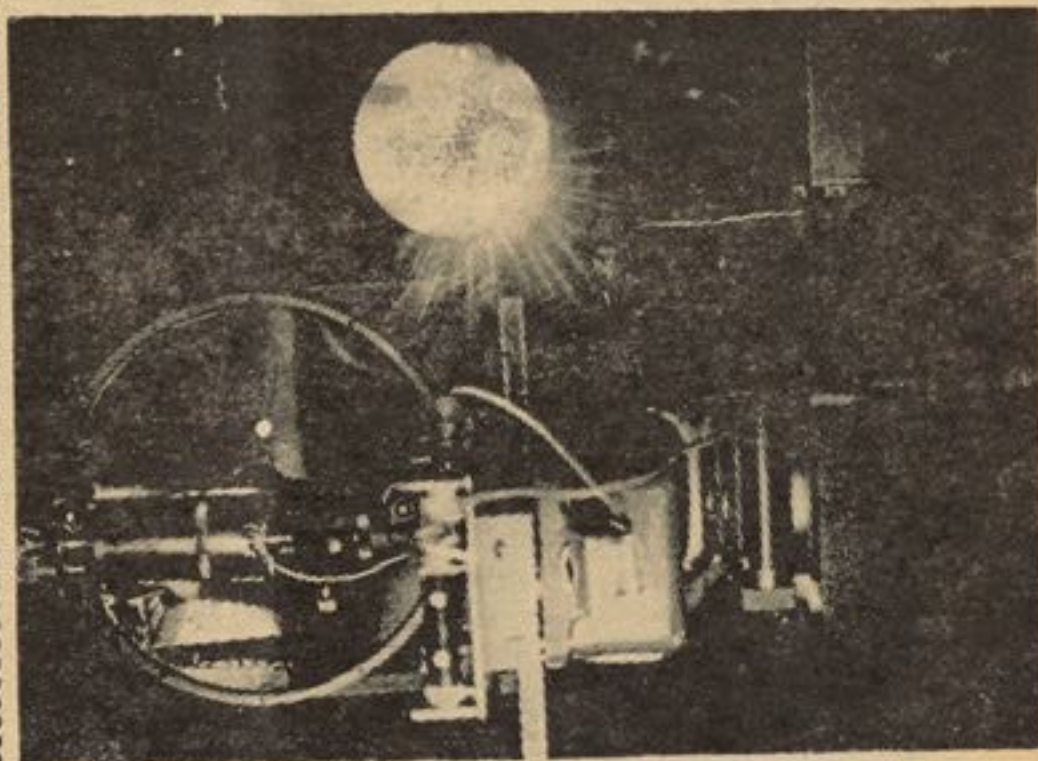


## دلیر له و برانگو خخه دالو تکوپه لار شونده

### گشی استفان کیزی

په دی وختو کښی دلو یډ یغی سا بییریا دیوی طباعتی دستگاه په وسیله یو کتاب چه «دلیر وړانگی فضا تسخیر وی» نو میری اود شه وروی اتحاد دعلو مودا کادمی غری پرو فیسر ولاد یمیر ژو یوف

علمی او عملی پلوه په زپه پوری ده مثلا دلیر له وړانگی خخه تر اوسه په مختلفو طریقو داتمو سفیر دکتر تیا او په خرا به هوا کښی خمکی ته دښکته کیدو دپاره دالو تکو په لار ښو دنه کښی استفاده شویده.



لیکلی دی بازار ته وړانگی شویدی. کتاب مؤلف په سا بییریا کښی دفضا یی خیرنو دانستیتوت دنوی تحقیقاتی مرکز آمر دی. نو مو پی پرو فیسر وایی: «مونږ دمخکی په اتمو سفیر اود نو رو سیا راتو په اتمو سفیر کښی دو پا نگی د خپو ترویج په برخه کښی خیر نی کو و په زپه یی تر اوسه پوری لسه

پوهان همدا اوس دلیر دسیستم خخه داستفادی په غرض دمسکو په هیوا یی ډگر کښی از موینی سرته رسوی. مونږ په دغه برخه کښی دلو یو تحقیقاتی مرکز ونو سره په امریکا، بر تانیه، فرانسې او جاپان کښی ارتباط لرو

زمونږ انستیتوت دیوه داسی علمی ښار دجوړیدو دپاره لاره اواره کړیده چه همدا اوس یو شمیر تحقیقاتی دستگاوی پکښی شته. دو هم عکس دتسو مسک په ښار لومړنی عکس دلیر درا دارو په ونلیفه داتمو سفیر دخیر نی او کښی دهغه علمی ښار یو معماری شوی موډل ښیی.



## برندگان جایزه نوبل در فیزیک

اکادمی علوم سویدن اعلان کرد که دو امریکایی بنام «ایوار گیوار» منفص شرکت جنرال الکترونیک و «لئو اساکسی» منفص شرکت «آی بی ام» و یک انگلیسی به نام «برایان جوز فسن» از کمبریج جایزه نوبل فیزیک سال ۱۹۶۲ را بین خود تقسیم کردند.

اکادمی علوم سویدن کشف نامبر دگان را در مورد پدیده نقب زدن در جامدات اعلام کرد.

«اساکسی» و «گیوار»، هر دو در زمینه اجسام نیمه هادی و اجسام فوق هادی، فعالیت داشته اند و «جوز فسن»، به خاطر پیشگویی های نظری در مورد خواص جریان فوقانی از داخل یک مانع تو نسلی، برنده جایزه نوبل شده است. این پدیده را تأثیرات «جوز فسن» امیده اند.

اکادمی اعلام کرد که «اساکسی» و «گیوار» نیمی از جایزه ۱۲۲۰۰۰ دلاری را بین خود تقسیم خواهند کرد و «جوز فسن» نیم دیگر جایزه را تصاحب خواهد کرد.

اکادمی اعلام کرد که تأثیرات «جوز فسن» تقریباً در تمام قلمرو های علم الکترونیک کار برد دارد.

اکادمی اضافه کرد که پدیده نقب، سر نشینان «اسکای لاپ» را در اندازه گرفتن میدان های مقناطیسی یاری میدهد. از این پدیده نیز در اندازه گیری جریان های خون در قلب، که به قدری ضعیف هستند که با الکترو گراف قابل تشخیص نیستند، استفاده می کنند.

«اساکسی» ۴۸ سال دارد، در «اوزاکا» از شهر های ژاپن متولد شده است. او در سال ۱۹۵۹ درجه دکترای خود را در فیزیک گرفت. در سال ۱۹۶۰ در مرکز تحقیقاتی شرکت «آی بی ام» در نیویورک فعالیت داشته است.

«گیوار» ۴۴ سال دارد، در «برگن» از شهر های نروژ متولد شده و در سال ۱۹۶۴ دکترای فیزیک خود را دریافت داشته و هم اکنون در شرکت «جنرال الکترونیک» در نیویورک مشغول کار است.

«برایان جوز فسن»، ۳۳ سال دارد و تحصیلات خود را در پوهنتون کمبریج به پایان رسانده و از سال ۱۹۶۷ تاکنون معاونت ریاست پژوهش های پوهنتون فیزیک پوهنتون کمبریج را به عهده داشته است.

## تحقیقات سعادت در اعماق ۱۰۰۰ متری

### اقیانوس هند

است از جمله تلو یز یو نهایی زیر دریا سوند های مختلف دستگاه های نمونه برداری و دور بینهای عکاسی این کشتی تحقیقاتی در سال ۱۹۷۲ در سواحل ها وائی و کالیفرنسی موفق به کشف منابع عظیم نیکل و مس گردید.

کارخانه کشتی سازی المانی در حال حاضر سرگرم ساختن کشتی دیگری بنام اکسپلو را است که برای تحقیقات نفت و گاز در کرانه های هند بکار خواهد آمد.

پانزده سال پیش اولین کشتی تحقیقاتی بنام پرو سپکتا در یکی از کارخانجات کشتی سازی جمهوری اتحادی المان ساخته شد و از جانب شرکت های بزرگ نفتی بین المللی برای سنجشهای دریایی مورد استفاده قرار گرفت در این بین به انطباق احتیاجات جدید کشتی های تحقیقاتی مختلف ساخته شده اند که برجسته ترین آنها کشتی والوید یا بتسو سمن همان کارخانه آلمانی میباشند.

والویدیا مجهز به مدرن ترین لابراتوارها و دستگاه های علمی

### رابرت گرافز شاعر

چارتر هوس بنام «مرد کثیف آلمانی» معروف بود. مادرش او را در همان آوان تولد تر پیه نظامی داده بود. دیدار رو برت گرافز در مجورکا این اندیشه را در ذهنم زنده ساخت که من به ملاقات پر سپیرو در جزیره پنپا نش رفتم ام. عشقهای گرافز و روابط او با زنان خیلی رومانتیک و در بعضی موارد توام با عشق افلاطونی بوده است او در مورد عشق قطعه شعری دارد. «عشق احساس را در درون

سخنرانی‌ها و بیاناته‌ها زنده میکند.» فقط با اندوه و سکوت طولانی. چون کشف حقایق تازه. چگونه من هفته ای بر بستر مریضی می مانم. بدون حتی یک لحظه غفلت از اندیشه های یت.

ممکن نیروی در درون من با عشق گریزان یک زن مرا به آنطرف بکشانند. و آیا اگر برایت نامه ننوشتم مرا دوست می داشتی؟ گرافز در زندگی نامه اش خود را قربانی «نیروی سحر آفرین شعر» می خواند. او فقط دو بار در زندگی کاری یافت. بار اول بحیث پروفیسور لسان انگلیسی در قاهره و بار دوم بحیث پروفیسور شعر در اسکس فورده در همان حالیکه تد ریس می نمود لحظه ای از یاد دور نبود.

او زندگی اش را با نوشتن ناول بخصوص ناول های تاریخی چون تاروس (۱۹۴۳) رب النوع کلاریوس (۱۹۳۸) لمب نهم (۱۹۴۰) پشم طلایی (۱۹۴۴) آنان بیلی مقدس را بداد زدند ۱۹۵۷ جزایر بسی عقلمن (۱۹۵۹) و دو کتاب غیر داستانی اش بنام الهه سفید (۱۹۴۷) همچنان نوشته های اپو لیسوس، لوکان و سیونیوس را ترجمه نموده و اولین فرهنگ لغات جدید اساطیر یونانی را تدوین نموده است.

گرچه با از دست دادن قوه بینایی اش فکری میشد که گرافز دیگر اثری نیافریند. ولی شخصیت پر کار و فعال اولحظه ای از کار نمی ایستد و قتیکه راجع به شعرش صحبت میکند. در لحنش شور و هیجان فراوان دیده شده و لحن صدایش تغییر محوسی میابد او می

گوید «شعر معجزه است و اگر اعجاز نداشته باشد نثر است» پس میبیند که چقدر پیچیده است شما شما هیچوقت نمی تواند بگوید یک شعر چگونه سر شت خود را آغاز مینمایند و نمی توانید بگویند از کجا بیرون می آید، شعر همه چیز را در سر می گیرد. زمان را نمی شناسد در نیمه شب در نیمه روز و حتی در هنگام طلوع آفتاب رنگ گری می گیرد و در بسیاری موارد آغاز یک شعر سه روز قبل دیده شد و بعد سرشت بیرونی میابد. در بعضی مواقع شعر بدون مقدمه جان میگیرد در آن لحظه به انسان احساسی دست می دهد که هیچکس قدرت بازگو نمسودن آن را ندارد. از سخنانش برایم ترس آمیخته با نشاط دست داد. باو برای قدم زدن بیرون بر آمدم هنگام خر و ج او به طرف دریا اشاره نموده ادامه داد «هر شام برای آب بازی آنجا می روم ولی نمی خواهم تمام روزها آنجا تیر کنم. هر رفتن و آمدنم ۴۵ دقیقه را در بر می گیرد.»

در زمین شخم زده و یلاش او گاهی به کارهای زراعتی می پردازد از هجوم سیاحان ناراضی بوده و خاطر نشان می کرد که:

«روشن است که باغ های زیتون از بین خواهد رفت مردم همه به دنبال تجارت با این سیاحان رفته و باغ ها بدون سرپرست باقی مانده و به زودی به نیستی کشاننده خواهد شد و بدنبال آن گران بهاترین محصول کشور از بین خواهد رفت. هنگامیکه این جاده کده ساده بود خوب بخاطر دارم زمانیکه یک موتر می آمد مردمان ده از آن می گریختند و با شکفتی بدان نگاه می کردند ولی حالا یگان دفعه حادثه ترافیکی بوقوع می پیوندد. همچنان حادثه های دزدی نیز در ده دیده میشود. در حالیکه گذشته چنین حوادث هرگز اتفاق نمی افتاد هرگاه بول سیاهی از نزدتان به سرک می افتاد آن را شخص دیگر پیدا مینمود آن روی دیوارهای محل می گذاشت ولی حالا باید متوجه جیب تان باشید.»

گرافز به حکومت اسپانیه پیشنهاد نموده که در قوا نینسی وضع کنند که در آن توجه به حفظ

### مسافرت بی نتیجه

لحظه از آنش جدا شده بود هنوزم تصویر میبم و بر آرزو راکم نگرده بود. ایوان پتروویچ تنها اکنون زیبایی صورت او را کاملا درک و ارزیابی کرد: مهربانی رنگ، پراز احساس فوق العاده طریف بایشانی صاف و لبهای درخشانده ...

طفولیت ایوان پتروویچ، پرمشقت، خشن و بدون تحول گذشته بود که راجع به آن هیچگاه دوست نداشت حرف بزند.

امایه سوال ولنتیناسرگینفنا اوچنان با مسرت و خوشی و رضایت جواب داد مثل اینکه خانم موسیاه گرانیهاترین خاطرات را در او پیدا ساخته باشد. او تقریباً اختیار به صحبت های راجع به انکار میبم و احساسات طریف کشیده شد ...

بازهم مانند وقت غذاخوری نگاه هایشان باهم تلاقی کرد.

خانم لب پایش را بادنجان گاز گرفت. ایوان پتروویچ بازهم کمی ناراحت ولی لذت هم برد.

والنتیناسرگینفنا ناگهان نجوگنان گفت: - شما چرا چنین طولانی بطرف من نگاه میکنید.

اما خودش چشم بر نداشت، و برخلاف در چشمانش یک خنده گستاخانه درخشید.

اوغبی منظره بلند خندید و دست خود را بین چشم های خود و ایوان پتروویچ و بسیار نزدیک به چهره او حایل ساخت. که ایوان پتروویچ گرمی منظره را احساس کرد. قلبش فشرده شده و لرزید. اوخواست این کف دست نرم را بپوسد، ولی جرات نکرد. وقتی خانم مو سیاه دست خود را پس گرفت، او ناسف خورد که چرا انگار زانکرد.

بروم. والنتیناسرگینفنا پانینسی و بدون چرخاندن سر از او پرسید: بزودی بروی خواهم گشت.

- نمی فهمم عزیزم. شاید پس از یک ساعت و یادوساعت. یک کاری فوری است. تو سعی کن که برای ایوان پتروویچ ملال آور نشود. من خدا حافظی نمی کنم.

او بدون آواز بالای نوک های پنجه پا برآمد و دروازه را در عقبش محکم بست.

تا وقتی که آواز قدمهای او در اتاق خاموش نشد، نه خانم صاحب خانه و نه میهمان، یک کلمه هم بین خود ردیدل نکردند. ایوان پتروویچ تصور میکرد که در این خاموشی بین آنها یک نزدیکی غیر قابل رفع استوار شده است.

خانم سیاه مو اولتر به سخن آمد. - الان شما گفتید که بوی لاک است و بعدتر راجع به طفولیت حرف زدید. بگوید، آیا گاهی با شما اتفاق افتاده که کدام بو یا کدام آواز، یک تا بلوی مکتب از گذشته هارا پیش نظر شما مجسم بسازد. مخصوصاً یک خاطره گذشته را که بسته به بوباشد. میفهمید وقتی من بوی لاک تازه را احساس میکنم، همان لحظه چنین تا بلوی پیش نظرم ظاهر میشود: من بسیار، کوچک هستم، هفت، هشت سال دارم و رو بطرف دیوار دریک کنج ایستاده ام. شاید مرانبیه کرده بودند. نمی دانم. دیوار پوشیده از یک رنگت نصواری غلیظ بود. من باناشن هایم رنگ را از دیوار جدا میکردم.

درین وقت آفتاب غروب میکند. در روی اتاق یک لکه چهار کنج از کلکین، مطلقاً آتشگون او فناده است از یک جای نامعلوم. یا بوی لاک، یا بوی سبب میاید. شما حتی نمی توانید تصور کنید که چگونه ناگهان اندوه و خوشی قسراه میرسد. متاسفم که بازگردانیدن آن امکان ندارد... آیا با شما هم گاهی چنین اتفاقی افتاده است. خانم موسیاه با یک حرکت طریف و ملایم سر خود را بطرف او چرخاند. چشمانش که همین

محیط بوده از ساختن تعمیر و سرک های جدید در دیبا و خط ساحلی جلو گیری شود. او با لحن شکایت آمیز گفت «من اینکار را کردم ولی کسی توجه نمود همه چیز تغییر نموده است شما به کس اعتماد کرده نمی توانید» ولی با این همه دگر گونی ها گرافز به مردم سر زمین آنجا سخت عشق و علاقه دارم. او می گوید «همه قسم حوادث شگفت آور که اتفاق بیفتد مطلب عمده اینست که دیبا توسط تپه های که در آن ها آهن است محاصره شده و ساحه مقناطیس را بوجود می آورد تقریباً تمام جای ها مقدس و مذهبی دنیا همینگونه است و ساحه مقناطیس چیز های شگت آوری ب مردم می آورد در ظرف هفت سال ما نه نفر را دیدم که خود را مقدس جلوه داده و حتی خویش را مسیح اعلام نمودند دو نفر امریکایی یکی از امریکایی وسطی یک آلمانی و یک انگلیسی و این شگت آور است.»

صحبت ما با آمدن سه نفر استرا لیایی که بدیدار گرافز شتافته بودند بهم خورد.

هنگام خدا حافظی برایم هدیه ای داد که در آن مجسمه زیبای یک جنگجوی اترو سکان که بقرن نهم متعلق است بخشش نمود همچنان نامه ای که با ید به یک دختر در لندن می دادم همچنان نامه ای به خانم سفیر انگلیس در مادرید.

بعد از صحبت دو ستاننش فهمیدم که از مصاحبه ام را ضعی شده بود.

این مرد پر شور و با نشاط با باغ های زیتون و اشعار زیبا پیش ترک نمودم و در همان هنگام آخرین سطور کتاب «خدا حافظ همه چیز» بیادم آمد.

«من چندان تغییر نیافته ام چه از لحاظ جسمی و یا روانی با وجودیکه نمی توانم بدون عینک روزنامه بخوانم و یا هنگام با لا شدن برزین سه پته را یک پته نمایم.»

### عشق با بیگانه‌های

به یک محل تولد شده بودیم - به یک مکتب درس خواندیم. رفقای مشترک داشتیم زندگی ساده و بی درد سر می گذرا نیدیم. و حتی آینده ما مانند چهار فصل قابل پیش بینی بود. هوک همیشه جزو زندگی ام بود او مهربان و رؤف بود. مگر هیچوقت نتوانسته بود ضرب بان قلبم را با احساس نا شناخته دو بالا کند. و همیشه با من گو سفند وار رفتار می نمود و اگر از حقیقت نشر مماندما ت بیروی محرکه نداشت. وقتیکه پدر اندر هوک مسرد. مز رعه به او رسید. در روز های آخر صحت مرد پیر و ضع در ست نداشت و لی هنوز نمی خواست تا لکام های کار را به هر گ بدهد. مز رعه کو چک بود و لی زندگی ما را سرو سامان می داد. و قتیکه پدرش مرد بد نیال خود قروض ز یا دی بمیرات ما ند. کدام غله خالی و وسایل زرا عتی خراب بود، و لی هیچ چیز هوک و مرا از تلاش باز نداشت. با هم عرو سی کردیم می دا نستیم که به کمک همد یگر مزرعه گارت را می توا نیم سر و صورت بد هییم.

کنون معلوم میشد که من و هوک به اوج زندگی رسیده ایم و پشت سر ما روز های دیر نده و طاقت فرسای کار و جو د داشت. کار و پس انداز هیمندوام اساس زندگی ما را می ساخت. من با همین چیز ها قناعت داشتم. ولی حالا در این مورد هیچ فکر نکرده بودم. چرا شخصی مانند مات فنتان از راه طولانی آمده. تا این راه نورا بمن نشان بدهد. راه بی اندیشه و بدون ترس که در آن فکر فر دا هیچ راه نداشت.

هفته دیگر گذشت روز های باران نا گهان و سنگین با ساعت های کوتاه آفتابی بعد یک شب پس از صرف غذا که همه در کنار آتش نشستند بودیم من به گفتگوی مات و هوگ گوش میدا دیم.

هوگ پرسید: - آیا خانواده یی نداری ؟ مات هیچ جواب نداد هوگ ادامه داد.

- خیر از کجا آمده یی ؟ از اتو کردن کالا دست برداشتم تا سخن مات را بخوبی بشنوم.

اصلا من پدر و مادرم را به یاد ندارم. آنان هنگا میکه هنوز چون بودم ز ندگی را پد رود گفتند و عمه (آن) مرا بزرگ ساخت. ناگهان مات بمن نگاه کرد مشوش بود من به اتو کردن ادامه دادم. هوک دو باره پرسید: - آیا تو تا حال کدام کار معین و ثابتی ندا شتی؟ - برای مدت کو تاه به اصرار عمه (آن) در کار خانه ای کار کردم تا اینکه ... ناگهان سخنش را قطع نمود ما گر چه سرم را بالا نمودم ولی احساس میکردم که بمن می نگرد. به گیش ادامه داد: بعد به زندگی غرق شده و مانند ساعت کار می کردم. کار معین را در ساعت معین انجام میدادم. پس از اینکه عمه ام مرده کار را رها کردم تا کنون سر گردانم: مدتی سکوت بال گسترده. هوگ بالحن پرسشگر ادامه داد: بلحاظ خدا این چه قسم ز ندگی است؟

مات باخنده جواب داد: - زندگی بسیار خوب - ولی فکر نمیکنم برای شما و خانم پاول مناسب باشد.

ببالا دیدم. دوباره مات نگاه عایش که سرزنش بار نمود بمن دوخته شد.

سرخ شدم. در صدای هوگ چیزی بود که از آن تأثر خوانده می شد. بیان داشت: - تلاش های ما هد فمند است. ولی از تو چطور؟

مات خندید: - ولی من گنجینه از خاطر ها دارم.

آنان همچنان جر و بحث می کردند و لی من چیزی نمی شنیدم. با آنکه سرم پا یین بود و لی اثر نگاه های مات را در پشتم احساس نمی توانستم. اتو کردن را ترک نموده و بیرون رفتم. وقتیکه چند لحظه بعد مات با من یکجا شد. به دروازه تکیه کرده بودم. لحظه ای هر دوی ما خا موش و بیجرکت کنار هم استاده شدیم. بعد پرسید: - ستاره را تا حال مطالعه کرده یی؟

شب صاف پر ستاره بود.

### هزار و یک گپ

گنجا نیدن رقص و آواز و صحنه های اضافی تسلسل داستان فلم خلل می پذیرد دم یک سینما با من تصادف کرد، ما دو نفر با هم احوالپرسی میکردیم و گپ میزدیم چند نفر نزدیک ما به اعلان فلم همان روز دقیق شده بودند، یکی از آنها صدا کرد.

واه ... واه ... بچیم بریم گه عجب فلم اسس ... می بینی ده پستکارت ها چند جای رقص داره بعد همان چند نفر با عجله بطرف غرفه فروش تکت دویدند.

### حادثه در نیمه شب

شده است. و این دنیا دنیای خوشی، دنیای صحت، دنیای عمل و دنیای کمک بود. از چه کسی میتوانست که در این باره کمک بخواهد؟ پدرش که مشغول تحقیقات و حفريات باستان شناسی اش در آسیا بود. و او هرگز نمیتوانست که به پدرش برسد. لی نمیتوانست که به آنتی روی بیاورد و از اینکه دوباره به بریدفورد بیونند و از او کمک بخواهد پیش خود خجالت کشید.

لی در این لحظه به قبرستان آکوود رسید. موثر راجر خدازه و مستقیما سوی منطقه که در آنجا فضای فامیل بریدفورد دفن گردیده بود. و توسط سنگهای که روی آن نام آنها ذکر گردیده بود و از دیگران فرق میشد روان گردید.

در آنجالی حقیقت را مشاهده کرد. آن سنگ تازه حکاکی نشده بود. رنگش تا اندازه سیاه گردیده و تغییرات جوی را پذیرا گردیده بود. اما اسمی که روی آن کنده شده بود بوضاحت قابل مشاهده بوده و برجسته نبود. این حکاکی به کمال دقت صورت گرفته و در دل سنگ مسکن گریه گردیده بود. در آنجا نوشته شده بود پلنوب وان ویک لارینس برای چند لحظه لی را همان احساس خوف و وحشتی که چندی قبل به آن مواجه گردیده بود دوباره فرا گرفت.

قوی سگرت را از جیب پیشروی سینه پیراهن بیرون آورده یکدا نه را در کنج لبش گذاشته در آینه مقابل فالون را در چوکی عقبی زیر نظر گرفت پیر مرد حین نشستن شیشه ها هر چهار نفر را کب موتر را از نظر گذشتانند در پایان کار کاغذ کتیف بوتل صابون را در جیب پشت لباس کار گری گذاشت از عقب صدای یک خشن خشن بلند شد تا نك پر شده بود پیر مرد پایب تیل را در گوشه تانك آویخته سر پوش تانکی را محکم کرد و رفت یک تخته را که روی آن کتابچه رسید ات سنجاق شده بود از بروک پهلوی تانك تیک آورد او دوباره به کلکین مو تر نزدیک شده اظهار نمود چک دارید یا ... ؟

کورد سرش را تکان داده ذر پاسخ گفت: نده می پردازم. بکس بخواهد؟ پدرش که مشغول تحقیقات و حفريات باستان شناسی اش در آسیا بود. و او هرگز نمیتوانست که به پدرش برسد. لی نمیتوانست که به آنتی روی بیاورد و از اینکه دوباره به بریدفورد بیونند و از او کمک بخواهد پیش خود خجالت کشید.

لی در این لحظه به قبرستان آکوود رسید. موثر راجر خدازه و مستقیما سوی منطقه که در آنجا فضای فامیل بریدفورد دفن گردیده بود. و توسط سنگهای که روی آن نام آنها ذکر گردیده بود و از دیگران فرق میشد روان گردید.

در آنجالی حقیقت را مشاهده کرد. آن سنگ تازه حکاکی نشده بود. رنگش تا اندازه سیاه گردیده و تغییرات جوی را پذیرا گردیده بود. اما اسمی که روی آن کنده شده بود بوضاحت قابل مشاهده بوده و برجسته نبود. این حکاکی به کمال دقت صورت گرفته و در دل سنگ مسکن گریه گردیده بود. در آنجا نوشته شده بود پلنوب وان ویک لارینس برای چند لحظه لی را همان احساس خوف و وحشتی که چندی قبل به آن مواجه گردیده بود دوباره فرا گرفت.

او صرف شانه ها یش را بالا لی در این لحظه به قبرستان آکوود رسید. موثر راجر خدازه و مستقیما سوی منطقه که در آنجا فضای فامیل بریدفورد دفن گردیده بود. و توسط سنگهای که روی آن نام آنها ذکر گردیده بود و از دیگران فرق میشد روان گردید.

در آنجالی حقیقت را مشاهده کرد. آن سنگ تازه حکاکی نشده بود. رنگش تا اندازه سیاه گردیده و تغییرات جوی را پذیرا گردیده بود. اما اسمی که روی آن کنده شده بود بوضاحت قابل مشاهده بوده و برجسته نبود. این حکاکی به کمال دقت صورت گرفته و در دل سنگ مسکن گریه گردیده بود. در آنجا نوشته شده بود پلنوب وان ویک لارینس برای چند لحظه لی را همان احساس خوف و وحشتی که چندی قبل به آن مواجه گردیده بود دوباره فرا گرفت.

پیر مرد خطاب به کورد گفت: «ایسن بلند بالا، زیبا و رسامی نمود. چیزی نمی گفت...»

لحظه ای بعد در باز وانش قرار داشتیم. لبانش از ذوق می لرزید و پو سه طلب معلوم میشد. لحظه ای مقاومت نکردم. بعد سایه هوگ را دیدم که به روی شیشه کلکین آشپز خانه حرکت کرد.

از او دور شدم و او سعی نکرد مرا باز دارد. بدوش خانه رفتم، خواستم تادر سایه عشق هوگ دوباره آرا مشم را بیا بم. هوگ از مهر بانی هایم در آنشب شکفت زده شد.

### علل بزرگ و ...

قوی سگرت را از جیب پیشروی سینه پیراهن بیرون آورده یکدا نه را در کنج لبش گذاشته در آینه مقابل فالون را در چوکی عقبی زیر نظر گرفت پیر مرد حین نشستن شیشه ها هر چهار نفر را کب موتر را از نظر گذشتانند در پایان کار کاغذ کتیف بوتل صابون را در جیب پشت لباس کار گری گذاشت از عقب صدای یک خشن خشن بلند شد تا نك پر شده بود پیر مرد پایب تیل را در گوشه تانك آویخته سر پوش تانکی را محکم کرد و رفت یک تخته را که روی آن کتابچه رسید ات سنجاق شده بود از بروک پهلوی تانك تیک آورد او دوباره به کلکین مو تر نزدیک شده اظهار نمود چک دارید یا ... ؟

کورد سرش را تکان داده ذر پاسخ گفت: نده می پردازم. بکس بخواهد؟ پدرش که مشغول تحقیقات و حفريات باستان شناسی اش در آسیا بود. و او هرگز نمیتوانست که به پدرش برسد. لی نمیتوانست که به آنتی روی بیاورد و از اینکه دوباره به بریدفورد بیونند و از او کمک بخواهد پیش خود خجالت کشید.

لی در این لحظه به قبرستان آکوود رسید. موثر راجر خدازه و مستقیما سوی منطقه که در آنجا فضای فامیل بریدفورد دفن گردیده بود. و توسط سنگهای که روی آن نام آنها ذکر گردیده بود و از دیگران فرق میشد روان گردید.

در آنجالی حقیقت را مشاهده کرد. آن سنگ تازه حکاکی نشده بود. رنگش تا اندازه سیاه گردیده و تغییرات جوی را پذیرا گردیده بود. اما اسمی که روی آن کنده شده بود بوضاحت قابل مشاهده بوده و برجسته نبود. این حکاکی به کمال دقت صورت گرفته و در دل سنگ مسکن گریه گردیده بود. در آنجا نوشته شده بود پلنوب وان ویک لارینس برای چند لحظه لی را همان احساس خوف و وحشتی که چندی قبل به آن مواجه گردیده بود دوباره فرا گرفت.

او صرف شانه ها یش را بالا لی در این لحظه به قبرستان آکوود رسید. موثر راجر خدازه و مستقیما سوی منطقه که در آنجا فضای فامیل بریدفورد دفن گردیده بود. و توسط سنگهای که روی آن نام آنها ذکر گردیده بود و از دیگران فرق میشد روان گردید.

در آنجالی حقیقت را مشاهده کرد. آن سنگ تازه حکاکی نشده بود. رنگش تا اندازه سیاه گردیده و تغییرات جوی را پذیرا گردیده بود. اما اسمی که روی آن کنده شده بود بوضاحت قابل مشاهده بوده و برجسته نبود. این حکاکی به کمال دقت صورت گرفته و در دل سنگ مسکن گریه گردیده بود. در آنجا نوشته شده بود پلنوب وان ویک لارینس برای چند لحظه لی را همان احساس خوف و وحشتی که چندی قبل به آن مواجه گردیده بود دوباره فرا گرفت.

پیر مرد خطاب به کورد گفت: «ایسن بلند بالا، زیبا و رسامی نمود. چیزی نمی گفت...»

لحظه ای بعد در باز وانش قرار داشتیم. لبانش از ذوق می لرزید و پو سه طلب معلوم میشد. لحظه ای مقاومت نکردم. بعد سایه هوگ را دیدم که به روی شیشه کلکین آشپز خانه حرکت کرد.

از او دور شدم و او سعی نکرد مرا باز دارد. بدوش خانه رفتم، خواستم تادر سایه عشق هوگ دوباره آرا مشم را بیا بم. هوگ از مهر بانی هایم در آنشب شکفت زده شد.

### بدتر از سرگ

در شعبه شریطه وزارت خارجه ولی در حال در میان مردم عادی نخواهی بود .  
 - آیا از ظاهر من میشود شناخت من اصلاً کی هستم؟ در حال فوتی مراد حال تو که می شناسی چگونه ام .  
 مارک سوی ون عکس او را داد . شیبیل آنرا بالا پسر سگرت خویش در داد و نامو معنی که بخاکستر تبدیل می شد همچنان در دست نگه داشته بود . بعد پودر آنرا در خاکستر دانی فرو ریخت . مارک که باخوشی این حرکات شیبیل را تعقیب میکرد باخود می گفت مثل اینکه شیبیل بنوعی در معرض تهلسکه قرار دارد . مارک از درک چنین موضوعی بخود لرزید .  
 شیبیل گفت : فکر میکنم دایتون پلیز دختر را آورده باشد . این بشکل یک سوال را نداشت . مارک فکر میکرد که جواب این سوال باید بخود شیبیل هم روشن باشد . معذک جواب داد :  
 - آری . بجزیره اش مراجعت کرد . این برای اوقظت یک گردش بود . و دختر اینک در اتاق خود انتظار می کشد .  
 - کسی هست که از بودن او در اینجا اطلاع داشته باشد ؟  
 - خیر . من تمام احتیاطهای لازم را رعایت کرده ام .  
 - میدانم . اصلاً تو آدم دقیقی هستی .  
 - پدرش امیر . اگر بقیمت توافق کنیم ، بفروش مال حاضر است . از اینکه جنس بچه دردی می خورد ، حتی روحش نیز آگاه نیست او فقط پول می خواهد برای آنکه ماشیندار بخرد .  
 درین موقع شیبیل چنان بشدت قهقه زد که مارک تکان خورده پرسید : چه واقع شده ؟  
 شیبیل گفت : عفو تقصیرات ! آخر ببین این حریف بر زور گو گو بوالث نشسته و تفنگ ماشیندار می خورد . اگر ذره بی عقل میداشت میدانست که اگر بخواد میتواند کره خاکری را واژگون کند .  
 - یعنی این ماده اینقدر قدرت دارد ؟  
 - پیش از قدرت تخمین ما . برای از پس بردن تمام جزایر انگلستان یک بمب تخم مرغی کفایت میکند .  
 - کجاست این روزها ؟  
 - طبعاً به عقل راست نمی آید اما واقع خواهد شد . در حال ما باین مسائلی کاری نداریم آنچه می خواهیم پول است و این ماده قیمتی ما را از دیدنری و قلابچی بازی نجاست داده به ثروت و سعادت میرساند .  
 مارک نکامی بسوی هتل رفت . دختر جوانی از زینه های ترامس هتل پائین می آمد دختری بود بارنگ قهوه ای تیره و انبوه موهای سیاه . پیراهن سفید پشت پلازی بشن داشت شیوه رفتار ، متانت چهره و زیبایی اصلیش برای یک لحظه چشم تمام مردانی را که در ساحل بودند ، بخود خیره کرد .  
 مارک بانگشت خود او را به شیبیل نشان داد : اینک می آید . شیبیل فوراً از جا بلند شد و گفت : ملکه بیابانها . . . یک سفر دوپسو نفاصله طولانی با او واقعاً لذت بخش است خوب مارک پیش از حرکت یکبار با من ملاقات کن . تمیر اتاق من ۱۰۸ است .  
 - خوب .  
 - من بچستجوی راهی استم که بتوانیم بسپولت او را به « مینوس » ببریم . بی آنکه کسی را در جریان بگذاریم مامشغول یکسلسله کار های سری هستیم . میدانم که کار ما اساساً همین است . بتو هم یک مژده کوچک دارم . می خواهم داخل سرویس مخفی انگلستان شوم توجه فکر میکنی ؟  
 این را گفت و حرکت کرد و مارک با دمان باز

### عمل بزرگ و تاثیرات آن

از راه چپ پشت دفتر بروید و دروازه دوم صبر کنید من بشما نشان میدهم .  
 تایلر در حالیکه بسوی کورد می دید گفت از هیچ کرده بهتر است تو کدام فرمایش داری ؟  
 کورد بدون آنکه حرفی بز ند سرش را شور داد فالون از پشت سر صدا کرد :  
 « من کمی گوشت مغز بسا نان می گرم .  
 تایلر غرورش نمود : « تصور می کنم دو بار بشما خاطر نشان کرده ام که صدایتان نبر آید .  
 « هر طوری میل شما است .  
 ( فالون ! اگر من بجای شما بودم این مرتبه حرفهای را که می زنی درست بخاطر می سپردم .  
 کورد اسرار ورزید : زود باش عجله کن ساند ویچ پرایت بر دارو زود بر گرد که معطل نشویم جانی زود باش راه دور و درازی در پیش داریم .  
 تایلر از موتر فرود آمده از عقب پیر مرد روان شد و گوشه عمارت دفتر را دور زده به یک دروازه نزدیک شد کورد با چشمهای فشرده آنها را می دید زیرا آفتاب مستقیماً از سمت مقابل می تابید سپس به طرف فالون برگشت .  
 « آخر چرا شما سر عقل نمی آید و درست فکر نمی کنید ؟ »

( ایکاش می توانستم عین سوال بر ترکه پهلوی دست فالون نشسته بود بوی اخطار کرد آرت آرام باش فالون دهنش را به طرف برنر کج کرده گفت : « به جهنم ، من ... کورد در حالیکه پیشانی اشرا پر از چین ساخت بطرف فالون دیده اظهار داشت :  
 ( شما نمی توانید بسادگی از آن دست بر دارید و باید همیشه باعث سرگردانی ما بشوید؟ و شما نمی توانید لااقل ذهنی لعنتی خود را ببندید چطور ؟ )  
 چشمهای سیاه و نگاه تند فالون با چشمهای کورد لختی مواجه شد و آنها همدگر را خاموشانه به هم دگر دیدند صورت آندو بسیار باهم نزدیک بود برنر دچار ناراحتی و عصبانیت شد .  
 « آرت ...  
 ( کورد فر یاد کشید ) بهتر است به حرفهای برنر توجه کنید او نسبت بشما عاقلتر است فالون سکوت اختیار کرد معذرتا دستهای متشنج خود را بهم میساید ، گاهی مشتتارا گره میکرد و زمانی کف های دست را بهم می چسپاند ولی دستبند مجال باز کردن دستها را به او نمیداد .  
 بقیه در شماره آینده

### پخت و پز

کدام از مغز ها را چهار قسمت کنید یکصد و ده گرم روغن را داغ کرده ، هر قسمت از مغز ها را داخل مایع تخم مرغ و آرد کرده با قاشق بیرون آورده در روغن بیا ندا زید . وقتی سرخ شد و دم کرد از روغن بیاندازید ، وقتی که سرخ شد دم کرد از روغن بیرون نش کنید . سپس ۳۷۵ گرم کچالو را جوش داده پوست کنید و در ظرفی ریخته کمی مسکه روی آن بگذارید و گرم نگه دارید . هنگام خوردن مغز ها را در ظرفی قرار داده و کچالو ها را به اطراف آن گذاشته و گندنه ریزه شده را رویش بریزید .

در چایکه نشسته بود باقیمانده . وقتی دختر جوان باو نزدیک شده با آنهمه زیبایی باشکوه و جاذبه خیره کننده کنار او نشست ، کم کم دوباره توانست افکار خود را تنظیم کند و آن حالت گیجی بر آید . بیکی از کارسونهائی که دوان دوان برای مهمانان ساحلی نوشیدنی های رنگارنگ می آوردند ، اشاره کرده فرمانداد : یک بوتل لیموناد برای دختر جوان بیاورد . بعد بسوی او برگشته اظهار داشت :  
 - چه حال دارید ؟  
 دختر جوان سر خود را با تالار جنبانیده جواب داد :  
 - چندان خوب نیستم . یکبار دیگر بمن نشان بدهید ازین انگشتر چطور میشود استفاده کرد ؟ من نتوانستم موفق شوم .

### فصل سوم

چهره سرخ لوئیس از عرق میسرخشید . پیراهنی که بتن داشت مثل صافی دیگ آب چکان شده بود . کلبه خیلی کوچک بود . هوای دم کرده داشت و بوی ماهی خام آمیخته با بوی شراب جدا ازت کفنده بود . در بیرون نیز گرما وضعی کفنده داشت . برقیکه از ریگهای صحرائی در پرتو آفتاب انعکاس میکرد چشمان لوئیس را بندد آورده و بهمین دلیل بازم بهوای داخل کلبه شکر می گفت . ساکتین کلبه هر چند در جای خفته خود از ناراحتی تپوتلاش داشتند ، زنده شمرده میشدند . وقتی لوئیس اظهار کرده که داخل کلبه خیلی تاریک است مامور پولیس چون که همراهِ او بود بشتاب پنجره کلبه را کشود و پسرده آنرا عقب زد . شعاع آفتاب بلافاصله تاریکی غلیظ را از هم پاشید . لوئیس یک لحظه به صورت ماهی گیر پیر و زنی خیره شد . چنان بنظرش آمد که آنها از اینکه دوتازه وارد پزبان انگلیسی حرف میزنند ، خوشحالند . ولویک کلمه از صحبت آنها نمی فهمیدند معذک آواز ولحن لوئیس در آنها ایجاد اطمینان میکرد . چهره هایشان پوشیده از شیار هائی بود که نشان گلشت روزگاران را در خود حفظ داشت و هر دو چهره های سرد ، مغرور و جدی یونانی بود . با وجود کبر سن نیرومند و مقاومت معلوم می شدند . این خصوصیت طبیعی و نژادی آنان بشمار میرفت .  
 اکنون روشنی تانوا یکترین گوشه کلبه پهن شده بود . آنجا یک نفر دیگر در میان لوازم ماهی گیری برو افتاده .

### ناتمام

### غسل دادن طفل

طفل را طوری بگیرد که سرش روی بند دست شما واقع شده و انگشتان همان دست شما بغل های طفل را محکم گرفته بتوانند . اولتر روی طفل و سپس سر طفل را با پارچه نرم بدون استفاده از صابون بشوئید . آب صابون دار با یک پارچه مرطوب در حالیکه یکی دوبار به تمام قسمت های سر طفل تماس نماید پاک شود . اگر پا رچه بسیار تر باشد آب صابون بچشم طفل رفته و سبب سو زش می گردد .

## پیمچرواگام گوشه دیگری

بقیه صفحه ۱۹

يك مشوره عمومي و يك تحقيق و سروی منطوقی به مشکلات خیلی زیاد دوره ها و کر نو لوجی مؤقتی آنرا تائید و یا توضیح نمود.

### صورت اعمار و دوره های ساختمانی:

الف: تا جائیکه در سطح کاوش و درپاره از حفاری قلبی مطالعه آمد دوره اول ساختمانی کاوش غیر قانونی نمبر (۱) مشتمل از يك ستوپه مرکزی و عجالتاً چندستوپه دیگر که ستوپه مرکزی تو سط آنها محاط شده است و جود دارد.

ستوپه مرکزی از ساختمانی اولی ساختمانی معبد است - پاستوک خام و سنگ در یائی و کوهی و سنگ پر چال تا جائیکه دید میشود از سطح خارجی ستوپه مرکزی کاوش نمبر (۱) بطرف شرقی در حدود ۱-۳۰ سانتی متر سطح و خلاء نیکه قبلاً وجود داشت و ممکن ادامه آن با ارتباط به معبد دومی تپه ادامه دیگر ستوپه ها بوده باشد.

از منتهای پر حوادث تاریخی مؤتید يك سلسله عواملیست که انسان های باستانی اندوره برویت تخیل افکار و تهذیب اجتماعی خود پدیده های هنری زیبای بوجود می آورند و در پهلوی آن همه سامان

بقیه از ص ۴۱

### بابا شیخ فرید

موضوعات اشعار شیخ فرید عشق، درد، فراق و مرگ میباشند. با یاد تذکر داد که مثل صوفیان دیگر برای فرید هم خدا محبوب بود.

در اشعار شیخ فرید مرگ هم تجلیل شده و بعنوان مروس برای زندگی تعریف شده است.

فکر و فلسفه فرید بعداً تو سط کبیر داس و گو رو نانک مورد تقدیر و تمجید زیادی قرار گرفت. حتی گورو نانک که مؤسس مسلک سیکها بود بعضی اشعار شیخ فرید را در کتاب مذهبی خود داخل نمود.

بابا فرید به زبان پنجابی شعر میگفت آنها که زبان پنجابی را می فهمند میتوانند از اشعار نغز او لذت ببرند.

## مردی با نقاب بقه

بقیه صفحه ۵۰

- من به اندیشه و تصورات شما اعتراض نمی کنم. شیوه کار من طوری بوده که باعث ایجاد سوءظن در شما شده است. اما من دلیل خوبی برای این کار خود دارم در مورد سرقتهای که همزمان با غیبت من از منزل بوقوع می پیوندد هیچ اطلاعی ندارم. و اگر راجع به آن چیزی میدانستم بطور حتم از شما پنهان نمی کردم. اما يك خواهرش از شما دارم که درین باره در حضور دخترم حرفی نزنید.

ایلا در وسط دروازه باغ ایستاده بود که مو تر نزدیک شد و پادیدن انک لبخند از لبانش محو گردید انک از روی شعور در یافت که اندیشه فعلیت مجهول برادرش و مشکلاتی که رای به آن مواجه شده اسباب ترس وی را فراهم ساخته است.

پدرش با کلمات کوتاه به او گفت: «آقای انک به اینجا آمده تا چند سوالی پیرامون حمله با لای آقای گاردون بعمل آورند.» انک با خود فکر کرد که جان بنت چه مرد دروغگو بی است و قتی ایلا با انک تنها ماند، از او پرسید: «آقای انک اتفاقی رخ داده است؟»

- من ماد موزل، هیچ چیزی نیست. من محض به خاطری اینجا آمدم تا تجدید نیروی حافظه کنم. برادر تان به شهر برگشته است؟

ایلا بالحن مطمئنی پاسخ داد: (او دیروز شام، به شهر بازگشت و یقیناً کار مناسبی پیدا کرده است.) انک در پاسخ ایلا اظهار نمود: این مطلب را چندین بار شنیده ام. من صرف امیدوار هستم که در کار و بار رفقای خود شریک نشده باشد اما بهر حال شما می توانید بکلی آسوده خاطر باشید مادام موزل بنت از من او را از نظر دور نمیکنم.

در شام همان روز باز پرس در حالیکه از اشتباه خود سخت افسرده به نظر می رسید به دیک گفت: (منی فهم چطور شد که نسبت به بنت مظنون شدم. فکر میکنم شتابزدگی دوران بچه گی دوباره در من بیدار شده است و می بینم که روز نامه های عصر جریان سرقت را نشر کرده اند.

(ناما)  
ژونون

در راس این تشکیل اشخاص با هوش و زرنگی قرار دارند. البته این جوانهای که بصورت نامنظم ازدرا آمد دستبرد ها و سرقت زندگی می کنند در راس وجود ندارند. این چنین اشخاص برای کار های دقیق وقت و حوصله ندارند. آنها نقشه دستبرد شانرا سنجیده فوراً عمل میکنند یا به هدف می رسند و یا اینکه نقشه شان به ناکامی انجامیده به چنگ پولیس می افتند. وقتی آنها پولی به کف می آورند به تقسیم آن می پردازند و آنگاه در يك نایت کلب با زنان و دختران به معاشقه و عیاشی می نشینند. تا اینکه جیب شان خالی شده مجبور به دستبرد زدن مکرر شوند. اما بقیه ها و سازمان آنها چند تن از اشخاص خبیر را هم بعضویت خود در آورده که در خارج از تشکیل قرار داشته کار های فوق العاده را انجام میدهند) - (و شما تصور می کنید که من یکی از آن اشخاص خبیر هستم؟) - (عین چیز را من میخواستم بگویم. دستبردی که در منزل لارد فارملی زده شده، کار يك نفر استاد است و کاملاً به مهارت و استادی ساول موریس شباهت دارد.)

چشمهای تیز انک صورت بنت را برمه نمود اما هیچ حرکتی در قیافه بنت بمشاهده نرسید که دلیل ناراحتی او باشد.

بنت به آرامی اظهار داشت: (من ساول موریس را بخاطر می آورم. هیچگاه او را ندیده بودم اما درباره اش حرفهای بسیار شنیده ام. مگر او بمن شباهت داشت؟)

انک لبهایش را جمع نموده سرش را روی سینه اش خم کرد و آهسته جواب داد: و قتی شما مطلبی را جمع به ساول موریس میدانید، اینرا هم میدانید که او هیچگاه به چنگ پولیس نیفتیده و هیچکس غیر از دستیاران خودش او را ندیده است و شخصی را سراغ ندارم که بگوید اگر یکبار دگر ساول موریس را ببیند، او را خواهد شناخت.

يك سکوت طولانی برقرار شد و بنت در راه نزدیک شدن به موزل انک دوباره سر حرف آمد:

مذهب و تقدس از باب الانواع پیشوایان و روحانیون را در تحت شعاع هنر و پدیده ای که شما لو دة عشق و علاقه ذهنی و پشوری است تمثیل و توجیه میکردید. چنانچه ستوپه مرکزی کاوش نمبر (۱) نمایشگر استعداد هنری معماری و علاقه عمیق مذهبی مردمان آن سامان بوده که در دوره های اولی حیات راهبی و دینی به اعماران مبادرت ورزیده بودند. ولی تا جائیکه دیده میشود معبد حریق مد هش دیده و دوره اول ساختمان یا متر و ک شده و یا اینکه تو سط حملات (انوازیون) بکا نکان آن عهد غارت و یا تخریب شده است.

بعد ها مؤیدان اعمار مجدد و زندگی جدید را آغاز نموده و به ساختمان بعدی از ۳ و ۴ شروع گردیده اند. چنانچه بعد از ستوپه مرکزی سطوح دیگری بالای وجود آمده که در چهار بخش عمده یعنی فرش اولی، دو می، سومی و چهارمی انباشته میشود.

### کاوش نمبر (۲) تپه پستکی الف:

در سمت شمالی کاوش نمبر (۱) کاوش دیگری غیر قانونی صورت گرفته که میتوان بوضوح در تعین و تائید کاوشگران آموخته شد و غیر مجاز و حرفه بی برد. این کاوش بصورت اخص از بالائی سطح تپه کار شده و بدون اینکه توجه برای از بین نبردن سطح خارجی ستوپه و تزئینات مهندسی آن داشته باشد همه از بین رفته و یا اینکه اکثراً تکه تکه شده است.

در کاوش نمبر (۲) قسمیکه در قبل تذکر داده شد يك دستبرد جاهلانه و بیرحمانه ما نند کاوش نمبر (۱) صورت گرفته و به اثر این کاوش يك ستوپه مرکزی و دیگر ستوپه های فرعی که غالباً در اطراف آن میباشند هویدا گردیده است.

هیات مؤلف سروی و مطالعات این حوزه در باره کاوش های غیر مجاز نظریه داده اند که این عمل واقعا به سازمان علم باستان شناسی پیش از پیش صدمه وارد کرده و به مشکل میتوانیم دوره های ساختمانی آنرا بدر نظر داشت کرنو لوجی آن تعیین و چیزی بران گفت زیرا کاوشگران بدون توجه کاوش خود را از هر سوی که میل شان تعمیل میشد انجام داده اند.

(نامام)



### جام جهانی یعنی چه؟

– (فیفا) یا فدراسیون بین‌المللی فوتبال در حقیقت فد را سیون بین‌المللی اتحادیه های فوتبال برگزار کننده این جام است که هر چهار سال یکبار مسابقات آن در یکی از کشورهای عضو برگزار میشود و هر کشور فقط میتواند بایک تیم به نام تیم ملی درین مسابقات شرکت کند.

– هر باز یکنی که در یکی از تیم های ملی بازی کرد از نظر فیفا متعلق به آن کشور بوده و نمیتواند در تیم ملی کشور دیگری بازی کند.

– مسابقات نهایی به اشتراک ۱۶ تیم برگزار میشود که از آن میان قهرمان دوره قبلی و تیم ملی کشور میزبان انتخاب شده رسمی بوده و بدون شرکت در مسابقات مقدماتی روانه مسابقات نهایی میشوند و چهارده تیم دیگر از میان جمع شرکت کنندگان دوره مقدماتی انتخاب میشوند، لازم به تذکر است که مسابقات مقدماتی در صورتی انجام میشود که تعداد شرکت کنندگان بیشتر از چهارده تیم باشند. این مسابقات مقدماتی بصورت منطوقی برگزار میشود.

– جایزه ای این مسابقات (جام جهانی) فیفا است که به فاتح مسابقات داده میشود، فاتح، این جام را چهار سال نزد خود نگاه داشته و هنگامیکه مسابقات دوره نهایی بعد آغاز شد آن را به فدراسیون بین‌المللی می سپارد ولی نمونه نی از آن را که فیفا داده است برای خود نگاه میدارد، هرگاه کشوری سه بار فاتح جام جهانی شود، مانند برازیل اصل جام را برای همیشه نزد خود حفظ کرده و آنرا تصاحب مینماید. و فیفا جام دیگری را برای مسابقات میگذارد طوری که در سال ۱۹۷۴ دیگر جام ساخته شده در سال ۱۹۲۸ دیگر وجود ندارد زیرا آن دیگر مال کشور برازیل است.

– هر کشور یکه در جام جهانی قدرت اشتراک راهی یابد يك لوحه ای یاد بود از طرف فیفا دریافت می نماید. و کشورهای دوم، سوم و چهارم در جام جهانی یک یک تصدیق نامه نیز دریافت مینمایند.

– باز یکنان تیم قهرمان هر يك صاحب يك مدال طلا از طرف فیفا شماره ۳۴ و ۳۳

می کردند و باز یکنان تیم های دوم و سوم هر کدام يك مدال نقره را صاحب میشوند و برای بازیکنان تیم چهارم يك مدال برنز تعلق میگیرد. – در مسابقات جام جهانی هر برد دو امتیاز هر مساوی يك امتیاز و باخت هیچ امتیاز ندارد اگر چند تیم از نگاه امتیاز مساوی باشند همان تیم غالب است که تعداد گول هایش نسبت به دیگران زیاد باشد. برای معلوم نمودن این نتیجه گول های خوردگی را از گول های زده کم میکند حاصل تفریق هر تیم زیاد بود جلوتر می رود.

– وقت هر مسابقه قانونا نو دقیقه است که در دو دور یعنی ۴۵ دقیقه ای و در بین دو دور يك تفریح نیز داده میشود.

اگر در مسابقاتی که جبه ای نهایی داشته باشند در پایان وقت قانونی نتیجه مساوی باشد نیم ساعت وقت اضافی در دو وقت دقیقه ای با پنج دقیقه استراحت بین دو دور مسابقه داده میشود و اگر باز هم نتیجه مساوی بود در زمان محلی که کمیته ای اجرایی تعیین می کند یا با موافقت دو مسابقه تیم تکرار میشود که در آن بار حساب وقت اضافی مطرح است و الی اگر در وقت اضافی هم نتیجه بدست نیامد سر نوشت را با ضربه ای پینالتی تعیین میکنند.

اگر باز هم نتیجه مساوی بود مسابقه ای سوم برگزار میشود و به همین صورت دوام پیدا نموده و بالاخره نتیجه حاصله ازان بدست می آید.

بقیه از صفحه ۴۹

### ورزشکاران لیسه غازی

دیگر ورزشکاران اصلا روی آنرا نمی بینند مثلا تورما همه برای فوتبال داده شده در حالیکه باسکتبال هم تا امروز روی آنرا ندیده اند.

در مورد اینکه آیا ورزشکاران لیسه غازی از جمنازیوم کلب معارف استفاده میکنند؟ و اگر می کنند به چه ترتیب و در کدام موقع این عده سپورتمین هاجنین بیان داشتند: استفاده از جمنازیوم اصلا مسورد سوال نیست زیرا ما تنها در زمستان ازان استفاده می بریم آنم در هفته ای سه روز از ساعت ۹ صبح تا ۱۰ و نیم صبح وقت خوبه نیست زیرا اکثرا از خواب برخاسته روانه جمنازیوم می شویم وقتی به آنجا می رسیم دوشک های پهلوانی را برداشته رنگ بو کس را جمسج کرده و وقتی به تمرین آغاز می کنیم می بینیم تقریبا چهل دقیقه از ۹۰ دقیقه وقت معینه ای ما گذاشته آنم در میان هوای کثیف و پر از

### دنیا ی خنده آور . . .

روز بیرون رفتن وقتی مراجعت کردم فیصله نمودم که آن موضوع طرف پسند من نیست. من تما شاپیان را تخیل کرده نمیتوانستم که تمام شب نشسته دو مرد پیر را در یک اتاق يك هتل بد منظر تماشا کنند. بناء آنرا رها کرده و شروع به نوشتن يك درامی در مورد دو پیر مردی که سر کای تجارتي بوده و یکی دیگر را متهم به تقلب چندساله مینمودند. هنگامیکه صحنه اول را تکمیل نمودم يك ماه رادر بر گرفته بود. بعد آنرا گذاشته و وقتی چندروز بعد آنرا خواندم ناراضی بودم و با خود گفتم يك چیز ناقص دران وجود دارد.

بعد شروع به نوشتن درامی کردم که دران يك داکتر جوان عاشق يك رقاصه پالت که مصاب به مرضی رو سی بود شده بود. آن رقاصه مدل يك دختری بود که من میشناختم که برای يك لحظه نورمال بوده بعد رفتن پس از اراده میشد. و همواره روی شانه های معشوقه بود. این موضوع قابل تماس رادر زندگی حقیقی تشکیل میداد. و وقتی که پرده اول آنرا تکمیل نموده متوجه شدم که نمیتوانم با آن دست و پنجه نرم کنم زیرا بسیار تا فر آورده بود.

به این ترتیب سه ماه گذشت و من کلام درامی برای فصل آینده نداشتم. درباره موضوعات دیگر نیز فکر کردم و هیچکدام را قابل قبول نیا فتم نگاه ثانی در برده ای که تکمیل نموده بودم انداختم و مجددا آغاز به نوشتن آن کردم که دو نیم ماه نوشتن درام در بر گرفت پس به این حساب من شش ماه را صرف (پسران آفتاب کردم) که فقط سه ماه را نوشتن آن در بر گرفت.

وی از نگاه افکار و نظریاتش نیز احترام میشود عده زیادی طالب کمایی وی در قسمت بهتر ساختن سکریٹ های تياتی میشوند اما وی فقط عده محدودی را انتخاب میکنند ۱۰ خیرا در مورد حذف جملات نا ما نوس در يك کتاب موزیکال جدید بنام (سیسما) موا فقت نموده و موفقیت آخرین کتاب مدیون زحمات وی است.

در قسمت طرز دید اخیرش ساین میگوید من فکر میکنم جهان تا اندازه ای احساس طرافت خود را از دست داده است. مادر حقیقت در يك عصر بیسودگی مانده دهه ۳۰ و ۴۰ زندگی نمیکند. خداوند میداند که مامشکلات زیادی رانسیست به موجودیت دبیرش (تأثر) در مملکت متقبل میشوند. این يك کار طرافت فرسا نیست که بیرون رفته وقت خود را بخوشی بگذرانیم تصور نمیکند جهان آنقدر وظیفه شناس باشد. اکنون باور عقب گد اشتن دو جنگ تغییرات انقلابی گفتار ها خود را در يك وقت خطرناکتر احساس میکنند همین است که از کمیدی بخوشی استقبال میگرد اما کدام زمینه ریشه گیری عمیق برای آن موجود نیست.

بقیه از صفحه ۴۱

### اتاترک و تولد ترکیه

در سال ۱۹۲۸ قانون اساسی تجدید نظر شد و الفبای لاتینی جای الفبای قبلی را گرفت و این نقطه چرخشی تاریخی ترکیه معاصر است.

در سال ۱۹۳۴ به زبان ترک حقیقی سیاسی داده شد و درین وقت حتی ممالک اروپایی چنین حق را به زبان نداده بود.

خطوط سیاست خارجی جمهوری در کلمات و صلح در داخل و صلح در خارج تیلور یافت.

اتاترک قاید ناجی و بنیان گذار جمهوری ترکیه بتاريخ ۱۰ نوامبر در ۱۹۳۸ در قصر دولما باچ استانبول جهان را پس ر و د گفت. و بدنبالش يك ترکیه مستقل و قدرتمند بجای گذاشت.

موقف نسبتا ناسر آور والکو لیزم سرو کار دارد. ساین اخیرا اظهار داشت من چندین بار روی آن عبور نمودم. اول جنبه کمیدی و بعد تر اثر آنرا در نظر گرفتم که باعث اختلال ازمان منقدین و تما شاپیان گردید. ساین به خنده های دوامدار اعتقاد ندارد در حقیقت در هر يك ازین دو اثر آخر ینش چندین وقفه سوالاتی بین خنده ها وجود دارد.

بدر نظر داشت الکل لیزم، بیماری مرضی های روحی در (محبوس افندی دوم) طلاق و کبولت و حملات قلبی در (پسران آفتاب) حقیقتا کدام موضوع غیر قابل تماس باقی نمانده است. او به معلومدار. من درباره مرضی های مهلك که امکان شفا یابی در آن کم موجود است چیزی نمی نویسم. من موضوع مرضی روحی را در يك (محبوس) قسمی بیان داشتم که به ذات خود مهلك نبود.

موضوع روی يك انسانی که از درز ها پارچه شده اما يك تمهات متین در عقب خود داشته چرخ میخورد. وی دارای زن شامیل قوت و جوانی بود و کدام موضوع حقیقی تراژیک دران وجود نداشت پس ما با او خنده ید. میتوانستیم

حتی راه های آوردن مرگ به شکل کمیدی آن وجود دارد و راه های غیر قابل تماس هم موجود است. بطور مثال من هیچگاه درباره مرگ يك طفل چیزی نخواهم نوشت. تما چایکبه يك راه برای نجات از يك موقف موجود است در قالب يك کمیدی گنجا نیده شده میتواند. اما اگر آن راه موجود نباشد من به آن تماس نخواهم گرفت.

جدیدترین اثر نیل ساین که توقع میرود در اواخر امسال در برادوی نمایش داده شود میتواند در قالب جدیدی گوی طرح نموده يك استقنا باشد. يك پروژه طولیل المدت بدل گو بی که از داستان های کوتاه اقتباس شده و یا الهام گرفته است میباشد وی همچنان روی يك کمیدی بدون عنوان زود مورد روابط فی مابین سه زوج دهاتی کار میکند. اگر کار طبق دل خواه پیش رود در سال ۱۹۷۴ عرضه خواهد شد.

شافلنی ساین سرور را از يك سبک درامه نویسی که خودش نظریات بیشتر نسبت به تما شاپیان خود در مورد ختم آن ندارد حاصل مینماید که منتج ازین رفتن نظریات میگردد وی اعتراف میکند که در مورد کار خوب و اینکه چه چیز کار میدهد مطمئن نیست.

اینست قسمیکه ماشین نیل ساین کار میدهد. بعد از محبوس من در مورد اینکه دران سال چه بنویسم فکر می کردم روی يك تعداد مفکوره ها نقشه طرح نموده اما در عمق ذهنم میدانستم که میخواهم درامی در مورد سر کای تجارتي بنویسم. برای چند روز بالای میز خود نشسته و فکر می کردم بعد آنرا رها کرده برای چند

گرد و خاک به تمرین آغاز می کنیم هنوز گرم نمی آیم که وقت پوره شده و ما جمنازیوم ترک میدهم که به این صورت اگر خود ما شخصا بالای میدانهای برآز برف تمرین نکنیم از جمنازیوم معارف نمی توانیم بدرستی استفاده نماییم.

باسکتبال لیست های لیسه غازی یکبار دیگر این نکته را تأیید کردند که تیم باسکتبال این لیسه حاضر است با هر تیم که آرزوی مسابقه را داشته باشند در هر جا بی مسابقه داده و ثابت مازند که در معارف و قیپ ندارند و هم از همه ورزشکاران آرزو بردند تا با احترام به اخلاق ورزشی لاف و کزاف رادر مصاحبه ها کنار گذارند. حقایق را بگویند.

## دندې د ټولو ډاکټرانو

سره دغه ډول عمليات کله کله په بريالي توگه سرته رسيږي. په سل گونو تنه چه دجراحی د غسی عملیات ورباندې شویدی، خپل ژوند جراحی په عملیا تو پوری مدیون گڼي. مگر مونږ تائید ولای نشو چه دغه مساله حل شوی شمیرل کيږي. په زیاترو هیوا دو کښی د سترگو د قرنی د پیوند په برخه کښی دهغه متعود په بنا چه پرو فسور فیلا تف دشو روی اتحاد پوه طرح او تنظیم کړی، په زړه پوری تحریر لاس ته را غلی دی، دغه ډول عملیات معمول شو او په زرگونو تنه خلک له پوند والی څخه خلاصون پیدا کړ.

دسوخیدو په مواردو کښی دپو سټکی پیوند په بریالی توگه سر ته رسيږي اودا امکان هم شته چه دانسان رگو نه په زیات اوږدوالی کښی تعویض شی. خو ددی سره سره د بدن دغړو دپیوند په مساله کښی تر اوسه لا داسی شیان شته چه حل شوی نه دی. دنورو مسالو په شان ددغو مسالو په حل کولو کی مهم ټکی دادی چه نه یوازی ډاکتران بلکه دمختلفو څانگو متخصصین هم چه ډاکترانو دپاره آلات اودستگاهوی دوا گانی او کیمیاوی ترکیبات برابروی، گڼون و کړی. یوازی ددغسی گڼی همکاري په صورت کښی دپه زړه پوری علمی کشفیاتو انتظار ایستلای شو.

پرسوب د تداوی دور نما په لومړی درجه کښی دجراحی متودو نو دتکامل په نسبت دکیمیایوی او بیولوژیکی و سایلو دسلولو سره اړیکې لری. په حقیقت کښی مونږ اوس داسی مرحلی ته رسیدلی یو چه کولای شو نه یوازی د انسان ورڅیرمه مواد هم دجراحی عملیاتوپه ورڅیرمه مواد هم دجراحی عملیاتوپه وسیله لیری کړو اوانسان هم دغه راز عملیات زغملای شی او په دی ډول دسرطان دناروغی دتداوی دمجموعی مسالی دحل دپاره لاره اوار یږی.

دطبایت علوم په آینده کښی هم زیار بامی داسی عمومی اغیزه ناک و سایل پیدا کړی چه ددغسی جراحی عملیاتو دسرته رسولو ضرورت له منځه یو سی. دجراحی په ځینو عملیاتو کښی دا امکان شته چه دیوه له کاره لویدلی غړی په ځای له یو بل غړی څخه چه دانسان یا حیوان له بدن څخه اخیستل شوی وی، کار واخیستل شی. ویلای شو چه دغه مساله په فنی لحاظ حل شویده، دجراح دپاره دومره زیات گران کار نه دی چه دیوه غړی په ځای بل غړی پیوند کړی. دزړه سپرو او پښتورگو په شان دغړو دپیوند د مشکل سره

ځانگه کښی متخصص ډاکتران بلکه زیاتره نور متخصصین چه په ازموینځیو او کلینیکو نو کښی فعالی چاری سر ته رسی، په دغه برخه کښی زیات اړیکې سره لری. په وروستیو وختو کښی په طبی څپرو نو کښی دسرطان دڅینو هغو شکلونو د کشفولو په برخه کښی دډاډ وړ لیدلی کيږی چه دویروس یا ځینو کیمیاوی موادو سره چه په ناوړو شرایطو کښی دانسان په ارگانو نو اود ارگانیسیم په سیستم باندی منفی اغیزه کوی، نښلوی.

اوس اوس دپو هانو ځینې نه دسلولو دمطالعی په سطح کښی ده. ډاکتران بسا ید دانسان دروغتیا څارنه دهغه دژوند له لومړیو وختو څخه شروع کړی. اوس اوس نه یوازی دسرطان دراز راز شکلونو د تشخیص او د انکشاف دمخنیوی په برخه کښی دمؤثرو متودو نو څرخنه کيږی، بلکه ددغی ناروغی د تشخیص مطالعه هم جاری ده، ځکه چه په لومړی مرحله کښی دمعالجی دپاره اقدام په بنی نتیجی ورکړی. باید ویل شی چه دخطر ناک

د تشخیص په مرسته زیات بریالی توگه لاس ته راوړی. په وروستیو لسو کلنو کښی په شوروی اتحاد کښی دزیاتو ناروغیو د تشخیص او تداوی په برخه کښی له هغی جملی څخه دشرائینو دتصلب دناروغی په تداوی کښی کپوری او ستړی نتیجی لاس ته راغلی دی. اوس اوس په شوروی اتحاد کښی دانسان د عمر اوږدوالی په منځنی ډول ۷۰ کلو ته رسیدلی دی چه دغه کال وروستی حد نه شمیرل کيږی.

کومی څیړنې چه دزیات ترو هیوادو په لویو علمی مرکزو نو کښی اودغه راز په شوروی اتحاد کښی چیری چه داور گانیزم دژبې بنسټ د علت اود زړیدو دژر را رسیدلو د مخنیوی د څیړنې دپاره مخصوص انستیتو تونه تاسیس شویدی، سر ته رسيږی، څرگندی چه انسان کولای شی په منځنی ډول زیات ژوند وکړی.

دسرطان ناروغی چه د انسان له ډیرو خطر ناکو ناروغیو څخه ده او علوم تر اوسه پوری دهغی سره دمبارزی دپاره پوره او اغیزه ناک وسایل په لاس کښی نلری، دمعاصر طب له پیچلی او مشکلو مسالو څخه ده. تر اوسه لا ددغی ناروغی دپراخیا او ددی علت کشف شوی نه دی. نه یوازی دپو نو پیژندلو په

بقیه از صفحه ۲۸

## د زړه خبری

دا پخپله د سختیو سره دمقابلی مشق او تمرین دی، دا پخپله ښیښی چه د مینې په لاره کښی رېږو نه او تکالیف باید و منل شی او کله چه انسان دمشکلاتو سره په مبارزه کښی شو، نو خود په خوده د قوی عزم له برکته کامیابی او بریالی توگه لاس ته راځی، همدغه د موفقیقت احساس دی چه په نیکه رڼی او سعادت تعبیر یږی... نو پکار دی چه همیشه دخان، کورنی او ټولنیسی د خوشالی په خاطر د عصر د هر ډول مشکلاتو سره مبارزه وکړو، د طبیعت له منابعو اود انسان د هنری پدیدو (څړیکو) څخه پوره پوره گټه واخلو او پدی ډول پوه نیکمرغه، هو سا او بسیا ژوند وکړو.

(تربلی گنی پوری خدای پامان) ژوندون

بهرین خاطر خود را قصه کنید؟ آرام می خندد: - بهترین خاطر ام، بهترین روزهای زندگی و بهترین افتخاراتم را در زندگی فقط در زندگی هنری ام میتوانم سراغ کنم، زندگی هنری برای من همیشه خورشید بوده است... - شما در فم سوار کاران هم همکاری نموده اید؟ - بلی در فم سوار کاران من در بیله عمر شریف بودم تمام قسمت های که از دور و یا پشت سر فلکیزی شده من هستم و صرف زمانیکه چهره سوار کار نشان داده میشود از عمر شریف استفاده شده... - راجع به هنر فلم سازی چه نظر دارید؟ - من معتقدم که هنر فلم سازی در افغانستان به پیش خواهد رفت زیرا ما مناظر خوب داریم داستان های محیطی خوب داریم و هنر پیشگان خوب.. در کشور ما قیافه ها زیاده ای است که خیلی بدرد فلم میخورند... زما نیکه با آرام صحبت میکردم گاهگاهی زن هنر مندم زرخونه که در فم و اندرز مادری نقش (فتنه) را بعهده داشت نیز وارد صحبت میشد، چنین حس کردم که این زن وشوهر هنر مند زندگی خوش و باسعادت دارند. آرام پنج سال قبل با زرخونه ازدواج کرده و گمراه این ازدواج سه طفل است، آرام پسری هم از ازدواج اول خود دارد.

آرام تادم در مرا همراهی میکند و با محبت زیادی دستم را می فشارد، من در حالیکه از گفتگو با هنر مند سابقه داری مانند او راضی هستم با وی و داغ میکنم تا یاد داشت هارا برای نشر در مجله تنظیم نمایم.

داشت نمیتواند سید راه پیشرفت هنر گردد حال بعد از این وضع هنر رو به بهبود میرود و من لازم نمی بینم خودم اظهار نظری بکنم. - به نظر شما فعالیت هنر تمثیل فعلا قناعت بخش است؟ - این سوال شما دو جنبه دارد، نمیدانم از نظر کیفی پر سیدید یا از نظر کمی.. از نظر کمیت فعلا قناعت بخش نیست. خود فکر نکنید، اگر نمایش در کابل ننداری دایر میشود کابل ننداری برای ساکنان خیرخانه مینه، سید نور محمد شاه مینه، گارته پروان و سایر نواحی چقدر فاصله دارد؟ - یکاش کمیایکه سینما های شخصی ساخته اند، عمارت سینما را بشکل تیاتر هم میساختند تا وقتا فوقتا نمایشات هنری در هر سینما تیاتر دایر میشد. - آیا هنر متدان حاضر میشوند در هر تیاتری کار کنند؟ - چرانه... ما بارها به ولایات سفر کرده ایم و در آنجا نمایشات دایر نموده ایم.. - زینب ننداری برای نمایش تیاتر چطور است؟ - خیلی مساعد است و من نمیدانم چرا بفکر فعال ساختن تیاتر در زینب ننداری نشده اند، در آنجا سالها قبل نمایشات دایر شده است... به جواب سوال قبلی تان اضافه میکنم که تباغلی خیرزاده د تیاتر خیلی زحمت میکشد و فعلا هنر متدان در چوکاتی جمع شده با رضایت خاطر حاضر به ادامه کار هستند. می پرسم:

بقیه صفحه ۲۳

## آرام

- همین حالا شما مستقیما بکار هنری اشتغال ندارید، علت کناره گیری شما از کار مداوم در ساحه هنر چیست؟ آرام می خندد: - هنر مند محیط ما نباید انتظار داشته باشد تا از طریق هنر شکم خود را سیر کند، زیرا هنوز هم مشکلاتی است و هنر متدان گاهی جمع میشوند و گاهی دوباره پراکنده میشوند، بهر حال در زمینه هنر مثل سایر زمینه های زندگی امید قوی پیشرفت و تحول در دل هر هنر مند و هنردوست ایجاد شده که البته علت آن استقرار رژیم جوان جمهوری است، این رژیم آلودگی های جهان هنرا هم مانند آلودگی های دیگر خواهد زدود... من فعلا بکار غیر هنری اشتغال دارم ولی هر وقت از من بخواهند تمثیل کنم پاسخ منفی نخواهم داد، چنانچه تقاضای افغان فلم راهم لیک گفتم و حاضر شدم در فم نقش منفی را بازی کنم. می پرسم: - برای پیشرفت هنر در کشور پیشنهادی هم دارید؟ پاسخ میدهم: - قبل برین صاحب نظران همیشه در مورد هنر ما در کشور ما نظریاتی ارائه کرده اند منتی این نظریات در ساحه عمل بکار گرفته نمیشد، فکر میکنم با این تحول عظیم زندگی دگر موانعی که سر راه هنر و هنر مند قرار



# ۱۶ روز در میان خون و آتش

تسلیم نشدند.

## خطر بزرگ :

جنگ در دومین هفته خود وارد مرحله خطرناکی شد به این نحو که دو لتهای بزرگ مانند امریکا و شوروی علناً اعلام کردند که به یاری دوستان خود می شتابند و همزمان با این اطلاع امریکا از راه بحر و هوا سیل سلاح عصری را به طرف اسرائیل روان کرده و شوروی نیز به ارسال سلاح پرداخت هر دو قدرت بزرگ کشتی های خود را در مدیترانه تقویت کردند .



امریکا از آلمان سلاح زیاد به اسرائیل فرستاد و شوروی از کریمیه ارسال سلاح را به عرب ها از طریق یو گو سلاوی آغاز کرد . دو قدرت درین کار با اعلام تیاری حتی در مرحله جنگ نیز رسیدند .

## فیصله نامه شورای امنیت !

بالاخره بتاريخ ۳۰ میزان شورای امنیت از طرفین نزاع خواست اور بند را عملی کند و در مواضع خود توقف نمایند .

مصر و اسرائیل اور بند را قبول کردند اما اسرائیل حتی بعد از اور بند به حمله در غرب کانال پرداخت و قسمت زیاد خاک مصر را تصرف کرد که شورای امنیت در جلسه دوم از اسرائیل خواست به خطوط روز اور بند برگردد اما اسرائیل تاکنون آنرا نه پذیرفته است . و بدین ترتیب اوضاع بعد از جنگ هنوز آبهستن حوادث جدیدی در شرق میانه است .



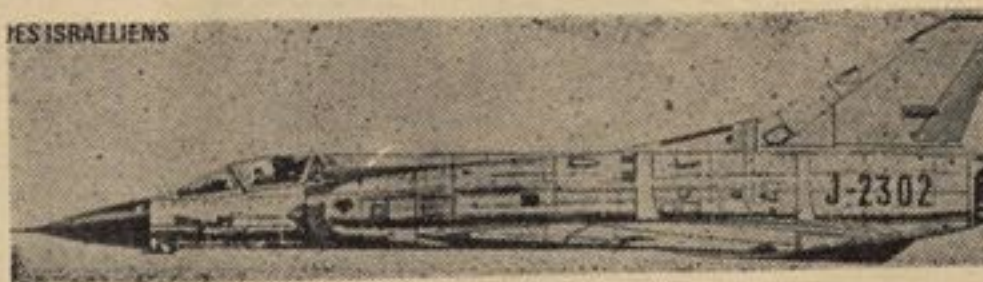
طیاره مك ۱۷ قوای هوایی مصر با سرعت ۱۳۰۰ کیلو متر فی ساعت پرواز



مك ۲۱ با سرعت ۲۲۵۰ کیلو متر فی ساعت پرواز



فانتوم ۲ مربوط قوای هوایی اسرائیل با سرعت ۲۹۸۰ کیلو متر فی ساعت پرواز



طیاره میراژ با سرعت ۲۵۷۰ کیلومتر فی ساعت پرواز



طیاره سوکوی مربوط قوای عربی مصر با سرعت ۱۴۶۰ کیلو متر فی ساعت پرواز

## حمله به غرب کانال سوئز

اسرائیل در دومین هفته جنگ موفق شد با استفاده از عکس های هوایی که توسط طیاره های خارجی گرفته شده بود به جنوب کانال سوئز وارد شد . اسرائیل در این حمله که هدف آن محاصر ساختن قوای مصر در سینا از عقب بود از تانک های روسی که در جنگ ۱۹۶۷ از مصر به غنیمت گرفته بود و از یونیفورم مصری استفاده کرده آن دسته از قوای خود را وارد غرب کانال سوئز کرد عساکر اسرائیل به زبان عربی بخوبی حرف می زدند . قاهره گمان میکرد این حمله اسرائیل يك حمله کماندویی

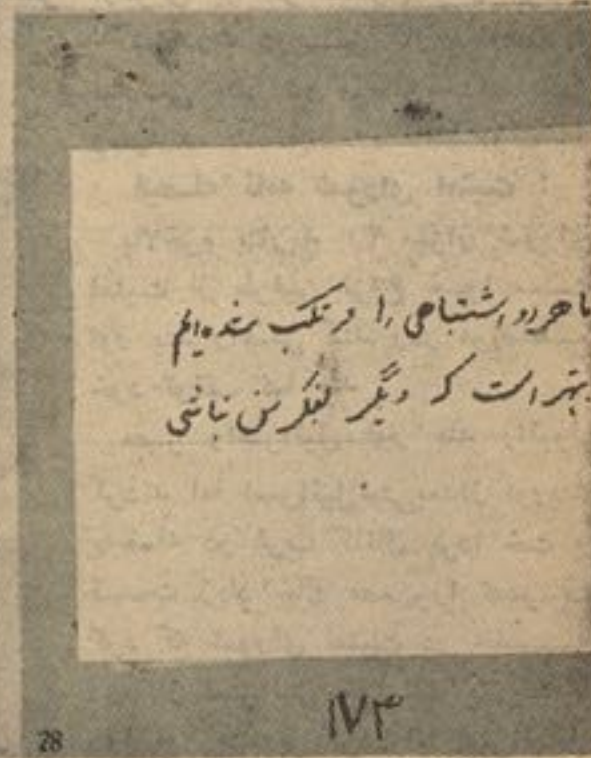


است و تا ۴۸ ساعت از حقیقتی امر مطلع نبود در حالیکه اسرائیل با کمک پلی که ساخته بود پیوسته قوای تازه وارد غرب سوئز میکرد . طیاره های اسرائیل نیز با پرواز های کوتاه قوای آن کشور را یاری میداد طوری که از خبر های اصلی برمی آید قوای فلسطین قبلاً از این حمله اسرائیلی ها به افسران قوای سوم مصر اطلاع داده بودند و لی آنها به این خبر توجه نکردند در نتیجه مصر ازین ناحیه شکست جبران ناپذیر خورده بطوریکه اسرائیل حتی بعد از اور بند نیز در غرب کانال به فعالیت پرداخت و راه قاهره را بطرف مسیر سوئز بست و در نتیجه ۲۰ هزار عسکر قشون سوم مصر درین شهر در محاصره اسرائیل افتاد وان عساکر شجاع ۵ روز بدون آب و نان کافی زندگی کردند ولی در مقابل اسرائیل شماره ۳۳ و ۳۴

# حس خوش

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر بست که در شرکت عطر فروشی یک وکیل دعوی بنام (ژیو) کار میکند. یکی از همصنفی های دوره شاگردی اشراست می رود، و تصادفا در آنجا یک همصنفسی سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و زا که یک بچه دلپسند است نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقا بلتا به یکدیگر برابر از دوستی نموده و بعد از چندی باهم ازدواج میکنند. یک روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خو دو همسرش در پهلوی درس، بعد از چاشت کار میکند چند روز بعد طفل تولد میشود. اما (ایرین) همینکه میشوند «موریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد. و اینک بقیه داستان:





تو باید پیش کیت دکور مینی دروغی و اچمنی

مطمن هستی؟



میدانی یک نظم دیدنی هست

مکن است ، دامن نیتروانم با عرق آرامم علم ابرینم



یک شب ، «واغذا» تصویرنگار کرد با  
دورننش به شینما برود

بیاید واغذا ، و اخی شویم



مادروازل ، کریم خویشی دارید؟  
خانم ، ما اینجا کزنی داریم که جودهاش خنده کند



کامد مطمن ، شاید تو بیشتر از بیست سال نه داشته باشی  
اگر فرضاً بیستاد سال نه گئی کنی ، شصت سال باقی مانده  
نه گئی تو جود خوراها کند شست؟

سیدالم ... رجال حاضر به نظور ستم و جری کرده نیتروانم



تو برایم انتخاب کن  
میدانی که راسته پریشام ساخنی ... است و ابرین  
و برایست غذا انتخاب کن

باقی دارد



دلجو ، کیشه و نه کیشینه ، «واغذا» با ایزا ، به سوزانی جهت مرن غذا امروز  
«الزاه» باید و را به غشی ، اینطور عقیقین نباشش

# بقیه خبرها

## انقلاب بری سعادت

وی در بیانات خود گفت که لازم است همه مردم افغانستان تحت رهبری قایم ملی میا شاعلی محمد داؤد برای تطبیق ریفرم های بنیادی که هدف جمهوریت میباشد سپاس گردند. قرار یک خبر دیگر دیپلوم انجنیر پاجاگل به اتفاق والی پکتیا از جریان درس و تعمیر بیونخی سرحدات که در سال ۱۳۴۶ به مقصد تدریس جوانان و برادران پښتونستانی ماناسیس گردیده است بازدید نمود.

وزیر سرحدات مصارف و ساختمان تعمیر لیلیه را متناسب ندانسته هدایت داد تا موضوع بزودی تحت بررسی قرار بگیرد.

وی همچنان هدایت داد تعمیر سه منزله مدیریت سرحدات آن ولایت که برای پروژه پکتیا به گرایه داده شده است بعد از ترمیم اساسی بصورت مکمل بدسترس مدیریت مذکور گذاشته شود.

قرار یک خبر دیگر دیپلوم انجنیر پاجاگل در اجتماع اهالی و شاگردان معارف لوی ولسوالی خوست بعد از ابراز تمیبات نیک شاعلی محمد داؤد رئیس دولت به آنها مرام های جمهوریت را برای اعتلای کشور و آرامی مردم مخصوصا طبقات محروم توضیح نمود.

نماینده باختر اطلاع میدهد که درین اجتماع

## نظام جمهوریت زمینه پیشرفت را برای همه افراد کثرت و ریسر سیمسازد

مزاران نواز شاگردان و مردم ولسوالی رودات ولایت ننگرهار ولسوالی قرقرین و علاقه داری فیض آباد ولایت جوزجان علاقه داری کجکی ولایت هیلند ولسوالی پنجوایی ولایت کندهار، تیرین کوت ولایت ارزگان، ولسوالی دای چویان ولایت زابل، ولسوالی پنجشیر ولایت پروان و ولسوالی نجراب ولایت کاپیسا ضمن محافل و معارضا از استحکام نظام جمهوریت استقبال بعمل آوردند.

در این اجتماعات عده از روشنفکران راجع به مزایای نظام جمهوریت که مظهر اراده مردم کشور میباشد صحبت نموده گفتند: جمهوریت عدالت اجتماع را تنظیم مینماید، زمینه پیشرفت را برای همه افراد کشور میسازد.

آنها میبستگی جوانان را در تقویه و تحکیم نظام جمهوری مقرر دانسته و ریفرم های بنیادی را متناسب یک آینده سعادت مند برای همه مردم کشور خواندند.

در این محافل نظام جمهوری را بهترین وسیله تامین آمل و آرزو های مردم افغانستان و نامورد کردند.

آنها در بیانیه های شان پشتیبانی کامل خود را در پیشبرد اهداف جمهوریت جوان ابراز نموده برای بقای نظام تحت قیادت قایم بزرگ مایشاعلی محمد داؤد و عده هرگونه ایشار و فداکاری را دادند.

آنها در حالیکه فوتوهای شاعلی محمد داؤد مؤسس نظام نوین را با خود داشتند شعار

## دپولیس اکادمی فارغانو ته بری لیکونو

### ور کول شول

کابل دلویم ۱۵ (ب): دپولیسو اکادمی د فارغانو بری لیکونه پروان ترغومی وروسته دکورنیو چارو وزیر شاعلی فیض محمد لخوا دوی ته ور کول شول.

دکورنیو چارو وزیر دپولیسو اکادمی د فارغانو دبری لیکونو دور کولو په وخت کی دخلکو او هیواد لپاره دپولیسو دافرادو او منصبدارانو خدمت کولو په شاوخواکی مطالب بیان کول اوری ویل دافغانستان د تاریخ په نوی پانه کی باید دپولیسو خوانان چه د تولنی حقیقی خدمتگاران دی د هیواد ملی گتی په نظر کی ونیسی او دعاه نظم او امن د ساتلو لپاره دی له هر دوول قریانی اوسریندلی نه ده ونکری.

دکورنیو چارو وزیر فارغانو ته دبر یالیتوب د مبارکی ویلو په ترخ کی دپولیسو اکادمی له بیونو تگونه خوینی وکړه.

دپولیسو اکادمی قوماندان دغوینی په

کارگران پروان و تالقان تصمیم حکومت را برای بهبود وضع اقتصادی کارگران سودمند میدانند.

چاریکار ۱۲ عقرب (ب): کارگران موسسات سمنت و نساجی جبل السراج ولایت پروان و کارگران نمایندگی برق تالقان ولایت تخار از فیصله اخیر دولت جمهوری راجع به تعیین ساعات کار حداقل مزد و حقوق تقاعد کارگران ضمن محافظه روز پنجمشنبه دایر شده بود استقبال نمودند و تصمیم دولت را در راه رفاه و آسوده حالی کارگران و بهبود وضع اقتصادی آنها و افزایش تولیدات در کشور مؤثر خواندند. همچنان آنها پشتیبانی شان را از رژیم

بقیه صفحه ۵۱

## حادثه در نیمی شب

تاروغم اوراد هم فشرده. پنی لارینس دوست قدیمی آتی بود. پنی لارینس او درد کشیده و بالاخره مرده بود. چه کسی در غم او ماتم گرفته بود؟ برید، همین برید فورد که تظاهر میکرد مادر کلانش زنده است!

لی میکوشید که از نظرتش در مقابل برید فورد جلوگیری کند. چرا برید فورد به او دروغ گفته بود! چرا تظاهر به زنده بودن مادر کلانش کرده بود؟ چرا او تظاهر به زندگی کردن در خانه که مدت ها قبل ازین رفته و به خرابه تبدیل گردیده کرده بود چرا؟ آیا او میتوانست که با داشتن این احساس برید فورد را دوباره ببیند! حتی فکر کردن درباره این موضوع و بغاظر آوردن فریبی که برید فورد در حقیقت روا داشته بود او را به ترس و امیداشت بترس از سبب خوش باوری اش. ترس از برای اینکه او در گذشته حاجان برید فورد را نجات داده بود. مگر همین لی نبود که بیگس را صدا زده و در حالیکه از شدت تأثر می لرزید آقای بیگس را به کمک طلبیده بود.

لی سوی موتر وان شد. گل های ملاب روی سیت قرار داشت. بطور غیر مترقبه آنرا از جاییش بلند کرده و سوی منطقه که به فامیل لارینس متعلق بود روان شد. در آنجا ایستاد

و گل ها را به آرامی روی قبر پنی لارینس گذاشت. آن گل ها برای او ارزش فوق العاده داشت. این گلها همان گلهایی بودند که برای او خوشی و سعادت به ارمغان می آورد اما حالا به شکل کابوس ترسناکی در آمده بود. بعد لی سوی موترش حرکت کرده و بسرعت سوی قصر ویورلی به پیش رفت.

هنگامی که به آنجا رسید ایزابیل تا می کشش مشاهده نمود که از دروازه ورودی خارج گردیده و مکتو بهایی را که باید پست میشد با خود حمل میکرد. ایزابیل از دیدن او در تعجب عمیقی فرورفته و گفت:

لی! چه واقع شده است!

لی دستانش را روی صورتش گذاشته و گفت:

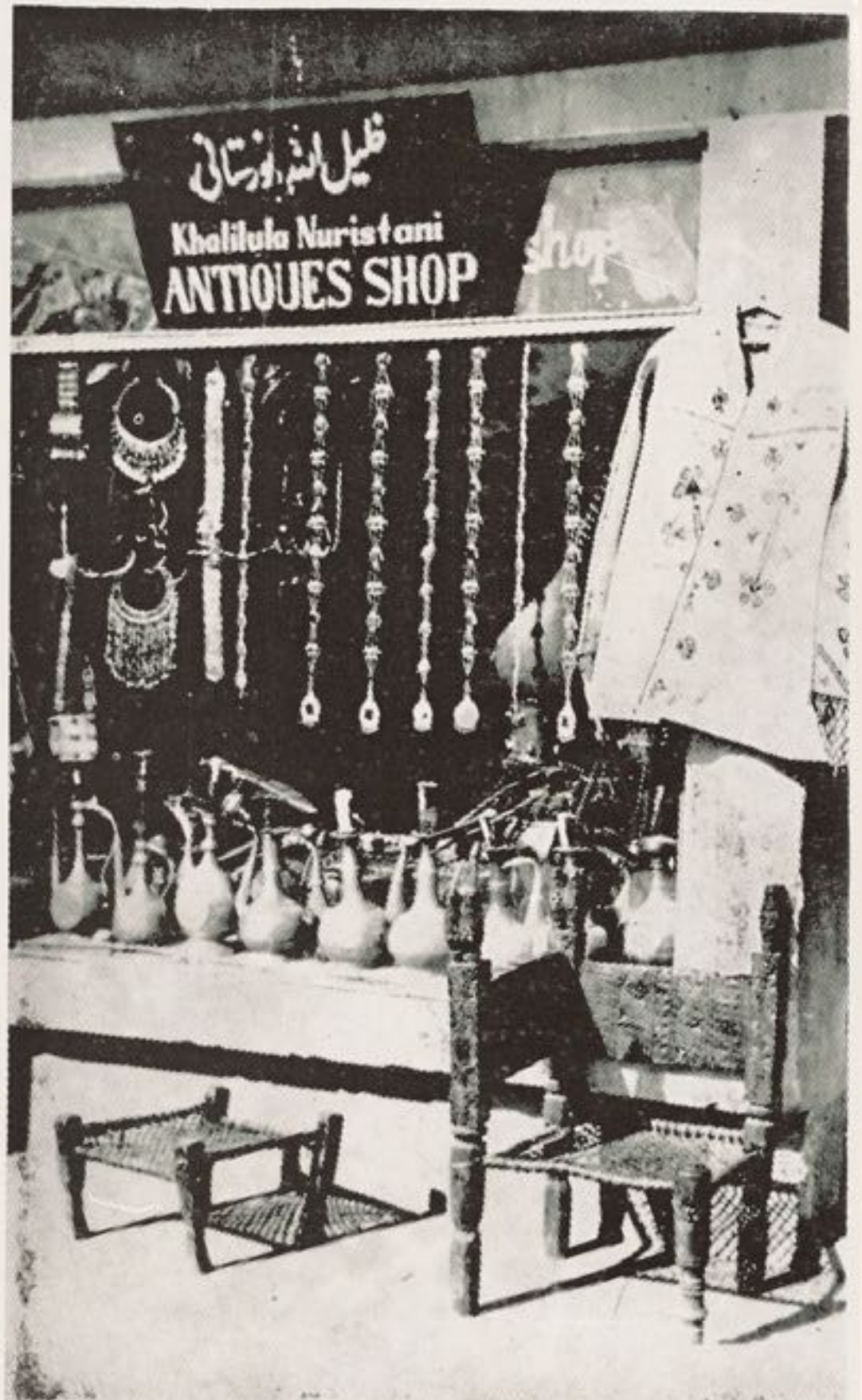
من ایتیم.

او میخواست که از کنار ایزابیل رد شده و داخل قصر شود اما ناگهان احساس کرد که نمیتواند این کار را انجام دهد. از راه رفتن باز مانده و در کنار چوگات دروازه خم گردید. سوی چشمان ایزابیل که حالا از خدمت مول زیاد تر فراغ گردیده بود نظر انداخته و متیقن شد که همین حالا به یک نفر ضرورت دارد. شخصی که قابل اعتماد باشد.

ناتمام

## انتیک و انتیک فروشان

می فروشیم که اینکار هم پول خوبی عاید ما می سازد و هم از اشیای بیکار استفاده اعظمی میکند...  
جالبتر از همه این است که خود شیای کهنه ای خارجی نیز نزد توریستان بااهمیت بوده و علاقمندان فراوانی دارد.  
چاینک های شیشه یی، قطی های چوبی دوا، گیلان های شکسته ،  
تا به های چوبی، با روت دانی ها و آثار دیگری که همه خارجی بوده و در دکانهای انتیک فروشی، بازار گرمی دارد.  
انتیک فروشان شهر ما، ابتکار های جالبی نیز دارند.  
«نصرتی» انتیک فروش سابقه دار میگوید:  
- روزی به این فکر افتادم که بایک



و این گوشه یی از یک انتیک فروشی است با سامانها و ظرف و عجیب و غریب و جالبش ....

## اظهار اذمتان



بدین وسیله تر فیع دو کتور نور احمد پناهی مدیر عمومی امیدیه و اوژی را به موصوف وفا میل محترم شان از صمیم قلب تبریک گفته موفقیت بیشتر شانرا در پرتو نظام نوین کشور از خداوند (ج) خواهانم.  
(از طرف محمد داؤد محمود یار)



مسؤول مدیر :

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تیلفون : ۲۶۸۴۹

دکور تیلفون ۳۲۷۹۸

پنه: انصاری واپ

داشتراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۱۲۴۴الر

دیوی کبسی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

ابتکار جالب بازارم را گرم ساخته و مشتریان بیشتری را جلب کنم.

بعد از مدتی تفکر شروع به ساختن انگشترهای بزرگ از فلزات کهنه کردم. نگین این انگشتر هارا مپره های کهنه وحتی دکمه های لباس و کرنی تشکیل میکرد .

و می افزاید:

توریستان ازین انگشتر ها خوششان آمد و به تعداد کثیری از آن خریداری کردند.

او خاطره جالبی از مهربان هنرمندان محلی ما دارد، میگوید - یک تعداد مجسمه های کاپی که توسط هنرمندان محلی ساخته شده دارم روزی یکی ازین مجسمه هارا در میدان هوایی از نزد توریستی باستانی کشور که چندین صد سال گرفته و اعلان کردند که یکی از آثار سابقه تاریخی دارد از نزد سیاحی بدست آمد.

نصرتی ادامه میدهد: تازه بعد از آنکه این مجسمه در موزیم کابل مطالعه شد، فهمید ندکه آثار تاریخی نبوده بلکه جدید است .

یک انتیک فروش کهنسال ضمن شکایت از بعضی تقلب های انتیک سازان، میگوید:

تفننگ ها و تفنگچه هایی که از میل های تفنگ های کهنه و قدیمی ساخته می شود، باز هم خوب است، اما حالا مردم از نل های تشناب ها و غیره تفنگ و تفنگچه عتیقه ساخته و بفروش می رسانند، که اینکار تاحدی بازار ما را کساد ساخته است.

زیبا ترین زنان و شیک ترین مردان تو ریست مشتریان این دکان ها می باشند و ساعت ها برای خریدن پارچه های عجیب و غریب چنه می زنند.



دو نمونه از مود پائیز



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**